

# تاریخ مختصر زبان فارسی

دکتر محسن ابوالقاسمی



## تاریخ مختصر زبان فارسی



---

---

# تاریخ مختصر زبان فارسی

---

---

محسن ابوالقاسمی



انجمن مترجمان ہند

ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۱۱ -  
تاریخ مختصر زبان فارسی / محسن ابوالقاسمی. - [ویرایش ۲]. طهوری، ۱۳۷۸.  
۱۳۹ ص: مصور، جدول، نمونه.

ISBN 978-964-6414-09-9

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.  
این کتاب توسط ناشرین متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است.  
کتابنامه.

چاپ دوم: بهار ۱۳۷۸.  
۱. فارسی - تاریخ. ۲. فارسی - دستور.  
الف. عنوان.

۴فا/۰۹

PIR۲۶۵۵/الف ۱۲ت ۱۵

۳۳۳۱-۷۸م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات طهوری

شماره ۱۳۳۸، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، صندوق پستی ۱۶۴۸-۱۳۱۴۵  
تلفن ۶۶۴۰۶۳۳۰ - فکس ۶۶۴۸۰۰۱۸

محسن ابوالقاسمی

تاریخ مختصر زبان فارسی

چاپ دوم، حروفچینی تازه، (همراه با ویرایش و اضافات) بهار ۱۳۷۸

آماده سازی و حروفنگاری دفتر نشر آگه

(حروفنگار نفیسه جعفری)

لیتوگرافی کوهرننگ، چاپ گلشن، صحافی منصوری

چاپ چهارم: پاییز ۱۳۸۶

تعداد ۲۲۰۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و انتشار برای انتشارات طهوری محفوظ است

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۱۴-۰۹-۹ ISBN 978-964-6414-09-9

۲۰۰۰ تومان

## فهرست

۷	یادداشت
۹	پیشگفتار چاپ دوم
۱۱	شرح نشانه‌های الفبایی
۱۵	برابر انگلیسی برخی از اصطلاحات بخش اول
۱۷	زبان فارسی در دوره باستان
۱۹	۱. سکایی
۱۹	۲. مادی
۲۰	۳. فارسی باستان
۲۴	۴. اوستایی
۲۷	ساخت زبان‌های فارسی باستان و اوستایی
۲۹	نمونه‌هایی از فارسی باستان و اوستایی
۳۰	کتیبه تچر
۳۳	کتیبه‌ای دیگر از داریوش بزرگ

۴۴	بخشی از وندیداد ۲
۵۶	کتابنامه
	<b>بخش دوم</b>
۵۷	زبان فارسی در دورهٔ میانه
۶۵	زبان‌های ایرانی میانه:
۶۵	۱. گروه ایرانی میانهٔ شرقی
۶۶	۲. گروه ایرانی میانهٔ غربی:
۶۶	الف: پهلوی اشکانی
۶۸	ب: فارسی میانه
۷۰	پازند
۷۲	الفبا در ایران میانه
۷۶	ساخت زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی
۷۸	نمونه‌هایی از زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی
۷۸	کتیبهٔ اردشیر در نقش رستم
۸۸	نمونه‌هایی از فارسی میانهٔ زردشتی
۹۲	نمونه‌ای از فارسی میانهٔ مسیحی
۹۴	نمونه‌ای از نوشته‌های مانوی به فارسی میانه
۹۷	شعر در ایرانی میانهٔ غربی
۱۰۰	کتابنامه
	<b>بخش سوم</b>
۱۰۳	زبان فارسی در دورهٔ جدید
۱۰۷	زبان‌های ایرانی جدید
۱۱۰	ساخت فارسی دری
۱۱۳	الفبای فارسی دری
۱۱۷	واژگان فارسی
۱۳۷	فهرست واژه‌های فارسی

## یادداشت

این کتاب یک بار در شماره‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ مجله آشنا (از خرداد تا آبان‌ماه ۱۳۷۲) چاپ گردیده است. چاپ دوم آن به صورت کتاب در سال ۱۳۷۳ توسط «بنیاد اندیشه اسلامی» صورت گرفته است. اینک چاپ سوم آن با اصلاحات و اضافات توسط کتابخانه طهوری انتشار می‌یابد.

محسن ابوالقاسمی

بهمن‌ماه ۱۳۷۷





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## پیشگفتار چاپ دوم

در طلیعهٔ بهار سال ۱۳۷۲ شمسی مجلهٔ آشنا به منظور آشنایی خوانندگان خود با پیشینهٔ زبان فارسی از جناب دکتر محسن ابوالقاسمی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و متخصص و صاحب نظر در زبان‌های باستانی درخواست کرد تا مقالاتی را در این زمینه به رشتهٔ تحریر درآورند.

این درخواست با حسن استقبال استاد مواجه شد و مقالاتی تحت عنوان تاریخ زبان فارسی از جانب ایشان برای مجله ارسال گردید که در سه بخش و در شماره‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ مجلهٔ آشنا (از خرداد تا آبان ۱۳۷۲) به چاپ رسید.

از آن جا که این مقالات مورد استقبال و توجه دانشجویان و استادان دانشگاه به ویژه دانشجویان رشتهٔ زبان‌های باستانی واقع شد و مطالب آن به عنوان منبع درسی مورد استفاده قرار گرفت، مسئولان مجله بر آن شدند تا این مجموعه را به صورت کتابی مستقل چاپ کرده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند. استاد ابوالقاسمی نیز با

تغییرات مختصری در مقالات و افزودن پاره‌ای مطالب و با زحمات بازنگری و تصحیح مجدد آن‌ها کتاب را آماده چاپ ساختند.

ناگفته نماند که تاریخ زبان فارسی غیر از تاریخ ادبیات فارسی است. تاریخ زبان فارسی به ریشه زبان و چگونگی تطور و دگرگونی آن در طول تاریخ توجه دارد و حال آنکه تاریخ ادبیات به بررسی سبک‌های مختلف ادبی و زندگی شعرا و نویسندگان می‌پردازد و این دو مقوله، دو موضع جدا از هم هستند، که نباید آن‌ها را با یکدیگر اشتباه گرفت. کتاب حاضر در زمینه تاریخ زبان فارسی است.

نکته دیگر آن‌که مجله آشتاب به منظور ترویج و نشر زبان فارسی در خارج از ایران از سوی بنیاد اندیشه اسلامی (زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) چاپ و منتشر می‌گردد و در اختیار علاقه‌مندان زبان فارسی در کشورهای مختلف جهان قرار می‌گیرد. البته تعداد محدودی نیز در داخل ایران توزیع می‌گردد که دوستان آن می‌توانند از طریق مکاتبه با این مؤسسه درخواست عضویت نمایند.

بنیاد اندیشه اسلامی

خرداد ۱۳۷۳

## شرح نشانه‌های الفبایی

شرح	نشانه
فتحه	a
«ا» فارسی امروز ایران در «شاد».	â
«ا» عربی در «شاعر».	ā
انفرانسوی an	ã
انگلیسی aw	ā
ب	b
ص	c
چ	ç
ج	c
س	ç
د	d
ذ	ð
کسره فارسی امروز ایران	e

شرح	نشانه
یای مجهول، بلندتر از e.	ē
کسره در «سه».	ə
کسره در «دل».	ē
ف	f
گ	g
غ	ɣ
ه	h
ح	Ḥ
۱. کسرهٔ عربی ۲. «ی» در «پیر».	i
یای معرف نامیده می‌شود، «ی» در «پیر».	ī
ج	ǰ
ک	k
ل	l
م	m
ن	n
«نگ» در «چنگ».	ŋ
«نگ» در «چنگ».	ŋ'
ضمهٔ فارسی امروز ایران.	o
واو مجهول، بلندتر از o.	ō
پ	p
ق	q
ر	r
ر، مانند مصوت‌ها تلفظ می‌شود، یعنی در ادای آن مخرج باز است.	r̄

شرح	نشانه
س	s
ص	ṣ
ش	š
ت	t
ت، در پایان واژه‌های اوستایی می‌آید.	t̄
ط	ṭ
۱. ضمهٔ عربی، ۲. «و» فارسی امروز ایران	u
در «دور»	
واو معروف، بلندتر از u عربی.	ū
در الفبای اوستایی به جای w می‌آید.	v
w انگلیسی	w
خ	x
ادای آن چون «خ» شروع می‌شود و مانند	xʷ
«w» پایان می‌پذیرد.	
«ی» در «یک»	y
ز	z
ژ	ž
۷	β
ث	θ
خ	h'
«الف» است، a و ā تلفظ می‌شود.	ɔ
۱. ع در هزوارش‌ها ۲. در الفبای مانوی در	c
آغاز واژه می‌آید و a تلفظ می‌شود.	

شرح	نشانه
<p>ا نشانه کوتاه بودن مصوت و - نشانه بلند بودن آن است. هنگامی که <u>یا</u> روی مصوتی گذاشته شود، مصوت هم کوتاه و هم بلند به شمار می آید: <math>\bar{a}, a = \bar{a}</math></p>	<p><u>ا</u></p>
<p>نشانه هجای کوتاه.</p>	<p>ا</p>
<p>نشانه هجای بلند.</p>	<p>-</p>

## برابر انگلیسی برخی از اصطلاحات

انگلیسی	فارسی	انگلیسی	فارسی
locative case	حالت مفعولی فیه	desiderative	آرزویی
dative case	حالت مفعولی له	inchoative	آغازی
instrumental case	حالت مفعولی معه	sustantive	اسم
vocative case	حالت ندایی	guna	افزوده
simple	ساده (مصوت)	injunctive	انشایی
consonant	صامت	vrddhi	بالانده
weak	ضعیف	long	بلند (مصوت)
short	کوتاه (مصوت)	prefix	پیشوند
active	گذرا	preverb	پیشوند فعلی
diphthong	مرکب (مصوت)	optative	تمنایی
vowel	مصوت	genitive	حالت اضافی
middle	ناگذر	casus obliquus	حالت غیر فاعلی
noun	نام	casus rectus	حالت فاعلی
semi-vowel	نیم مصوت	nominative case	حالت فاعلی
causative	واداری	accusative case	حالت مفعولی
		ablative case	حالت مفعولی عنه





## بخش اول

### زبان فارسی در دوره باستان

در پنج هزار سال پیش از میلاد مسیح در منطقه‌ای میان جنوب روسیه در شرق رود دنیپر و شمال قفقاز و غرب کوه‌های اورال قومی زندگی می‌کرده که فرانتس بوپ آلمانی<sup>۱</sup> (۱۷۹۱-۱۸۶۷) زبان آن قوم را هندی و اروپایی نامیده و آن قوم به قوم هندی و اروپایی معروف گشته است. در میانه هزاره دوم پیش از میلاد گروهی از قوم هندی و اروپایی، که خود را آریا می‌نامیدند، سرزمینی را به تصرف خود درآوردند که آن سرزمین به نام آنان ایران نامیده شد.

حدود اوایل هزاره اول پیش از میلاد مسیح، ایرانیان در شرق ایران، در سرزمین هرات و مرو حکومتی تشکیل دادند که اخبار آن به صورت افسانه‌ای در بخش پیشدادیان و کیانیان در شاهنامه فردوسی به جای مانده است.

---

1. Franz Bopp

در اواخر سده هشتم پیش از میلاد مسیح، دیوکس<sup>۱</sup> دولت ماد را در همدان تأسیس کرد. دولتی که دیوکس بنیاد نهاده بود تابع دولت آشور بود.

در اوایل سده هفتم پیش از میلاد مسیح، هخامنش در پارسومش<sup>۲</sup>، واقع در نزدیکی شوش، دولت پارسی هخامنشی را تشکیل داد. این دولت تابع دولت ماد بود. در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح، هوخشتره<sup>۳</sup> مادی، با تصرف نینوا، پایتخت آشور، دولت مستقل ماد را تأسیس کرد.

کورش پارسی، از نوادگان هخامنش، در سال ۵۵۰ پیش از میلاد مسیح، با غلبه بر استیاگس<sup>۴</sup>، آخرین پادشاه ماد، دولت ماد را منقرض کرد و دولت هخامنشی را تأسیس نمود.

دولت هخامنشی را در سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح، اسکندر مقدونی سرنگون کرد. از آغاز آمدن ایرانیان به این سرزمین تا سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح، از لحاظ تاریخ زبان فارسی دوره باستان نامیده می‌شود.

زبانی که ایرانیان در آغاز تصرف ایران بدان گفت‌وگو می‌کرده‌اند، ایرانی باستان نامیده می‌شود. از ایرانی باستان اثری به جای نمانده است. ایرانی باستان منشعب از زبان هندی و اروپایی است. تا سال ۱۷۸۶ کسی نمی‌دانست زبان فارسی، که یکی از بازمانده‌های ایرانی باستان است، با زبان‌های لاتینی و یونانی و هندی باستان و انگلیسی یک اصل دارد. در این سال سر ویلیام جونز<sup>۵</sup>، قاضی انگلیسی، در

1. Deioces      2. Parsumash      3. Huwaxštra      4. Astyages

۵. Sir William Jones، در سال ۱۷۴۶ متولد شده و در سال ۱۷۹۴ درگذشته است. وی

برابر انجمن آسیایی کلکته، خطابه‌ای ایراد کرد که در آن به هم‌ریشه بودن زبان‌های مزبور اشاره کرد. عده‌ای از دانشمندان به تحقیق در این موضوع پرداختند و ثابت کردند که آنچه سر ویلیام جونز گفته صحت دارد. یکی از آن دانشمندان فرانتس بوپ آلمانی بود که نام زبان اصلی را هندی و اروپایی گذاشت، به سبب آن‌که این زبان از هند تا اروپا رواج داشته است.

در اوایل هزاره اول پیش از میلاد مسیح، ایرانی باستان، در بخش‌های مختلف ایران به صورت‌های مختلفی درآمد بود که هر صورت آن، زبان مستقلی شده بود. در میان زبان‌های منشعب شده از ایرانی باستان تنها از زبان‌های زیر اثر به جای مانده است:

## ۱. سکایی

سکاها از هزاره اول پیش از میلاد مسیح تا هزاره اول پس از میلاد مسیح منطقه وسیعی را از کناره‌های دریای سیاه تا مرزهای چین در تصرف داشتند. از زبان سکاها نوشته‌ای به جای نمانده، تنها تعدادی لغت، اغلب به صورت اسم خاص، از زبان سکاها در نوشته‌های یونانی و لاتینی و هندی به جای مانده است.

## ۲. مادی

از زبان مادی نوشته‌ای به جای نمانده، تنها تعدادی لغت از زبان مادی در فارسی باستان و یونانی باقی مانده است.

---

→ از دوستان ادبیات فارسی و ملقب به «جونز ایرانی» بوده است. برای احوال او رجوع شود به: طاهری، ابوالقاسم، سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۳ و پس از آن.

## ۳. فارسی باستان

مهم‌ترین اثری که از فارسی باستان به جای مانده کتیبه داریوش بزرگ (سلطنت از ۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش از میلاد مسیح) است بر کوه بیستون. کتیبه داریوش، که بر ۲۲۵ پای کوه بیستون کنده شده، به سه زبان فارسی باستان و عیلامی<sup>۱</sup> و اکدی<sup>۲</sup> است. در میان کتیبه‌ها صحنه‌ای قرار دارد به شرح زیر:

داریوش در طرف چپ ایستاده، پای چپش بر سینه گوماته مغ، که بر پشت خوابیده، قرار دارد. دو نفر پشت سر داریوش ایستاده‌اند. در برابر داریوش نه نفر، که دست‌های آن‌ها از پشت بسته شده و گردن

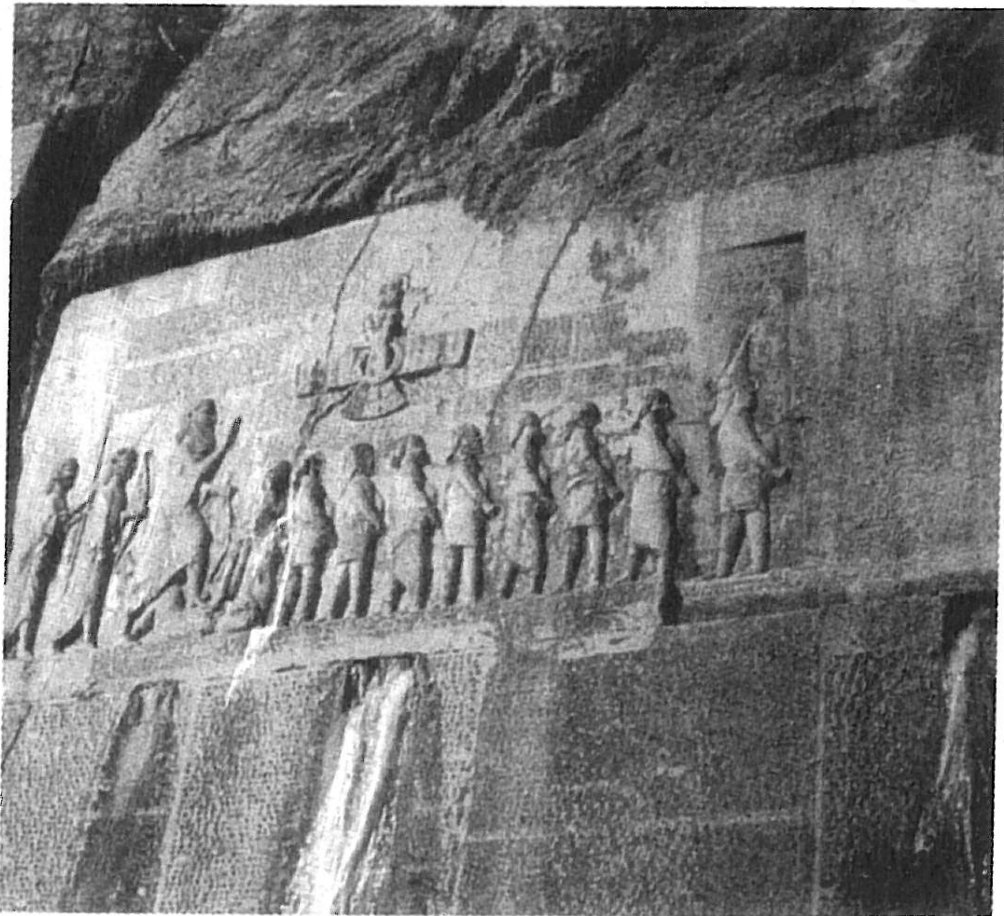
۱. زبان عیلامی در عیلام، خوزستان امروزی، رایج بوده است. آثار به‌دست آمده از آن به الفبای میخی، که از الفبای سومری اقتباس شده بوده، نوشته شده است. آثار عیلامی از سه دوره:

۱. از میانه هزاره سوم پیش از میلاد مسیح. ۲. از سده شانزدهم تا سده هشتم پیش از میلاد مسیح. زبانی که این آثار بدان نوشته شده، «عیلامی باستان» نامیده می‌شود. ۳. از دوره هخامنشیان، از سده ششم تا سده چهارم پیش از میلاد مسیح. زبانی که این آثار بدان نوشته شده «عیلامی نو» نامیده می‌شود. غالب کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی روایت عیلامی هم دارد.

۲. زبان اکدی از زبان‌های سامی است. زبان اکدی از هزاره سوم تا هزاره اول پیش از میلاد مسیح در بین‌النهرین رایج بوده است. حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد مسیح زبان اکدی جای زبان سومری را در سومر گرفت. در همین زمان زبان اکدی به دو گویش تقسیم شد:

۱. گویش آسوری که در آسور، شمال بین‌النهرین رایج بود. ۲. گویش بابلی که در بابل، جنوب بین‌النهرین رایج بود. به تدریج زبان بابلی رواج بیشتری یافت و حدود سده نهم پیش از میلاد مسیح جای زبان آسوری را گرفت و در منطقه‌ای، که امروزه خاورمیانه نامیده می‌شود، زبان بین‌المللی شد. در سده‌های ۶ و ۷ پیش از میلاد مسیح به تدریج زبان آرامی، که بعداً از آن گفت‌وگو خواهیم کرد، جای زبان بابلی را گرفت. زبان بابلی تا اوایل دوره مسیحیت رایج بود و از آن پس به کلی نابود شد. اکدی به الفبایی که از الفبای سومری اقتباس شده، نوشته می‌شده است.

آن‌ها با طنابی به هم بسته شده، ایستاده‌اند. این نه نفر شورشیانی هستند که در ایالات مختلف بر علیه داریوش شورش کرده بودند. در بالای صحنه تصویر اهوره مزداه قرار دارد. داریوش رو به سوی او دارد و دست راست خود را به احترام آن تصویر، در برابر آن، افراشته نگه داشته است. کتیبه فارسی باستان در زیر صحنه در پنج ستون کنده شده است. ستون اول ۹۶، ستون دوم ۹۸، ستون سوم ۹۲، ستون چهارم ۹۲ و ستون پنجم ۳۶ سطر دارد. کتیبه عیلامی دو روایت دارد، روایتی در چهار ستون در طرف راست صحنه و روایتی در سه ستون در طرف چپ کتیبه فارسی باستان حک شده است. کتیبه اکدی در طرف چپ صحنه، بالای سر داریوش، کنده شده است.



کتیبه داریوش در بیستون

## الفبای فارسی باستان

فارسی باستان به الفبایی نوشته شده که بدان الفبای میخی می‌گویند. علت این نام‌گذاری آن بوده که حرف‌های این الفبا به میخ شبیه است. ظاهراً این داریوش بوده که دستور داده که الفبایی برای فارسی باستان ساخته و این زبان بدان نوشته شود. الفبای فارسی باستان از اکدی و الفبای اکدی از الفبای سومری<sup>۱</sup> گرفته شده است.

الفبای فارسی باستان ۳۶ حرف و ۲ واژه جداکن و ۸ اندیشه‌نگار داشته است. الفبای فارسی باستان نشانه‌هایی هم برای نشان دادن اعداد داشته است که تنها برخی از آن‌ها به ما رسیده است. هر یک از حرف‌های الفبای میخی فارسی باستان، غیر از سه حرفی که برای نشان دادن مصوت‌ها به کار می‌روند، مصوتی هم همراه دارند و به این سبب الفبای فارسی باستان، الفبایی هجایی است. الفبای فارسی باستان از چپ به راست نوشته می‌شده است.

الفبای میخی تا پایان شاهنشاهی هخامنشی رایج بوده است. اما پس از آن از رواج افتاده و بعدها خواندن آن فراموش شده است. در اوایل سده نوزدهم میلادی دانشمندان غربی موفق به خواندن الفبای فارسی باستان شدند و از این راه الفباها و زبان‌های دیگر کشف گردیدند. چگونگی کشف الفبای فارسی باستان در نوشته‌های زیر آمده است:

۱. سامی، علی، تمدن هخامنشی، ج اول، شیراز ۱۳۴۱، ص ۲۵۳ و پس از آن.

۱. زبان سومری در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح در سومر، جنوب عراق امروزی، رواج داشته است. زبان سومری به الفبای میخی، که ظاهراً از اختراعات خود آنان بوده، نوشته می‌شده است.

2. Kent, R. G. *Old Persian, ...*, New Haven, Connecticut 1953, P. 9 seq.

کتاب اخیر را کتابخانه طهوری به طریق اوستا به چاپ رسانده است.

### الفبای فارسی باستان

𐎠	A	𐎡	J <sup>a</sup>	𐎢	N <sup>a</sup>	𐎣	R <sup>a</sup>
𐎠	I	𐎡	J <sup>u</sup>	𐎢	N <sup>u</sup>	𐎣	R <sup>u</sup>
𐎠	U	𐎡	T <sup>a</sup>	𐎢	P <sup>a</sup>	𐎣	L <sup>a</sup>
𐎠	K <sup>a</sup>	𐎡	T <sup>u</sup>	𐎢	F <sup>a</sup>	𐎣	V <sup>a</sup>
𐎠	K <sup>u</sup>	𐎡	θ <sup>a</sup>	𐎢	B <sup>a</sup>	𐎣	V <sup>i</sup>
𐎠	X <sup>a</sup>	𐎡	ç <sup>a</sup>	𐎢	M <sup>a</sup>	𐎣	S <sup>a</sup>
𐎠	G <sup>a</sup>	𐎡	D <sup>a</sup>	𐎢	M <sup>i</sup>	𐎣	š <sup>a</sup>
𐎠	Y <sup>u</sup>	𐎡	D <sup>i</sup>	𐎢	M <sup>u</sup>	𐎣	Z <sup>a</sup>
𐎠	C <sup>a</sup>	𐎡	D <sup>u</sup>	𐎢	γ <sup>a</sup>	𐎣	H <sup>a</sup>

### اندیشه نگارها

𐎠𐎢	XŠ = xšāyaθyah	𐎠𐎢	BU = būmiš
𐎠𐎢	DH = dahyāuš	𐎠𐎢	AM = Auru- mazdāh
𐎠𐎢			
𐎠𐎢	BG = bagāh	𐎠𐎢	AMha

### واژه جداکنها

𐎠 𐎡



## ۴. اوستایی

زبان اوستای، زبان یکی از نواحی شرقی ایران بوده است. اما به درستی معلوم نیست از کدام ناحیه. تنها اثری که از زبان اوستایی در دست است *اوستا*، کتاب دینی زردشتیان، است. زبان اوستایی از نظر قواعد دستور به دو گویش تقسیم می‌گردد. گویشی که گاهان زردشت بدان نوشته شده و گویشی که بخش‌های دیگر اوستا بدان نوشته شده است. گویش نخست را گویش گاهانی یا گویش قدیم و گویش دوم را گویش جدید می‌نامند. گاهان که سخن خود زردشت است، در حدود اوایل هزاره اول پیش از میلاد مسیح سروده شده و بخش‌های دیگر اوستا، که از پیروان زردشت است، از سده ششم پیش از میلاد مسیح تا سده سوم میلادی تألیف شده‌اند. اوستای امروزی حدود یک سوم اوستای دوره ساسانی است. اوستای دوره ساسانی، آن‌طور که از دین کرد، کتاب‌های هشتم و نهم، برمی‌آید، بیست و یک «نسک» یعنی کتاب داشته است. اوستای امروزی به بخش‌های زیر تقسیم می‌شود:

۱. یسن. این بخش از ۷۲ «هات» یعنی فصل، تشکیل یافته است. گاهان، هفده هات از هفتاد و دو هات یسن است.
۲. ویسپرد. از بیست و چهار «کرده»، یعنی فصل، تشکیل شده است.
۳. وندیداد. از بیست و دو «فرگرد» یعنی فصل، تشکیل شده است.
۴. یشت. از بیست و یک یشت تشکیل شده است.
۵. خرده اوستا. خرده اوستا یعنی اوستای کوچک، این بخش از اوستا، خلاصه‌ای است از اوستای دوره ساسانی از آذرباد مهر

اسپندان، موبدان موبد زمان شاپور دوم، شاپور ذوالاکتاف (سلطنت از ۳۰۹ تا ۳۷۹).

گاهان، منظوم به نظم هجایی است و یشت‌ها ظاهراً در اصل، نظم ضربی داشته است. در نظم هجایی تعداد هجاهای هر بیت، بدون در نظر گرفتن کوتاهی و بلندی آن‌ها، اساس نظم است. نظم فارسی، نظم کمی است. در این نظم تعداد هجاهای کوتاه و بلند و ترتیب قرار گرفتن هجاهای کوتاه و بلند، اساس نظم است. در بحر متقارب مثنی سالم. هر بیت از هشت بخش و هر بخش از دو هجای بلند و یک هجای کوتاه تشکیل یافته است. نخست یک هجای کوتاه، پس از آن دو هجای بلند آمده است. میان بیت وقفی هست که جای آن پس از بخش چهارم است. مثال از منوچهری (لانشانه هجای کوتاه و - نشانه هجای بلند است):

#### جهانا چه بدمهر و بدخو جهانی

ج هانا	چه بدمه	رو بدخو	ج هانی
— — U	— — U	— — U	— — U
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن

#### چو آشفته بازار بازارگانی

چو آشف	ته بازا	ریازا	رگانی
— — U	— — U	— — U	— — U
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن

آثار منظوم اوستایی قافیه ندارند و نظم کمی و قافیه را ایرانیان از عرب‌ها آموخته‌اند.

## الفبای اوستایی

زبان اوستایی به الفبایی نوشته شده که بدان دین دبیری گفته‌اند. این الفبا ظاهراً در اواخر دوره ساسانی، در حدود سده ششم میلادی، برای کتابت اوستا، که تا آن زمان سینه به سینه نقل می‌شده، از روی الفبای پهلوی کتابی و زبوری ساخته شده است. الفبای اوستایی برای هر یک از آوای زبان اوستایی نشانه‌ای خاص دارد. الفبای اوستایی از راست به چپ نوشته می‌شده است.

ایران‌شناسان برای سهولت چاپ نوشته‌های اوستایی، الفباهای مختلفی اختراع کرده‌اند. الفباهای اختراعی از حرف‌های لاتینی و یونانی گرفته شده‌اند، با نشانه‌هایی برای نشان دادن آوایی که

## الفبای اوستایی

مصوت‌ها					
u	a	ā	u	e	ē
ə	ə	ā	o	o	ō
i	i	ī	u	u	ū
صامت‌ها					
g	k	ḡ	x	ḥ	h
č	č	ḡ	ḡ		
t	t	ḡ	ḡ	ḡ	ḡ
p	p	f	ḡ	ḡ	ḡ
n	n	ḡ	ḡ	ḡ	ḡ
y	y	ḡ	ḡ	ḡ	ḡ
s	s	ḡ	ḡ	ḡ	ḡ
h	h	ḡ	ḡ	ḡ	ḡ

الفباهای لاتینی و یونانی نشانه‌ای برای آن‌ها نداشته است. برای ساختن این نشانه‌ها در حرف‌های لاتینی و یونانی تغییراتی داده‌اند، مثلاً برای نشان دادن «ش» Š را ساخته‌اند و برای نشان داد و او مجهول ̄ را درست کرده‌اند. در سده حاضر میلادی شایع‌ترین الفبای اختراعی، الفبایی بوده است که بارتلمه<sup>۱</sup>، ایران‌شناس فقید آلمانی، درست کرده بوده است. اخیراً الفبایی که هوفمان<sup>۲</sup> - که او هم آلمانی است - ساخته، رواج یافته است.

آنچه در صفحه قبل آمده الفبای اوستایی با برابره‌های ساختگی بارتلمه است.

تا سال ۱۷۷۱ که آنکتیل دوپرون (Anquetil Duperron) ترجمه فرانسوی اوستا را در پاریس منتشر کرد کسی، غیر از زردشتیان، با خط و زبان اوستایی آشنایی نداشت. از این زمان بود که غیر زردشتیان امکان یافتند با خط و زبان اوستایی آشنایی پیدا کنند. داستان آشنایی اروپاییان با اوستا و تاریخ مطالعات آنان در این زبان در کتاب‌های زیر آمده است:

۱. یادنامه آنکتیل دوپرون، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال یازدهم، شماره دوم، اسفند ۱۳۵۱.
۲. مقاله درسدن (M. J. Dresden) در بخش ۲ Iranistik چاپ لیدن - کلن ۱۹۶۸.

## ساخت زبان‌های فارسی باستان و اوستایی

زبان‌های فارسی باستان و اوستایی سه مصوت داشته‌اند که به دو صورت کوتاه و بلند به کار می‌رفته‌اند و از ترکیب آن‌ها فونم‌های مرکب به وجود می‌آمده است. مصوت‌های فارسی باستان و اوستایی:

ساده

بلند	کوتاه
ā	a
ī	i
ū	u

مرکب

بلند	کوتاه
āi	ai
āu	au

در فارسی باستان و اوستایی *ā* و *ī* و *ū* و *ā* گاه مصوت و گاه صامت به شمار می آیند. این گونه فونم‌ها را نیم مصوت می نامند. اوستایی، مصوت‌های دیگری هم، جز آن‌چه در بالا آمده، داشته است. این مصوت‌ها «واج‌گونه» مصوت‌های اصلی بوده‌اند. هر یک از واژه‌های اوستایی و فارسی باستان به سه صورت، ضعیف و افزوده و بالانده، به کار می‌رفته‌اند.

صورت ضعیف صورتی است از واژه که در آن *a* وجود ندارد، صورت افزوده صورتی است از واژه که در آن *a* وجود دارد، صورت بالانده صورتی است از واژه که در آن *ā* به جای *a* آمده است.

هر یک از صورت‌های سه‌گانه واژه‌ها در اصل به منظوری خاص به کار می‌رفته‌اند. مثلاً از صورت‌های ضعیف ریشه فعل مجهول، از صورت افزوده فعل معلوم و از صورت بالانده فعل واداری ساخته می‌شده است:

ضعیف	افزوده	بالانده
br̥	bar	bār: بردن
uk	wak	wāk: گفتن

ر در br مصوت است، در bar و bār صامت، هم‌چنین u در uk مصوت است و در wak و wāk صامت.

این خصیصه که «گردش مصوت‌ها» نام دارد به فارسی میانه و دری نرسیده است، اما اثر آن را در واژه‌هایی می‌بینیم:

از صورت افزوده	از صورت بالانده
تفتن: گرم شدن	تافتن: گرم کردن
کفتن: ترکیدن	کافتن: ترکاندن
نشستن: جلوس	نشاستن: نشانندن

فارسی باستان و اوستایی صامت‌های زیر را داشته‌اند:

گلوپی	ملازی	کامی	دندانی	لبی		
	k		t	p	بی آوا	انسدادی
	g		d	b	آوایی	
		č			بی آوا	مرکب
		ǰ			آوایی	
h	x	š	θ s	f	بی آوا	سایشی
	(ɣ)	(ž)	(ð) z	(w)	آوایی	
	(ŋ)		n	m	آوایی	خیشومی
			r l		آوایی	روان

فونم‌های درون ( ) خاص اوستایی‌اند. در اوستایی آواهای دیگری هم بوده‌اند که واج‌گونه فونم‌های اصلی بوده‌اند. مثلاً t هرگاه در پایان واژه می‌آمده تلفظ دیگر داشته که آن را با نشانه دیگری نشان می‌داده‌اند. در الفبای بارتمه t پایانی با t نشان داده می‌شود.

۵ (نوعی سین بوده است) در فارسی باستان، جانشین  $\theta r$  ایران باستان گردیده است.

اسم و صفت در اوستایی و فارسی باستان سه شمار: مفرد مثنی و جمع، سه جنس: مذکر و مؤنث و خنثی و هشت حالت: فاعلی و مفعولی، مفعولی له، مفعولی معه، مفعولی عنه، مفعولی فیه، اضافی و ندایی داشته‌اند.

ضمیر - غیر از ضمیر شخصی - در اوستایی و فارسی باستان، چون اسم و صفت صرف می‌شده است. ضمیر شخصی جنس نداشته اما شمارهای مفرد و مثنی و جمع و حالات هشتگانه را داشته است.

فعل در فارسی باستان و اوستایی از سه جزء تشکیل می‌شده است: ریشه، ماده (که از ریشه ساخته می‌شده) و شناسه. فعل‌های فارسی باستان و اوستایی، وجه‌های اخباری، امری، التزامی، تمنایی و انشایی را داشته است. هر یک از وجه‌ها به طریق خاص خود ساخته می‌شده‌اند.

نمونه‌هایی از فارسی باستان و اوستایی

### کتیبهٔ تچر

داریوش بزرگ بر تچر، که یکی از کاخ‌های تخت جمشید است، کتیبه‌ای در شش سطر حک کرده، تا نشان دهد که تچر را او ساخته است. کتیبه بر بالای نقش داریوش نوشته شده است. در زیر، متن کتیبه با حرف‌نویسی و آوانویسی آورده می‌شود. غرض از حرف‌نویسی، نهادن یک نشانه است در برابر حرف‌های الفبای میخی، و مقصود از آوانویسی، نشان دادن تلفظ واژه‌های فارسی باستان است:





## شرح لغات

dārayatwahuš: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -dārayatwahu. داریوش. این واژه در فارسی «دارا» و «داراب» شده است.

xšāyaθyah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -xšāyaθya: شاه. همین واژه است که در فارسی «شاه» شده است.

wazarkah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -wazarka: بزرگ. «بزرگ» بازمانده همین واژه است.

xšāyaθyānām: حالت اضافی جمع مذکر از -xšāyaθya.

از xšāyaθyh xšāyaθyānām در فارسی «شاهنشاه» آمده است.

dahyūnām: حالت اضافی جمع مؤنث از -dahyu: سرزمین. این واژه در فارسی «دیه» و «ده» شده است و معنی آن تغییر یافته است.

wištāspahyā: حالت اضافی مفرد مذکر از -wištāspa: گشتاسب. «گشتاسب» بازمانده -wištāspa است.

puçah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -puça: پسر. «پس» و «پسر» در فارسی بازمانده puça است.

haxāmanišyah: حالت فاعلی مفرد مذکر از -haxāmanišya: هخامنشی، منسوب به -haxāmaniš: نام نیای هخامنشیان. «هخامنش» در فارسی از -haxāmaniš فارسی باستان به عاریت گرفته شده است. -haxāmaniš فارسی باستان به فارسی نرسیده است.

hyah: حالت فاعلی مفرد مذکر از -hya: که. «کسره اضافه» فارسی، بازمانده -hya فارسی باستان است.

imam: حالت مفعولی مفرد مذکر از -ima: این. -ima: در فارسی به صورت مرده در «امروز» و «امشب» و «امسال» باقی مانده است.

tačaram: حالت مفعولی مفرد مذکر از -tačara: کاخ. این کلمه در

فارسی به صورت‌های «تجر» و «تزر» درآمده است.  
 akunauš: فعل. ماضی سوم شخص مفرد است از -a: نشانه فعل  
 ماضی، -kunau: ماده فعل و š: شناسه فعل -kunau در فارسی به  
 صورت «کن-»، ماده مضارع فعل کردن، درآمده است.

### ترجمه کتیبه

[این] داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه دیه‌ها (سرزمین‌ها)  
 پسر گشتاسب، هخامنشی، [است] که این تجر را کرد (ساخت).

### کتیبه‌ای دیگر از داریوش بزرگ

بر دیوار جنوبی صفت تخت جمشید دو کتیبه به فارسی باستان به  
 دستور داریوش بزرگ در بیست و چهار سطر کنده شده است. در یکی  
 از کتیبه‌ها داریوش از کشورهایی، که تحت فرمان او است، گفت و گو  
 می‌کند و در دیگری داریوش از اهوره‌مزداه می‌خواهد پارس را  
 حراست کند. کتیبه نخست را کنت با DPe و دومی را با DPd مشخص  
 کرده است. D حرف اول Darius و P حرف اول Persepolis است. e و  
 d شماره‌های این کتیبه‌ها از کتیبه‌های داریوش است که در  
 تخت جمشید یافت شده‌اند. هر دو کتیبه را کنت به الفبای لاتینی  
 آوانویسی کرده و آن‌ها را به انگلیسی ترجمه نموده است<sup>۱</sup> هر دو کتیبه  
 را شارپ در «فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی» با الفبای میخی و  
 آوانویسی به الفبای فارسی آورده و آن‌ها را به فارسی ترجمه کرده  
 است.<sup>۲</sup> در «چند نمونه از متن نوشته‌های فارسی باستان» از دکتر

1. Kent, R. G., *Old Persian...* New Haven, Conn. 1953, P. 109 and P. 135 seq.

۲. شارپ، رلف نارمن، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، شیراز ۱۳۴۶، ص ۸۰ و پس  
 از آن.





9. Y<sup>a</sup> A: V<sup>a</sup> š<sup>a</sup> N<sup>a</sup> A: A U R M<sup>a</sup> Z<sup>a</sup> D<sup>a</sup> A H<sup>a</sup>: M<sup>a</sup> N<sup>a</sup> C<sup>a</sup>  
 yā wašnā ahuramazdāha manač
10. A: D<sup>a</sup> A R<sup>a</sup> Y<sup>a</sup> V<sup>a</sup> H<sup>a</sup> U š<sup>a</sup>: X<sup>a</sup> š<sup>a</sup> A Y<sup>a</sup> θ<sup>a</sup> | Y<sup>a</sup> H<sup>a</sup> Y<sup>a</sup>  
 ā dārayatwahuš xšāyaθyahy
11. A: H<sup>a</sup> C<sup>a</sup> A: A N<sup>a</sup> | Y<sup>a</sup> N<sup>a</sup> A: N<sup>a</sup> | Y<sup>a</sup>: T<sup>a</sup> R<sup>a</sup> S<sup>a</sup> T<sup>a</sup>  
 ā hačā anyanā naid tṛsat
12. | Y<sup>a</sup>: θ<sup>a</sup> A T<sup>a</sup> | Y<sup>a</sup>: D<sup>a</sup> A R<sup>a</sup> Y<sup>a</sup> V<sup>a</sup> U š<sup>a</sup>: X<sup>a</sup> š<sup>a</sup> A Y<sup>a</sup>  
 i θāti dārauathahuš xšāya
13. θ<sup>a</sup> | Y<sup>a</sup>: M<sup>a</sup> N<sup>a</sup> A: A U R<sup>a</sup> M<sup>a</sup> Z<sup>a</sup> D<sup>a</sup> A: U P<sup>a</sup> S<sup>a</sup> T<sup>a</sup> A M<sup>a</sup>  
 θyah manā ahuramazdāh upastām
14. B<sup>a</sup> R<sup>a</sup> T<sup>u</sup> U V<sup>a</sup>: H<sup>a</sup> D<sup>a</sup> A: V<sup>i</sup> | θ<sup>a</sup> | B<sup>a</sup> | Š<sup>a</sup>: B<sup>a</sup> G<sup>a</sup>  
 baratu hadā wiθaibiš bagai
15. B<sup>a</sup> | š<sup>a</sup>: U T<sup>a</sup> A: | M<sup>a</sup> A M<sup>a</sup>: D<sup>a</sup> H<sup>a</sup> Y<sup>a</sup> A U M<sup>a</sup>: A U R<sup>a</sup>  
 biš utā imām dahyāum ahura
16. M<sup>a</sup> Z<sup>a</sup> D<sup>a</sup> A: P<sup>a</sup> A T<sup>u</sup> U V<sup>a</sup>: H<sup>a</sup> C<sup>a</sup> A: H<sup>a</sup> | N<sup>a</sup> A Y<sup>a</sup>  
 mazdāh pātu hačā haināy
17. A: H<sup>a</sup> C<sup>a</sup> A: D<sup>u</sup> U š<sup>a</sup> | Y<sup>a</sup> A R<sup>a</sup> A: H<sup>a</sup> C<sup>a</sup> A: D<sup>a</sup> R<sup>a</sup>  
 āh hačā dušyārāt hačā dra
18. U G<sup>a</sup> A: A B<sup>a</sup> | Y<sup>a</sup>: | M<sup>a</sup> A M<sup>a</sup>: D<sup>a</sup> H<sup>a</sup> Y<sup>a</sup> A U M<sup>a</sup>: M<sup>a</sup> A  
 ugāt abi imām dahyāum mā
19. A J<sup>a</sup> M<sup>i</sup> | Y<sup>a</sup> A: M<sup>a</sup> A: H<sup>a</sup> | N<sup>a</sup> A: M<sup>a</sup> A: D<sup>u</sup> U Š<sup>a</sup>  
 ājamyāt mā hainā mā duš
20. | Y<sup>a</sup> A R<sup>a</sup> M<sup>a</sup>: M<sup>a</sup> A: D<sup>a</sup> R<sup>a</sup> U G<sup>a</sup>: A | T<sup>a</sup>: A D<sup>a</sup> M<sup>a</sup>:  
 yāram mā draugah aitat adam
21. Y<sup>a</sup> A N<sup>a</sup> M<sup>a</sup>: J<sup>a</sup> D<sup>i</sup> | Y<sup>a</sup> A M<sup>i</sup> Y<sup>a</sup>: A U R<sup>a</sup> M<sup>a</sup> Z<sup>a</sup> D<sup>a</sup>  
 yānam jadyāmi ahuramazd

22. A M<sup>a</sup>: H<sup>a</sup> D<sup>a</sup> A: V<sup>i</sup> | θ<sup>a</sup> | B<sup>a</sup> | Š<sup>a</sup>: B<sup>a</sup> G<sup>a</sup> | B<sup>a</sup> | š<sup>a</sup>: A  
 ām hadā wiθaibiš bagaibiš a

23. | T<sup>a</sup> M<sup>a</sup> | Y<sup>a</sup>: Y<sup>a</sup> A N<sup>a</sup> M<sup>a</sup>: A U R<sup>a</sup> M<sup>a</sup> Z<sup>a</sup> D<sup>a</sup> A: D<sup>a</sup> D<sup>a</sup> A T<sup>u</sup>  
 itatmai yānam ahuramazdāh dadāt

24. U V<sup>a</sup>: H<sup>a</sup> D<sup>a</sup> A: V<sup>i</sup> | θ<sup>a</sup> | B<sup>a</sup> | š<sup>a</sup>: B<sup>a</sup> G<sup>a</sup> | B<sup>a</sup> | š<sup>a</sup>  
 u hadā wiθaibiš bagaibiš

### شرح واژه‌ها

ahuramazdāh: حالت فاعلی مفرد مذکر است از ahuramazdāh.  
 این واژه نام‌خدای داریوش است. در فارسی میانه زردشتی Ōhrmazd شده و آن در فارسی دری، «هرمز»، «هرمزد»، و «اورمزد» شده است.  
 wazarkah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از wazarka: بزرگ.  
 wazarka در فارسی میانه زردشتی wuzurg شده و آن در فارسی دری «بزرگ» گردیده است.

hyah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از hya، این واژه موصول است به معنی «که». hya در فارسی میانه زردشتی آمده است i در فارسی میانه زردشتی هم موصول است و هم کسره اضافه. کسره اضافه فارسی دری بازمانده است.

maθištah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از maθišta و آن صفت عالی است از maθ به معنی بزرگ. ištah پسوندی است که از صفت مطلق صفت عالی ساخته است. ištah در فارسی میانه زردشتی ist شده است. ist - فارسی میانه زردشتی به فارسی دری نرسیده است. maθišta فارسی باستان در فارسی میانه زردشتی mahist شده است، فارسی دری: «مهست».

bagānām: حالت اضافی جمع مذکر است از бага - به معنی

خدا. -baga در پهلوی اشکانی ترفانی: bay. bay در فارسی دری در کلمه «بغداد» به معنی «خداداد» باقی مانده است. کلمه فغفور از سغدی وارد فارسی دری گردیده است. «فغ» برابر است با بغ پهلوی اشکانی ترفانی و «فور» برابر است با puhr پهلوی اشکانی ترفانی که در فارسی دری «پور» شده است و «فغفور» به معنی «پور خدا»، «پسر خدا» است. «فغفور» لقب پادشاه چین بوده است. در فارسی دری «بغ» از پهلوی اشکانی ترفانی و «فغ» از سغدی هر دو به معنی «بت» بازمانده‌های -baga هستند. -baga در فارسی میانه بدل به bay شده است و آن در فارسی دری در «بیدخت» آمده است به معنی «دختر خدا». «بیدخت» لقب «ناهید» است.

hau: ضمیر شخصی منفصل سوم شخص مفرد در حالت فاعلی به معنی «او». hau به فارسی میانه نرسیده است.

dārayatwahu: حالت مفعولی مفرد مذکر است از -dārayatwahu به معنی «دارنده بهی» از -dārayat: دارنده و -wahu: بهی. -dārayatwahu در پهلوی اشکانی ترفانی dārāw شده است. «دارا» و «داراب» فارسی دری بازمانده‌های -dārayatwahu هستند.

xšāyaθyam: حالت مفعولی مفرد مذکر است از -xšāyaθya شاه. xšāyaθya در فارسی میانه زردشتی šāh شده است، فارسی دری: «شاه»، «شه».

adadāt: فعل ماضی سوم شخص مفرد است از -a نشانه‌ای که پیش از فعل ماضی می آمده است، -dadā ماده مضارع است از ریشه dā: دادن، -t شناسه است. فعل «دادن» فارسی دری بازمانده dādan فارسی میانه زردشتی است و آن از ریشه dā آمده است.

haušai: دو واژه است، hau، که در بالا گذشت، و -šai. -šai. -šai: ضمیر شخصی متصل سوم شخص مفرد در حالت مفعولی له. -šai در فارسی میانه زردشتی بدل به š- شده است، فارسی دری: «-ش».

**xšačam**: حالت مفعولی مفرد خنثی است از **xšaça**. **xšaça** به معنی «شهریاری» است. برابر آن در اوستایی **xšaθra** است. **xšaθra** اوستایی در فارسی میانه زردشتی **šahr** شده است، فارسی دری: «شهر». **šahr** و «شهر» علاوه بر معنی اصلی به معنی «مدینه» عربی هم به کار رفته‌اند. در فارسی امروز «شهر» به معنی «مدینه» عربی به کار می‌رود.

**frābarat**: فعل ماضی سوم شخص مفرد از **fra** پیشوند فعلی، که در فارسی دری «فرا» شده است، **a** نشانه‌ای که پیش از فعل ماضی می‌آمده است، **a** با **a** در **fra** بدل به **ā** شده است. **bara** ماده مضارع از ریشه **bar** به معنی «بردن» ریشه **bar** با پیشوند فعلی **fra** به معنی «بخشیدن» است، **t** - شناسه است.

**wašnā**: حالت مفعولی معه مفرد مذکر از **wašna** است به معنی «لطف». این واژه به فارسی دری نرسیده است.

**ahuramazdāha**: حالت اضافی مفرد مذکر است از **ahuramazdāh**.

**dārayatwahuš**: حالت فاعلی مفرد مذکر است از **dārayatwahu**.

**xšāyaθyah**: حالت فاعلی مفرد مذکر است از **xšāyaθya**.

**θāti**: فعل مضارع سوم شخص مفرد است از **θahati** که به جای **aha**، **ā** آمده است.

**θaha**: ماده مضارع است از ریشه **θah** به معنی «گفتن»، **ti** -

شناسه است. «سخن» فارسی دری از ریشه **θah** آمده است.

**iyam**: صفت اشاره است به معنی «این». **iyam** در حالت فاعلی

مفرد مؤنث است، صفت برای **dahyāuš**.

**dahyāuš**: حالت فاعلی مفرد مؤنث است از **dahyu**. **dahyu** -

در فارسی باستان به معنی سرزمین است. **dahyu** در فارسی میانه

زردشتی **dēh** شده است به معنی «سرزمین» و «ده». «دیه» و «ده»

فارسی دری بازمانده‌های **dēh** هستند.



pārsah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -pārsa: پارس، فارس.  
 tyām: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از -tyā مؤنث -tya .  
 موصول است به معنی «که». -tya به فارسی میانه نرسیده است.  
 manā: ضمیر شخصی منفصل، اول شخص در حالت مفعولی له  
 مفرد. manā در فارسی میانه زردشتی man شده است، فارسی دری: من.  
 hyā: حالت فاعلی مفرد مؤنث است از -hyā مؤنث -hya.  
 naibā: حالت فاعلی مؤنث است از -niabā مؤنث -naiba به  
 معنی «نیک». -naiba در فارسی میانه زردشتی nēw شده است،  
 فارسی دری: «نیو».

huwaspā: حالت فاعلی مفرد مؤنث است از -huwaspā مؤنث  
 huwaspa . huwaspa از -hu پیشوند به معنی «نیک»، «خوب»، w  
 برای سهولت تلفظ آمده است، -aspa به معنی اسب. روی هم  
 huwaspa به معنی «نیک اسب» است. -hu در فارسی میانه زردشتی  
 hu شده است. -hu به فارسی دری نرسیده است. -aspa در فارسی  
 میانه زردشتی asb/p شده است، فارسی دری: «اسپ» و «اسب».  
 humartyā: حالت فاعلی مفرد مؤنث است از -humartyā مؤنث  
 -humartyā، این واژه از پیشوند -hu و -martya ساخته شده است.  
 روی هم -humartyā به معنی «نیک مرد» است. -martya در فارسی  
 میانه زردشتی mard شده است، فارسی دری: مرد.

manačā: دو واژه است: mana: ضمیر شخصی منفصل در  
 حالت اضافی مفرد = manā . čā: حرف ربط متصل است به معنی  
 «و» -čā به فارسی میانه و فارسی دری نرسیده است.

dārayatwahuš: حالت اضافی مفرد مذکر است از -dārayatwahuš.  
 xšāyaθyahyā: حالت اضافی مفرد مذکر است از -xšāyaθya.

hačā: حرف اضافه است به معنی «از». hačā در فارسی میانه  
 زردشتی az شده است، فارسی دری: «از».

**anyanā**: حالت مفعولی عنه مفرد مذکر است از **-anya** به معنی «دیگر». «نیز» فارسی دری بازمانده **anēz** فارسی میانه زردشتی است به معنی «دیگری هم». **anē** بازمانده **-anya** است و **z** بازمانده **čid** فارسی باستان است به معنی «هم».

**naid**: نشانه نفی است به معنی «نه». **naid** در فارسی میانه زردشتی **nē** شده است و آن در فارسی دری «نی» «نه» «ز-» گردیده است.

**tr̥sati**: فعل مضارع سوم شخص مفرد است از **-tr̥sa** ماده است به معنی «ترسیدن»، و **-t** شناسه. از **-tr̥sa** در فارسی میانه زردشتی **tarsidan** آمده است، فارسی دری: ترسیدن.

**upastām**: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از **-upastā** به معنی «یاوری».

**baratu**: فعل امر سوم شخص مفرد است از **-bara**: ماده مضارع از ریشه **-bar** به معنی «بردن»، **-tu** شناسه است.

**hadā**: حرف اضافه است به معنی «با». **hadā** به فارسی میانه و فارسی دری نرسیده است.

**wiθaibiš**: حالت مفعولی معه جمع مذکر از **-wisa = wiθa** به معنی «همه». برابر **-wisa** فارسی باستان در اوستایی: **vispa**. **vispa** اوستایی در فارسی میانه زردشتی **wisp** شده است. **wisp** فارسی میانه زردشتی به فارسی دری نرسیده است.

**bagaibiš**: حالت مفعولی معه جمع مذکر است از **-baga**.

**utā**: حرف ربط است به معنی «و». **utā** فارسی باستان در فارسی میانه زردشتی **ud** شده و آن در فارسی دری «و». «و» در فارسی دری **o** و **wa** تلفظ می شود. تلفظ **wa** زیر نفوذ «و» عربی به وجود آمده است.

**imām**: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از **-imā** مؤنث **-ima** به

معنی «این». -ima در فارسی میانه زردشتی im شده است، im در فارسی دری به صورت مرده در «امروز» و «امشب» و «امسال» باقی مانده است.

dahyāum: حالت مفعولی مفرد مؤنث از -dahyu.

pātu: فعل امر سوم شخص مفرد از -pā به معنی «پاییدن» و -tu شناسه. از pā در فارسی میانه زردشتی pādan آمده است، فارسی دری: پادن (= پاییدن).

haināyāh: حالت مفعولی عنه مفرد مؤنث است از -hainā به معنی «سپاه دشمن». -hainā فارسی باستان در فارسی میانه زردشتی hēn شده است و hēn به فارسی دری نرسیده است.

dušyārāt: حالت مفعولی عنه مفرد خنثی است از -dušyāra به معنی «سال بد»، «خشکسالی». -dušyāra از -duš و -yār و -a ساخته شده است. -duš پیشوند است به معنی «بد». -duš در فارسی میانه زردشتی -duš و -duž شده است فارسی دری: دش - (در دشنام، دشیاد (= غیبت)) و دژ - (در دژخیم، دژآگاه). -yār به معنی «سال» است.

draugāt: حالت مفعولی عنه مفرد مذکر است از -drauga: «دیو دروغ». از -drauga در فارسی میانه زردشتی drōw و در پهلوی اشکانی ترفانی drōy آمده است. «دروغ» فارسی دری بازمانده drōy است.

abi: حرف اضافه است به معنی «به».

mā: نشانه نهی است، در فارسی میانه زردشتی ma شده و آن در فارسی دری «مه» و «م» گردیده است.

ājamyāt: فعل تمنایی سوم شخص مفرد است از -ā پیشوند فعلی. -jam ماده مضارع است از -g/jam به معنی «آمدن». -yā نشانه وجه تمنایی، -t شناسه است. پیشوند فعلی -ā به فارسی میانه به

صورت مرده در فعل‌هایی نظیر āmadan: آمدن، āwurdan: آوردن، باقی مانده است. از āgam- در فارسی میانه زردشتی āmadan آمده است، فارسی دری: آمدن.

hainā: حالت فاعلی مفرد مؤنث از hainā-.

dušyāram: حالت فاعلی مفرد خنثی است از dušyāra-.

draugah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از drauga-.

aitat: حالت مفعولی مفرد خنثی است از aita-: این. -aita در

فارسی میانه زردشتی ēd شده و آن به فارسی دری نرسیده است.

adam: ضمیر شخصی منفصل اول شخص مفرد است در حالت

فاعلی به معنی «من». adam به فارسی میانه و دری نرسیده است.

yānam: حالت مفعولی مفرد خنثی است از yāna- به معنی

«لطف»، «بخشش».

ǰadyāmi: فعل مضارع اول شخص مفرد است از ǰadya- ماده

مضارع از ریشه g/ǰad- در خواستن، mi- شناسه است. a از ǰadya-

پیش از mi- بلند می‌شود.

ahuramazdām: حالت مفعولی مفرد مذکر است از ahuramazdāh-.

aitatmai: دو واژه است، aitat ↑ و mai-: ضمیر شخصی متصل اول

شخص مفرد در حالت مفعولی له. mai در فارسی میانه زردشتی m-

شده است، فارسی دری: «-م».

dadātu: فعل امر سوم شخص مفرد است از dadā- ماده مضارع از

ریشه dā-: دادن، tu شناسه است.

### ترجمه کتیبه DPd

اهوره مزاده بزرگ، که مهست بغان [است]، او داریوش شاه را

داد (یعنی آفرید)، او وی را شهریار فرابرد، به لطف اهوره

مزاده داریوش شاه [است].

گوید داریوش شاه: این سرزمین پارس، که مرا اهوره مزاده فرابرد، که نیک، خوب اسب، خوب مرد [است]، به لطف اهوره مزاده و من، داریوش شاه، از دیگری نترسد.

گوید داریوش شاه: مرا اهوره مزاده یاوری بَرَد با همهٔ بغان و این سرزمین را اهوره مزاده پاید از سپاه دشمن، از سال بد، از دروغ. به این سرزمین میآید، مه سپاه دشمن، مه سال بد، مه دروغ، این را من [چون] بخشش درخواست می‌کنم از اهوره مزاده با همهٔ بغان. مرا این بخشش اهوره مزاده دهد با همهٔ بغان.

## بخشی از وندیداد ۲

وندیداد تصحیف شده «ویدیوداد» است به معنی «قانون غیر دیوی». فرگرد نخست وندیداد شرح کشورهای است که اهوره مزاده آفریده است. فرگرد دوم داستان جم را دربر دارد. در فرگردهای دیگر، از فرگرد سوم تا فرگرد نوزدهم، قوانین دینی زردشتی آمده است. سه فرگرد پایانی از پزشکی گفت‌وگو می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. دکتر محمد مقدم و دکتر صادق کیا متن اوستایی و پهلوی وندیداد را که داستان جم را در بر دارد شرح و ترجمه کرده‌اند و آن را زیر عنوان *داستان جم* چاپ کرده‌اند، شمارهٔ ۶ ایران کوده. همهٔ وندیداد را سید محمدعلی داعی‌الاسلام ترجمه کرده است، چاپ دوم آن در سال ۱۳۶۱ در تهران چاپ شده است. متنی که شرح و ترجمهٔ آن آورده شده از کتاب زیر است:

متن اوستایی ونیداد

1 mainiyō mazda ahura,, :mazdān ahurēm zaraθuštrō pərəsat

mašyānəm paoiryō kahmāi ,asāum astvaitinəm gaēšanəm dātara spēništa

kahmāi ?zaraθuštrāi yuṭ mana anyō mazdā ahurō yō tūm apərəse

2 ahurō mraoṭ āat " ?zaraθuštrīm āhūirīm yəm daēnəm fradaēsayō

paoiryō ahmāi ,zaraθuštra asāum ,huqθwāi srīrāi yimāi,, :mazdā

yuṭ θwat anyō mazdā ahurō yō azəm apərəse mašyānəm

:zaraθuštrīm āhūirīm yəm daēnəm fradaēsaēm ahmāi ,zaraθuštrāi

3 viśaxha' :mazdā ahurō yō azəm ,zaraθuštra ,mraom hē āat

aēm mē āat 'daēnayāi bərətača mərətō ,viśaxhana srīra yima ,mē

čistō nōiṭ ahmi dātō nōiṭ' :zaraθuštra ,srīrō yimō paityaoxta

4 yō azəm ,zaraθuštra ,mraom hē āat 'daēnayāi bərətača mərətō

· 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎡𐎡𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴  
*,daēnayı̄ beretača marətō vīvisē nōiṭ yima mē yezi' : mazdā ahurō*

· 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴  
*vīṣāi mē āat̄ varədaya gaēθā mē āat̄ frādaya gaēθā mē āat̄*

· 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴  
*paityao- aēm mē āat̄ 'aiwiyāxštača harətāča θrātāča gaēθanəm*

· 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴  
*tē azəm frādayeni gaēθā tē azəm' : zaraθuštra ,θrīrō yimō -xta*

· 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴  
*aiwiyā- harətāča θrātāča gaēθanəm vīṣāne tē azəm varədayeni gaēθā*

· 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴  
*nōiṭ garəmō nōiṭ vātō aotō bvat̄ xšaθre mana nōiṭ -xštača*

· 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴  
*ahurō yō azəm frabarəm zaya hē āat̄ 'mahrkō nōiṭ axtiš*

· 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴  
*asti yimō ] .zaran-yō.paēšim aštrāmča zaranaēnim suwraqm mazdā*

[ : 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 · 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎧𐎴𐎡𐎴 ]  
[ .xšaθrayā bərəθe

## شرح واژه‌ها

**pārāsa**: فعل ماضی سوم شخص مفرد گذراست، از **pārāsa** - ماده است به معنی پرسیدن، **ī** - شناسه. **pārāsa** در فارسی میانه زردشتی **-purs**، فارسی دری: «پُرس».

**zaraθuštrō**: حالت فاعلی مفرد مذکر است از **-zaraθuštra**: زردشت. این واژه در فارسی دری به صورت‌های «زرتشت» و «زردشت» درآمده است.

**ahurām**: حالت مفعولی مفرد مذکر از **-ahura**: مولی. این واژه به فارسی نرسیده است.

**mazdām**: حالت مفعولی مفرد مذکر از **-mazdāh**: دانا. این واژه به فارسی نرسیده است. در فارسی «اورمزد» «هرمزد» و «هرمز» بازمانده‌های **ahura mazdāh** هستند. «اهورا مزدا» از **ahura mazdāh** اوستایی در فارسی به عاریت گرفته شده است.

**ahura mazda**: هر دو حالت ندایی مفرد مذکراند از **ahura mazdāh**.

**mainyō**: حالت ندایی مفرد مذکر از **mainyu**: جان. این واژه در فارسی «مینو» شد است.

**spāništa**: حالت ندایی مفرد مذکر است از **-spāništa**: مقدس‌ترین. **spāništa** صفت عالی است از **spānta** به معنی «مقدس». این واژه در فارسی «اسفند»، «اسپند» شده است. **-išta** پسوندی است که با آن از صفت مطلق صفت عالی ساخته می‌شده است. این پسوند به فارسی نرسیده است اما به صورت مرده در «بهشت» و «مهست» باقی مانده است.

**datarō**: حالت ندایی مفرد مذکر است از **-dātar**: دادار. «دادار» فارسی بازمانده **-dātar** است.



**gaēθanāṃ**: حالت اضافی جمع مؤنث است از **gaēθā**: گیتی. «گیهان»، «کیهان»، «جیهان»، «جهان» بازمانده‌های **gaēθanāṃ** هستند و گیتی بازمانده **gaēθā** است.

**astvaitināṃ**: حالت اضافی جمع مؤنث است از **astvaitī**. **astvaitī** مؤنث است برای **astvant**: مادی. **astvant** از **ast** و **vant** ساخته شده است. **ast** به معنی «استخوان» است. «خسته» (به معنی هسته) و «هسته» از **ast** آمده‌اند. «است» در آغاز «استخوان» بازمانده **ast** است. **vant** - پسوندی بوده که برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رفته، این پسوند به فارسی نرسیده است.

**ašāum**: حالت ندایی مفرد مذکر است از **ašavan**: مقدس. **ašavan** از **aša** و **van** ساخته شده است. **aša** به معنی پاکی است. در فارسی «ارد» در «اردیبهشت» از **arta** فارسی باستان آمده است و **arta** فارسی باستان معادل **aša** اوستایی است. **van** - پسوندی بوده که برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رفته است. این پسوند به فارسی نرسیده است. در اصطلاحات زردشتیان «اشو»، به معنی مقدس، بازمانده **ašavan** است.

**kahmāi**: حالت مفعولی له مفرد مذکر است از **ka**: که.

**paoiryō**: قید است به معنی نخست. این واژه به فارسی نرسیده است.

**mašyānāṃ**: حالت اضافی جمع مذکر است از **mašya**: مرد. **mašya** به صورت «مشی» به فارسی رسیده است. «مشی» نخستین انسان است به روایت زردشتیان. «مرد» بازمانده **martya** فارسی باستان است و آن معادل است با **mašya** اوستایی.

**apārāsā**: صورت درست واژه **apārāsō** است و آن فعل ماضی دوم شخص مفرد است از **a-pārās-ō**، **a** - پیشوند است. **a** صورت دیگر **ā** است. **ā** به فارسی نرسیده، اما به صورت مرده در «آمدن»،

«آوردن»، «آگندن» باقی مانده است. *ō* جانشین *s* و *a* است. *s* شناسه است و *a* برای ساختن ماده از ریشه به کار می‌رفته است.

*tūm*: حالت فاعلی مفرد، ضمیر شخصی دوم شخص مفرد: تو.  
*yō*: حالت فاعلی مفرد مذکر است از *-ya*: که. معادل این کلمه در فارسی باستان *-hya* است. «کسره اضافه» فارسی بازمانده *-hya*، *-ya* است.

*ahurō mazdā* هر دو حالت فاعلی مفرد مذکر دارند.

*anyō* قید است به معنی جز.

*mana* ضمیر شخصی اول شخص مفرد در حالت اضافی. *mana* در فارسی میانه زردشتی *man* شده است، فارسی دری: «من».  
*yaṭ* موصول است به معنی «که».

*zaraθuštrāi*: حالت مفعولی له مفرد مذکر است، به جای حالت اضافی به کار رفته است.

*fradaēsayō*: فعل ماضی دوم شخص مفرد است از *fra . fra daēs . aya . h* پیشوند فعلی است. *-daēs* ریشه است به معنی «نشان دادن»، «ارائه کردن». *aya* نشانه‌ای است که برای ساختن ماده مضارع به کار می‌رفته، *-h* شناسه است. در این جا *-ō* به جای *-ah* آمده است.

*daēnaṃ* حالت مفعولی مفرد مؤنث است از *-daēnā . daēnā* در فارسی میانه زردشتی *dēn* شده است، فارسی دری: «دین».

*yaṃ* حالت مفعولی مفرد مؤنث است از *-yā* مؤنث *-ya*.

*āhūrīm*: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از *-āhūray* منسوب به

*-ahura*.

*zaraθuštrīm*: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از *-zaraθuštray*:

منسوب به *-zaraθuštra*.

*āat*: قید است به معنی «پس». از *āat* در فارسی میانه زردشتی *ā*

آمده و آن به فارسی دری نرسیده است.

**mraot**: فعل ماضی سوم شخص مفرد است از **-mrao** ریشه و ماده است به معنی «گفتن». **-mrao** به فارسی میانه نرسیده است.

**yimāi**: حالت مفعولی له مفرد مذکر است از **-yima .yima** در فارسی دری «جم» شده است.

**srīrāi**: حالت مفعولی له مفرد مذکر است از **-srīra** به معنی «زیبا». **srīra** به فارسی میانه نرسیده است.

**hvəθwāi**: حالت مفعولی له مفرد مذکر است از **-hvaθwa**. **-hvəθwa** از **hu** میشوند به معنی نیک و **-vaθwa** به معنی «رمه» ساخته شده است. **hu** در فارسی میانه **hu** شده. اما به فارسی دری نرسیده است. **-vəθwa** به فارسی میانه نرسیده است. روی هم واژه به معنی «نیک رمه» است.

**zaraθuštra**: حالت ندایی مفرد مذکر است از **zaraθuštra**.

**ahmāi**: ضمیر شخصی سوم شخص مفرد در حالت مفعولی له است.

**apārāse** فعل ماضی اول شخص مفرد است ← **apārāsə** و **parāsaṭ**.

**azəm**: ضمیر منفصل شخصی اول شخص مفرد در حالت فاعلی. **azəm** در پهلوی اشکانی ترفانی **az** شده است. **azəm** به فارسی دری نرسیده است.

**θwat**: ضمیر منفصل شخصی دوم شخص مفرد در حالت مفعولی عنه.

**zaraθuštrāt**: حالت مفعولی عنه مفرد مذکر است از **zaraθuštra**.

**fradaēsaēm**: فعل ماضی اول شخص مفرد است از **fra-daēs-aya-m** ← **fradaēsayō**. **aya** پیش از **m**، که شناسه است، بدل به **aē** شده است.

**hē**: ضمیر متصل شخصی سوم مفرد است در حالت مفعولی له.

*vīsaṅha*: فعل امر دوم شخص مفرد ناگذر از *-vīsa*: ماده مضارع از ریشه *-vaēs* به معنی «آماده شدن».

*mē*: ضمیر متصل شخصی اول شخص مفرد در حالت اضافی.

*yima*: حالت ندایی مفرد مذکر است از *-yima*.

*srīra*: حالت ندایی مفرد مذکر است از *-srīra*.

*vīvaṅhana*: حالت ندایی مفرد مذکر است از *-vīvaṅhana*,

منسوب به *-vīvahvant*. *vīvahvant* نام پدر جمشید است.

*mārātō*: حالت فاعلی مفرد مذکر است از *-mārāta*: بیان‌کننده.

*bāratača*: از *bārata* و *ča* است. *ča* حرف ربط متصل است به

معنی «و» به فارسی میانه نرسیده است. *bārata* حالت فاعلی مفرد

مذکر است از *bāratar* به معنی «بردار». *bāratar* در فارسی میانه

زردشتی *burdār* شده است، فارسی دری: «بردار».

*daēnayāi*: حالت مفعولی له مفرد مؤنث است از *-daēnā*.

*aēm*: صفت اشاره است به معنی «این» در حالت فاعلی مفرد

مذکر.

*paityaoxta*: فعل ماضی سوم شخص مفرد ناگذر از *paiti-aok-ta*

*paiti* پیشوند فعلی است *i* پیش از *a* بدل به *y* شده است. *aog* ریشه

است به معنی «گفتن»، با *paiti* به معنی «پاسخ دادن» است. *-ta*

شناسه است.

*yimō*: حالت فاعلی مفرد مذکر است از *-yima*.

*srīrō*: حالت فاعلی مفرد مذکر است از *-srīra*.

*nōiṭ*: «نه». *nōiṭ* در فارسی میانه زردشتی *nē* شده است. «نَ»، «نه»

و «نی» بازمانده‌های *nē* هستند.

*dātō*: حالت فاعلی مفرد مذکر است از *-dāta* به معنی «داده».

*-dāta* در فارسی میانه زردشتی *dād* شده است، فارسی دری: «داد»

(ماده ماضی دادن).

ahmi: فعل مضارع اول شخص مفرد از مادهٔ -ah که خود ریشه است به معنی «بودن».

čišťo: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -čišťa به معنی «آموخته».  
-čišťa به فارسی میانه نرسیده است.

mraom: فعل ماضی اول شخص مفرد است از -maro ← mraoť  
در بالا.

yezi: اگر.

yima: حالت ندایی مفرد مذکر است از -yima.

vivise: فعل ماضی نقلی دوم شخص مفرد ناگذر از -vivis. vivis  
مادهٔ نقلی است از -vaēs: «آماده شدن». -e شناسه است.

gaēθā: حالت مفعولی جمع مؤنث است از -gaēθā.

frāđaya: فعل امر دوم شخص مفرد گذرا از -aya. frāđ. frāđ  
ریشه است به معنی «گسترش دادن». -aya- نشانه‌ای که برای ساختن مادهٔ مضارع به کار می‌رفته است.

varāđaya: فعل امر دوم شخص مفرد گذرا از -varāđaya. varāđ  
ریشه است به معنی «رشد دادن». -aya نشانه‌ای که برای ساختن مادهٔ مضارع به کار می‌رفته است. از varāđ در فارسی میانهٔ زردشتی wālīdān آمده و آن در فارسی دری «بالیدن» شده است.

vīsai: فعل التزامی دوم شخص مفرد ناگذر از -vīs-a-a-i. vīs  
صورت دیگر از -vaēs است به معنی «آماده شدن». a نشانه‌ای که برای ساختن مادهٔ مضارع به کار می‌رفته است. a نشانهٔ فعل التزامی، از این a با پیشین ā به وجود آمده است. i شناسه است. فعل التزامی در معنی امر به کار رفته است.

θrātāča: از ča و θrātā. -ča حرف ربط متصل است به معنی «و»، θrātā: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -θrātar به معنی «پاسدار».

harətā: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -harətar به معنی «پاسبان».

aiwyāxšta: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -aiwyāxštar به معنی «نگهبان».

tē: ضمیر متصل شخصی دوم شخص مفرد در حالت اضافی.

frādayeni: فعل التزامی اول شخص مفرد گذرا از -frādaya ←  
 . ↑ frādaya

varədayeni: فعل التزامی اول شخص مفرد گذرا از -varədaya ←  
 . ↑ varədaya

vīsāne: فعل التزامی اول شخص مفرد ناگذر از -vīs - a - a - ne.  
 ne - شناسه است برای بقیه به vīsāi در بالا مراجعه شود.

xšaθre: حالت مفعولی فیه مفرد خنثی است از -xšaθra:  
 «کشور»، «شهریاری» ← -xšaça . ↑

bvat: فعل التزامی سوم شخص مفرد گذرا از -bv - a - t - شناسه  
 است، a نشانه وجه التزامی، -bv ماده مضارع از -bav: «بودن»،  
 «شدن». از -bav در فارسی میانه būdan آمده است، فارسی دری:  
 «بودن».

aotō: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -aota: «سرد».

vātō: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -vāta . vāta در  
 فارسی میانه زردشتی wād شده است، و آن در فارسی دری «باد»  
 گردیده.

garəmə: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -garəma.  
 garəma در فارسی میانه زردشتی garm شده است، فارسی دری:  
 «گرم».

axtiš: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -axtay به معنی  
 «بیماری».

mahrkō: حالت فاعلی مفرد مذکر است از mahrka. mahrka.  
در فارسی میانه زردشتی marg شده است، فارسی دری: «مرگ».

zaya: حالت مفعولی مثنی مذکر از zaya: افزار.

frabarām: فعل ماضی اول شخص مفرد گذرا است از fra. fra. bar. a. m پیشوند فعلی است. bar ریشه است به معنی «بردن». با پیشوند فعلی fra. به معنی «عطا کردن» است. a. نشانه‌ای که برای ساختن ماده مضارع به کار می‌رفته است. m. شناسه است.

suwraṃ: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از suwra. به معنی «نگین».

zaranaēnīm: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از zaranaēni.  
مؤنث zaranēna. zaranēna در فارسی میانه زردشتی zarrēn شده است، فارسی دری: «زرین».

aštraṃ: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از aštra. aštra در فارسی میانه زردشتی aštar شده و آن در فارسی دری «خشت» گردیده به معنی «نیزه کوچک».

zaranyō-paēsīm: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از zaranyō-paēsa. مؤنث zaranyō-paēsa به معنی «زرنگار».

asti: قعل مضارع سوم شخص مفرد از ah-ti. ti. شناسه است. ah. ریشه است به معنی «بودن» که ماده به‌شمار آمده، h پیش از t بدل به s شده است. از asti در فارسی میانه زردشتی ast آمده است، فارسی دری: «است» و «هست».

bārāθe: مصدر است به معنی «بردن». bārāθe asti به معنی «او مالک است» آمده است.

xšaθrayā: حالت اضافی مثنی خنثی است از xšaθra.

## ترجمه

۱. پرسید زردشت اهوره مزاده را: ای اهوره مزاده، ای مقدس‌ترین مینو، ای دادار جهان‌های مادی، ای اشو، با که نخست از مردمان گفت‌وگو کردی تو، که اهوره مزاده [هستی]، جز از من که زردشت [هستم]. به که ارائه کردی دینی را، که اهوره ای، زردشتی [است].

۲. پس گفت اهوره مزاده: به جم زیبای نیک رمه، ای اشو زردشت، با او نخست از مردمان گفت‌وگو کردم من، که اهوره مزاده [ام]، جز از تو، که زردشت [هستی]، به او ارائه کردم دینی را که اهوره‌ای، زردشتی [است]. ۳. پس او را گفتم، ای زردشت، من، که اهوره مزاده [ام]: آماده شو، ای جم زیبای ویوهونت، [چون] بیان‌کننده و بردارنده مردینم را، پس مرا پاسخ داد این جم زیبا، ای زردشت، نه داده‌ام، نه آموخته، [چون] بیان‌کننده و بردارنده مردین را. ۴. پس او را گفتم، ای زردشت، من که اهوره مزاده [ام]: اگر، ای جم، آماده نشده‌ای [چون] بیان‌کننده و بردارنده مردینم را، پس جهان‌هایم را بگستران، پس جهان‌هایم را ببالان، پس آماده شو [چون] پاسدار و پاسبان و نگهبان جهان‌هایم. ۵. پس مرا پاسخ داد این جم زیبا، ای زردشت، من جهان‌هایم را گسترانم، من جهان‌هایم را بالانم، من آماده‌ام [چون] پاسدار و پاسبان و نگهبان جهان‌هایم، نه در شهریاری من بود، سرد باد نه گرم، نه بیماری نه مرگ. ۶. پس او را دو افزار فرابردم من، که اهوره مزاده [ام] - نگین زرین و خشت زرنگار. جم دارنده دو شهریاری است.<sup>۱</sup>

۱. در شاهنامه فردوسی (طبع مسکو، ج ۱، ص ۳۹) آمده است:

گرانمایه جمشید فرزندان او	کمر بست یکدل پر از پند او...
منم، گفتم، با فرۀ ایزدی	همم شهریاری همم موبدی



## کتابنامه

### ۱. تاریخ ایران باستان:

۱. سامی، علی، تمدن هخامنشی ج ۱، شیراز ۱۳۴۱، ج ۲ شیراز ۱۳۴۳.
۲. کالیکان، ویلیام، مادی‌ها و پارسی‌ها. ترجمه گودرز اسعد بختیار، تهران ۱۳۵۰.
۳. گیرشمن، ر.، ایران، از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، تهران ۱۳۳۶.
1. Frye, R. N., *The Heritage of Persia*, U. S. A. 1966.
2. Gerschevitch, I, (ed), *The Cambridge History of Iran, Vol, 2: The Median and Achaemenian Periods*, Cambridge 1985.

### ۲. زبان‌های باستانی

۱. ابوالقاسمی، محسن، تاریخ زبان فارسی، از انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۳.
۲. ارانسکی، ای، م. مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸.
۳. پوردادود، ابراهیم، ۱. گائاه‌ها ۲. یادداشت‌های گائاه‌ها ۳. یشت‌ها ج ۱ و ۴۲. یسناج ۱ و ۲ و ۵ و ۶. خرده اوستا.
۴. خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی ج ۱ و ۲ و ۳، تهران ۱۳۶۶.
۵. داعی‌الاسلام، سید محمدعلی، وندیداد، تهران ۱۳۶۱.
۶. راشد محصل، محمدتقی، درآمدی بر دستور زبان اوستایی، تهران ۱۳۶۴.
۷. شارب، رلف نارمن، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، شیراز ۱۳۴۶.
۸. مقدم، محمد، داستان جم، ایران کوده شماره ۶.
۹. مقدم، محمد، چند نمونه از متن نوشته‌های فارسی باستان با شرح لغات، ایران کوده شماره ۴.
۱۰. هوفمان، کارل، مقاله Avesta در دایرةالمعارف ایرانیکا.

1. Abaev, V. I., *Osentinskij i fol'klor*, I, Moskva- Leningrad 1949.
2. Brandenstein, W, u. M, Mayrhofer, *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden 1964.
3. Jackson, A. V. E., *Avesta Grammar*, stuttgart 1892.
4. Jackson, A. V. E., *Avesta Reader*, stuttgart 1892.
5. Kent, R. G., *Old Persian*, New Haven, Connecticut 1953.
6. Maryrhofer, M., *Die Rekonstruktion des Medischen*, Wien 1968.
7. Reichelt, H., *Avesta Reader*, strassburg 1911.
8. Reichelt, H., *Awestisches Elementarbuch*, Heidelberg 1967.
9. Schmitt, R., *The Bisitun Inscriptions of Darius the Great*, Old Persian Text, London 1991.

## بخش دوم

### زبان فارسی در دوره میانه

در سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح، داریوش سوم هخامنشی به قتل رسید. با قتل او برای زبان فارسی دوره جدیدی شروع می‌شود که تا سال ۸۶۷ میلادی برابر با ۲۵۴ هجری، سالی که یعقوب لیث صفار به سلطنت رسید و زبان فارسی دری رسمیت یافت، ادامه می‌یابد. این دوره برای زبان فارسی دوره میانه است.

اسکندر در سال ۳۲۳ پیش از میلاد مسیح در بابل مُرد و جانشین او در امپراتوری هخامنشی سلوکوس شد و دولت سلوکی را تأسیس کرد. این دولت تا سال ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح بر ایران حکومت کرد.

در سال ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح، اشک اول حکومت اشکانی را تأسیس کرد. مهرداد اول (سلطنت از ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح)، فرهاد دوم (سلطنت از ۱۳۸ تا ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح) و مهرداد دوم (سلطنت از ۱۲۸ تا ۸۸ پیش از میلاد مسیح) امپراتوری اشکانی را، که به جیحون و کر و فرات و سند و خلیج فارس و دریای

مکران محدود می‌شد، تأسیس کردند. دولت اشکانی تا سال ۲۲۴ میلادی، سالی که اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی، در جنگ با اردشیر ساسانی به قتل رسید، بر ایران حکومت کرد.

اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ میلادی حکومت ساسانی را تأسیس کرد. اردشیر در سال ۲۴۱ میلادی سلطنت ایران را به پسرش شاپور اول واگذار کرد. شاپور پس از رسیدن به سلطنت، کشور را از طرف شمال و جنوب و شرق و غرب گسترش داد. شاپور در کتیبه‌ای که در کعبه زردشت نویسانده، مناطقی را، که قلمرو حکومت او را تشکیل می‌داده‌اند، ذکر کرده است. کشور شاپور سند و پیشاور و کاشغر و مرو و گرجستان و ارمنستان و بین‌النهرین و عمان را در بر می‌گرفته است. به همین مناسبت شاپور عنوان «شاهنشاه ایران» را، که اردشیر برای خود انتخاب کرده بود، کافی ندانست و خود را شاهنشاه ایران و انیران نامید. دولت ساسانی تا سال ۶۵۱ میلادی، سالی که یزدگرد سوم، آخرین پادشاه این سلسله، در مرو به قتل رسید، دوام یافت.

با تسلط حکومت سلوکی بر ایران، زبان و فرهنگ یونانی در ایران رواج یافت و رواج آن تا سده‌های نخستین اسلامی ادامه پیدا کرد.

مهرداد اول اشکانی (سلطنت از ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح) خود را دوستدار یونان<sup>۱</sup> می‌نامید و سکه‌های خود را با لقبی که خود برای خود انتخاب کرده بود، حک می‌کرد. پادشاهان پس از او هم روش او را در یونان دوستی دنبال می‌کردند. سربریده کراسوس، سردار رومی، را هنگامی به حضور فرود دوم (سلطنت از حدود ۵۷ تا ۳۷ یا ۳۶ پیش از میلاد مسیح) آوردند که نماینده‌ای یونانی در برابر

---

1. Philhellene

او بازی می‌شد. بلاش اول (سلطنت از ۵۱ تا ۷۷ یا ۷۸ میلادی) ایران دوستی را جانشین یونان دوستی کرد. وی الفبا و زبان پهلوی اشکانی را به جای الفبا و زبان یونانی به کار گرفت. بنا بر روایات زردشتی به دستور بلاش اول، اوستا را، که پس از هجوم اسکندر به ایران پراکنده شده بود، گردآوری کردند. از این زمان زبان یونانی اهمیتی را که در دورهٔ سلوکی و نیمهٔ اول دورهٔ اشکانی به دست آورده بود، از دست داد، اما متروک نشد. پادشاهان نخستین ساسانی، اردشیر و شاپور و هرمز کتیبه‌های خود را علاوه بر فارسی میانه و پهلوی اشکانی به یونانی هم نویسانده‌اند. در سال ۵۲۹ میلادی یوستی نیانوس<sup>۱</sup>، آکادمی آتن را بست. هفت تن از فیلسوفان آکادمی آتن به تیسفون آمدند. خسرو اول، انوشیروان (سلطنت از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی)، به آنان پناه داد. این فیلسوفان پنج سال در ایران اقامت گزیدند و در سال ۵۳۳ میلادی به روم بازگشتند. بی‌شک اقامت این فیلسوفان در ایران سبب جلب توجه به زبان و فرهنگ یونانی گردیده بوده است.

در سال ۹۲ پیش از میلاد مسیح، رومیان به فرات رسیدند و همسایهٔ دولت اشکانی شدند. از این زمان ارتباط زبانی و فرهنگی میان ایرانیان و لاتینی‌ها برقرار گشت.

مهرداد اول اشکانی بین‌النهرین را، که ساکنان آن سامیان بودند، تصرف کرد. این امر سبب شد که زبان و فرهنگ سامیان بر ایرانیان و زبان و فرهنگ ایرانیان بر سامیان تأثیر بگذارد.

مهرداد دوم در امور ارمنستان دخالت کرد و تیگران را به

سلطنت رساند. از این پس ارمنستان زیر نفوذ اشکانیان قرار گرفت. بلاش اول برادر خود، تیرداد، را به سلطنت ارمنستان رساند. زبان و فرهنگ اشکانیان بر زبان و فرهنگ ارمنستان تأثیر پایداری کرد، واژه‌های زیادی از پهلوی اشکانی به زبان ارمنی راه یافتند.

در خاور، ایرانیان با ترکان و چینیان و هندیان و تبتیان همسایه بودند و با آنها ارتباط فرهنگی و زبانی داشتند. از اوضاع دینی در دوران سلطنت پادشاهان نخستین اشکانی اطلاعی در دست نیست، ظاهراً این پادشاهان به دین توجهی نمی‌کردند.

بلاش اول (سلطنت از ۵۱ تا ۷۷ یا ۷۸ میلادی) به دین زردشتی توجه نمود و دستور داد اوستا را گردآوری و تنظیم کنند. اردشیر بابکان از آغاز با روحانیان زردشتی هم‌پیمان شده بود و دین زردشتی را رواج می‌داد. اردشیر هر ناحیه‌ای را که تصرف می‌کرد برای اداره آن ناحیه یک مرزبان و یک موبد تعیین می‌نمود. از وصایای اردشیر است به شاپور:<sup>۱</sup>

چو بر دین کند شهریار آفرین

برادر شود شهریاری و دین

نه بی‌تخت شاهی است دینی به پای

نه بی‌دین بود شهریاری به جای...

چنین پاسبانان یکدیگرند

تو گویی که در زیر یک چادرند

اردشیر، تنسر، یکی از روحانیان زردشتی را، مأمور کرد تا اوستا را جمع‌آوری و تنظیم کند تا براساس آن عمل شود.

پس از اردشیر در چند مورد دیگر اوستا و دین از نو آراسته و پیراسته شده بودند، تا با اوضاع و احوال جدید متناسب شوند:

۱. در زمان بهرام اول (سلطنت از ۲۷۳ تا ۲۷۶ میلادی) به وسیلهٔ

کرتیر برای مقابله با ادیان دیگر به ویژه دین مانی.

۲. در زمان شاپور دوم، ذوالاکتاف، (سلطنت از ۳۰۹ تا ۳۷۹

میلادی) به وسیلهٔ آذرباد مهر اسپندان برای مقابله با ادیان دیگر به ویژه دین مسیح.

۳. در زمان خسرو اول، انوشیروان (سلطنت از ۵۳۱ تا ۵۷۹

میلادی)، برای مقابله با مزدکیان و زروانیان.

۴. در زمان مأمون، خلیفهٔ عباسی (خلافت از ۱۹۸ تا ۲۱۸

هجری) برای حراست از موجودیت اوستا و دین.

شاپور، فرزند اردشیر، تعصبی نسبت به دین زردشتی نداشت.

مانی از همین امر استفاده کرد و خود را به او نزدیک نمود. مانی یکی

از آثار خود را، که به فارسی میانه نوشته و آن را به نام شاپور، شاپورگان

نامیده است، در روز تاج‌گذاری شاپور به او تقدیم کرد. مانی در تمام

دوران سلطنت شاپور و سلطنت پسرش، هرمز (سلطنت از ۲۷۲ تا

۲۷۳ میلادی)، آزاده دین خود را تبلیغ می‌کرد.

در زمان سلطنت بهرام اول (سلطنت از ۲۷۳ تا ۲۷۶ میلادی)

روحانیون زردشتی به رهبری کرتیر به دفاع از دین زردشتی

برخاستند و ادیان و مکاتب دیگر را سرکوب کردند. کرتیر در

کتیبه‌ای که در کعبهٔ زردشت به فارسی میانه نویسانده، گفته است

که یهود و بوداییان و برهمنان و صابئین و نصاری و جینیان و

مانویان را سرکوب کرده و معابد آنها را به معابد زردشتی تبدیل نموده است.

یهود از زمان بخت نصر (م. ۵۶۲ پیش از میلاد مسیح)، پادشاه کلد، که اورشلیم را ویران کرد و یهود را به اسارت برد، در میان ایرانیان زندگی می‌کنند.

مسیحیت از آغاز با ایران مربوط بوده است. در روایات مسیحی آمده است که سه نفر مغ از روی حرکت ستارگان دریافته بودند که مسیح به زودی متولد می‌شود. پس اینان با هدایا به فلسطین رفتند و به حضور مسیح رسیدند.

برهمنان پیروان دین قدیم هندوها هستند. هندوها با ایرانیان یک دین و یک زبان داشتند. حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد مسیح از هم جدا شدند. بر اثر این جدایی میان عقاید و زبان‌های ایرانیان و هندوان اختلاف افتاد. هندیان از طرف شرق با ایران همسایه‌اند و در دوره پیش از اسلام گاهی بخش‌هایی از هند قسمتی از قلمرو ایران را تشکیل می‌داده است.

جینیان پیرو جنه<sup>۱</sup> اند. جنه به معنی پیروز است و آن لقب مهاویره<sup>۲</sup> است. مهاویره را پیروز نامیده‌اند چون او توانسته است بر کرمن<sup>۳</sup>، یعنی اسارت جهان مادی، غلبه کند. مهاویره که در سده ششم پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده می‌آموخته است که برای رستگاری روح باید دنیای پلید را رها کرد. وی آزار به جانداران را نهی کرده است. شاید در میان ایرانیان شرقی، سفدیان، بلخیان و سکاها، گروه‌هایی بوده‌اند که از جنه پیروی می‌کرده‌اند.

بوداییان پیرو بودا هستند. بودا لقب سید درته گوتمه<sup>۱</sup> است. بودا در سدهٔ ششم پیش از میلاد مسیح در شهر لومبینی<sup>۲</sup> واقع در نپال، متولد شد. پدرش پادشاه نپال بود. بودا در ۱۵ سالگی با یکی از بستگان خود ازدواج کرد و صاحب پسری شد. در ۲۹ سالگی خانه و خانواده را ترک کرد تا به حقیقت دست یابد. وی در ۵۲۸ پیش از میلاد مسیح به حقیقت دست یافت و در سال ۴۸۳ پیش از میلاد مسیح در سن ۸۰ سالگی درگذشت. حقیقتی که بودا بدان دست یافت و مدت ۴۵ سال به تبلیغ آن پرداخت این بود که دنیا محل رنج و عذاب است و بشر می‌تواند خود را از شر رنج و عذاب با غلبه بر امیال و شهوات نجات دهد.

صابئین، پیروان یوحنا ی معمدان‌اند. صابئین که اکنون در جنوب عراق و خوزستان زندگی می‌کنند خود را مندائیه یعنی اهل عرفان می‌دانند. مندا به زبان ایشان، که گویشی از زبان آرامی است، به معنی عرفان است. اینان می‌گویند مندا از طریق کشف و شهود به دست می‌آید.

مانویان پیروان مانی بوده‌اند. مانی در ۱۴ نیسان ۲۱۶ میلادی در شمال بابل زاده شد و در سال ۲۷۷ میلادی در جندی‌شاپور درگذشت. مانی کتاب‌های متعددی نوشته بوده که بخش‌هایی از نوشته‌های او به زبان‌های مختلف از جمله زبان‌های مختلف ایرانی باقی مانده است. مانی برای تبلیغ دینش یا خود به جاهای مختلف مسافرت می‌کرد یا کسی را از پیروان خود به مسافرت وامی‌داشت. به‌زودی دین مانی در شرق و غرب جهان آن روزگار پراکنده شد و

1. Siddhartha Gautama

2. Lumbini



اقوام مختلفی چون قبطیان و رومیان و ترکان و چینیان به آن دین روی آوردند. نزدیک ۸۰ سال دین مانی، دین رسمی دولت ایغور بود که در سدهٔ هشتم و نهم میلادی بر آسیای میانه فرمان می‌راند. دین مانی به تدریج پیروان خود را از دست داد. ظاهراً تا زمان مغول در ترفان پیروانی از مانی زندگی می‌کرده‌اند، از آن پس دین مانی به فراموشی سپرده شد.

در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم میلادی شخصی بلغاری به نام بوگومیل<sup>۱</sup> مذهبی با استفاده از عقاید مانی تأسیس کرد. در سدهٔ دوازدهم مردمی از بوسنی به آیین بوگومیل گرویدند. سلطان عثمانی، محمد دوم، ملقب به فاتح، در سال ۱۴۶۳ بوسنی را متصرف شد. تسلط ترکان عثمانی بر بوسنی تا سال ۱۸۷۸ دوام یافت و در این سال بوسنی به تصرف امپراتوری اتریش و هنگری درآمد. در ۱۹۱۸ اسلاوهای جنوب اروپا حکومتی تشکیل دادند که بوسنی هم جزئی از آن را تشکیل می‌داد. این حکومت در سال ۱۹۳۱ یوگوسلاوی نامیده شد.

در هنگام تسلط ترکان عثمانی بر بوسنی بوگومیل‌های بوسنی به دین اسلام گرویدند. در دورهٔ سلطنت قباد (سلطنت از ۴۸۸ تا ۴۹۶ و از ۴۹۹ تا ۵۳۱ میلادی) شخصی، ظاهراً مانوی، به نام مزدک، آیین مزدکی را تأسیس کرد. انوشیروان، پسر قباد، مزدک و مزدکیان را سرکوب کرد. از مزدک و پیروان او نوشته‌ای به جای نمانده است. ظاهراً وی احساس نمی‌کرده آیین ساده‌اش احتیاجی به نوشتن داشته باشد. مزدک می‌آموخت که علت جنگ و ستیز نابرابری است، برای

---

1. Bogomil

از میان بردن جنگ و ستیز همگان باید از خواسته و زن به تساوی استفاده کنند.

## زبان‌های ایرانی میانه

در دورهٔ میانه، زبان اوستایی که زبانی مرده بود، در حوزه‌های دینی زردشتیان، رایج بوده است. زبان‌های فارسی باستان و اکدی و عیلامی و آرامی، که از زبان‌های رسمی دولت هخامنشی بوده‌اند، از رسمیت می‌افتند و جای آن‌ها را زبان یونانی می‌گیرد و رواج آن به عنوان زبان رسمی تا زمان بلاش اول (سلطنت از ۵۱ تا ۷۷ یا ۷۸ میلادی) ادامه می‌یابد و از آن پس به عنوان زبانی از زبان‌های رسمی ایران به هستی خود ادامه می‌دهد.

از برخی از زبان‌های ایرانی در این دوره، آثار مختلفی به جای مانده است. زبان‌هایی که از آن‌ها اثر به جای مانده، به سبب شباهت‌هایی که با هم از نظر قواعد دستوری دارند، به دو گروه تقسیم شده‌اند:

۱. گروه ایرانی میانه شرقی.

۲. گروه ایرانی میانه غربی.

### ۱. گروه ایرانی میانه شرقی

گروه ایرانی میانه شرقی زبان‌های بلخی و ختنی و سغدی و خوارزمی را دربر می‌گیرد. این زبان‌ها در شرق ایران، بلخ و ختن و سغد و خوارزم رایج بوده‌اند.

چون زبان فارسی، بازماندهٔ فارسی میانه است و این زبان از شاخه‌های ایرانی میانه غربی است، به زبان‌های شرقی نمی‌پردازیم. کسانی، که بخواهند از زبان‌های شرقی و آثار بازماندهٔ آن‌ها اطلاعاتی به دست آورند، می‌توانند به کتاب‌های زیر مراجعه کنند:

۱. ابوالقاسمی، محسن، تاریخ زبان فارسی، از انتشارات سمت (۱۳۷۳).

۲. ارانسکی، ای. م. مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸.

۳. خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی، ۳ جلد، تهران ۱۳۶۶.

## ۲. گروه ایرانی میانه غربی

گروه ایرانی میانه غربی، زبان‌های پهلوی اشکانی و فارسی میانه را دربر می‌گیرد.

### الف: پهلوی اشکانی

پهلوی اشکانی زبان پهل‌ه بوده است و آن خراسان و مازندران و بخشی از جنوب ترکمنستان امروزی را شامل می‌شده است. پهل‌ه، در فارسی باستان Parθawa، استانی از شاهنشاهی هخامنشی بوده است.

از زبان پهلوی اشکانی که پهلوی یا پهلوانی باید نامیده شود در دوره باستان اثری به جای نمانده است. از دوره میانه از این زبان آثاری نسبتاً زیاد به جای مانده است. این زبان ظاهراً در اوایل دوره اسلامی از میان رفته بوده است و جای خود را به فارسی داده بوده است.

از پهلوی اشکانی سه نوع اثر به سه الفبا به جای مانده است.

الف: آثاری که به الفبای پهلوی اشکانی نوشته شده‌اند:

۱. سفالینه‌های نسا. این سفالینه‌ها در سال‌های ۱۹۴۸ - ۱۹۶۱ از

نسا (واقع در نزدیکی عشق‌آباد)، پایتخت قدیم اشکانیان، پیدا شده‌اند. آثار به دست آمده از نسا، حدود ۲۷۵۸ سفالینه از سده اول پیش از میلاد مسیح‌اند.

۲. قبالة اورامان. این قبالة که بر روی پوست نوشته شده از سال

۸۸ پیش از میلاد مسیح است.

۳. کتیبهٔ اردوان پنجم (سلطنت از حدود ۲۱۳ تا ۲۲۴ میلادی)  
این کتیبه در شهر شوش یافته شده است.

۴. کتیبه‌های پادشاهان ساسانی. برخی از پادشاهان ساسانی کتیبه یا کتیبه‌های خود را با ترجمهٔ پهلوی اشکانی و یونانی همراه کرده‌اند. کتیبه‌های زیر با ترجمهٔ پهلوی اشکانی و یونانی همراه‌اند:

۱. کتیبهٔ اردشیر اول (سلطنت از ۲۲۴ تا ۲۴۱ میلادی) در نقش رستم، واقع در نزدیکی تخت جمشید، به فارسی میانه و پهلوی اشکانی و یونانی.

۲. کتیبه‌های شاپور اول (سلطنت از ۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی):

الف: در نقش رجب، واقع در نزدیکی تخت جمشید، به فارسی میانه و پهلوی اشکانی و یونانی.

ب: در کعبهٔ زردشت، واقع در نزدیکی تخت جمشید، به فارسی میانه و پهلوی اشکانی و یونانی.

ج: در حاجی آباد، واقع در نزدیکی تخت جمشید، به فارسی میانه و پهلوی اشکانی.

۳. کتیبهٔ هرمز (سلطنت از ۲۷۲ تا ۲۷۳ میلادی) در نقش رستم به فارسی میانه و پهلوی اشکانی و یونانی.

۴. کتیبهٔ نرسی (سلطنت از ۲۹۳ تا ۳۰۲ میلادی) در پایکولی، واقع در شمال خانیقین و جنوب سلیمانیه، در کردستان عراق، به فارسی میانه و پهلوی اشکانی.

۵. کتیبه‌های شهر دورا. دورا از شهرهای قدیمی سوریه بوده که در شرق نینوای قدیم قرار داشته است. این شهر را شاپور اول ویران نمود. بر دیوارهای کنیسهٔ شهر دورا کتیبه‌هایی به فارسی میانه و پهلوی اشکانی نوشته شده‌اند.

ب: آثاری که به الفبای فارسی میانهٔ کتابی نوشته شده‌اند:

۱. یادگار زریران. کتابی است دربارهٔ جنگ دینی گشتاسپ با

ارجاسپ. در این کتاب از پهلوانی‌های زیر و پسرش بستور و اسفندیار، پسر گشتاسپ، سخن رفته است.

۲. درخت آسوریک. کتابی است که در آن درخت آسوریک، یعنی خرما، با بز مناظره می‌کند.

یادگار زیران و درخت آسوریک منظوم بوده‌اند. بر اثر دست‌کاری، صورت منظوم آن دو به هم خورده است.

ج: آثاری که به الفبای مانوی نوشته شده‌اند.

این آثار از واحه ترفان، واقع در ترکستان چین، در اوایل سده بیستم پیدا شده‌اند. این آثار مربوط به دین مانی‌اند، به همین سبب زبانی که در این آثار به کار رفته پهلوی اشکانی مانوی نامیده شده است. چون آثار مانی به پهلوی اشکانی از واحه ترفان به دست آمده‌اند، به زبان به کار رفته در آن‌ها «پهلوی اشکانی ترفانی» هم می‌گویند.

آثار مانوی قطعه‌قطعه هستند، جز در برخی موارد به یقین نمی‌توان گفت که این یا آن قطعه به کدام یک از کتاب‌های مانی یا پیروان او مربوط‌اند. مانی آثار خود را جز شاپورگان، به آرامی رایج در بابل در سده سوم میلادی نوشته بوده است. در حیات خود مانی آثارش به پهلوی اشکانی ترجمه گردید.

ب: فارسی میانه

فارسی میانه دنباله فارسی باستان است. به فارسی میانه «پهلوی ساسانی» هم گفته‌اند. از این زبان، چهار نوع اثر به چهار الفبای مختلف به جای مانده است:

۱. کتیبه‌های شاهان و رجال دوره ساسانی. این کتیبه‌ها به الفبایی نوشته شده که به آن الفبای کتیبه‌ای می‌گویند. کتیبه‌هایی که در اوایل دوره ساسانی نوشته شده غالباً با ترجمه پهلوی اشکانی و یونانی همراه هستند. از کتیبه‌های شاهان ساسانی در آثار بازمانده از پهلوی اشکانی گفت‌وگو کردیم. در این جا کتیبه‌های

رجال ساسانی را که تنها به فارسی میانه نوشته شده‌اند معرفی می‌کنیم:

**الف:** کتیبه‌های کرتیر: روحانی زمان شاهان نخستین ساسانی در سر مشهد، واقع در نزدیکی کازرون، در نقش رستم و در نقش رجب و در کعبه زردشت.

**ب:** کتیبه مهرنرسی، بزرگ فرمذار (: صدراعظم) زمان یزدگرد اول (سلطنت از ۳۹۹ تا ۴۲۰ میلادی)، بهرام پنجم، بهرام گور (سلطنت از ۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی)، یزدگرد دوم (سلطنت از ۴۳۸ تا ۴۵۷ میلادی) بر کنار رودخانه تنگاب در نزدیکی فیروزآباد.

به زبانی که کتیبه‌های شاهان و رجال ساسانی بدان نوشته شده «فارسی میانه کتیبه‌ای» و به الفبایی که کتیبه‌ها بدان نوشته شده «الفبای کتیبه‌ای» می‌گویند.

**۲. زبور پهلوی:** مسیحیان ایران در دوره ساسانی کتاب‌هایی به فارسی میانه نوشته و یا از کتاب‌های دینی خود ترجمه کرده بودند. از نوشته‌های مسیحیان و ترجمه‌های آنان تنها ترجمه بخشی از زبور به فارسی میانه از طرفان همراه نوشته‌های مانوی به دست آمده است. متن از سده ششم و دست نویس از سده هشتم میلادی است. به الفبایی که زبور بدان نوشته شده الفبای زبوری و به زبانی که زبور بدان نوشته شده فارسی میانه مسیحی می‌گویند.

**۳. نوشته‌های زردشتیان.** نوشته‌های زردشتیان به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

**الف:** ترجمه و تفسیر اوستا به فارسی میانه، که بدان زند می‌گویند. زند بخش‌های مختلف اوستا امروز در دست است به جز زندیشت‌ها که به‌طور ناقص به جای مانده است، در عوض، زند بخش‌هایی از اوستای ساسانی - که امروزه در دست نیست - به جای مانده است.

ب: متن‌های دینی فارسی میانه. مهم‌ترین کتاب‌های این بخش عبارت‌اند از:

۱. بند هشن ۲. دادستان دینیگ ۳. نامه‌های منوچهر ۴. گزیده‌های زادسپرم ۵. شکنند گمانیک و زار ۶. شایست نشایست ۷. مینوی خرد ۸. روایات پهلوی ۹. اردویراف نامگ ۱۰. دین‌کرد ۱۱. کجستگ ابالش ۱۲. جاماسب‌نامه.

ج: اندرزنامه‌های پهلوی. مهم‌ترین اندرزنامه‌ها عبارت‌اند از:

۱. اندرز بزرگمهر ۲. اندرز اوشنردانا ۳. اندرز آذرباد مهراسپندان ۴. اندرز خسرو قبادان ۵. اندرز پوریوتکیشان.

د: متن‌های غیردینی پهلوی. مهم‌ترین کتاب‌های این دسته عبارتند

از:

۱. کارنامه اردشیر بابکان ۲. خسرو قبادان و ریدگ ۳. شهرستان‌های ایران شهر ۴. افدی‌ها و سهیگی‌های سیستان.

به زبانی که متون زردشتی بدان نوشته شده فارسی میانه زردشتی و به الفبایی که آن متون بدان نوشته شده الفبای کتابی می‌گویند.

## پازند

الفبایی که متون زردشتی بدان نوشته شده هزوارش دارد. و هزوارش کلمه‌ای است که به آرامی نوشته می‌شده و به ایرانی خوانده می‌شده مثلاً «من» می‌نوشتند و آن را به فارسی میانه az می‌خواندند. درباره هزوارش، در گفت‌وگو از الفبا، گفت‌وگو خواهیم کرد. در الفبایی، که متون زردشتی بدان نوشته شده، برخی از حرف‌ها شبیه به هم هستند و از ترکیب برخی از حرف‌ها شکل‌هایی به وجود می‌آیند که شبیه به حرفی دیگر هستند. شکل سه‌هم a است و هم x و h. نهم

g هم d و هم y است. از ترکیب نو نشکل سببه وجود می‌آید که خود a و x و h خوانده می‌شود. این مشکلات باعث شد که علمای زردشتی به این فکر بیفتند که نوشته‌های خود را به خط اوستایی برگردانند. این کار را علمای زردشتی از اوایل دورهٔ اسلامی تا سدهٔ هشتم هجری انجام داده‌اند. به متون پهلوی، که به الفبای اوستایی برگردانده شد، پازند می‌گویند. در پازند هزوارش نیست. از نوشته‌هایی که پازند دارند:

۱. مینوی خرد ۲. شکنند گمانیگ و زار ۳. جاماسب‌نامه ۴. گجستگ ابالش ۵. اندرز بزرگمهر ۶. اندرز پوریوتکیشان.

۴. نوشته‌های مانی و مانویان. آثار مانی و مانویان از واحهٔ ترفان در اوایل سده بیستم میلادی به دست آمده‌اند. آثار مانی و پیروان او به الفبایی نوشته شده که مانی آن را از الفبای تدمری گرفته و برای نوشتن فارسی میانه متناسب ساخته است. این الفبا برای نوشتن آثار مانویان به پهلوی اشکانی هم به کار برده شده است. به زبانی که نوشته‌های مانی و مانویان بدان نوشته شده فارسی میانه ترفانی (به نام جایی که از آن به دست آمده) و فارسی میانهٔ مانوی (به علت محتوای نوشته‌ها) گفته‌اند. الفبایی را، که نوشته‌های مانی و مانویان بدان نوشته شده، الفبای مانوی می‌گویند.

آثار به دست آمده از مانی و پیروان او قطعه قطعه هستند، و جز در مواردی، نمی‌توان گفت که این قطعه یا آن قطعه از کدام یک از کتاب‌های مانی یا پیروان او هستند. از جمله کتاب‌هایی از مانی که قطعه‌هایی از آنها در میان آثار به دست آمده از ترفان، یافته شده کتاب‌های زیر است:

۱. شاپورگان ۲. کاوان (= غول‌ها) ۳. انگلیون (= انجیل)

محمدبن اسحاق و ابوریحان بیرونی کتاب‌های مانی و پیروان او را ذکر کرده‌اند. رجوع شود به:



۱. کتاب الفهرست للندیم، چاپ تجدد، تهران ۱۳۹۳ قمری، ص ۳۹۹. ۲. آثارالباقیه، تألیف بیرونی، طبع زاخاتو، ص ۲۰۸.

## الفبا در ایران میانه

همه الفباهایی که ایرانی میانه غربی بدان‌ها نوشته شده، مستقیم و غیرمستقیم، از الفبای آرامی گرفته شده‌اند.

قوم آرامی، که از اقوام سامی است، در سال ۶۲۵ پیش از میلاد مسیح دولت کلدیه را در بابل تأسیس کرد. این دولت را کوروش کبیر در سال ۵۲۹ پیش از میلاد مسیح سرنگون کرد و بابل را استانی از شاهنشاهی هخامنشی کرد.

دولت هخامنشی زبان آرامی را به عنوان زبان رسمی خود به کار گرفت و آن را در تمام دوران حکومت و در همه سرزمین‌های زیر فرمان خود به کار برد.

پس از سقوط هخامنشیان، زبان آرامی به هستی خود در میان ایرانیان ادامه داد. در اوایل سده سوم پیش از میلاد مسیح تعداد کسانی که آرامی می‌دانستند و می‌توانستند آن را بنویسند کم شده بود از این رو هرگاه کاتبان از نوشتن به آرامی درمی‌ماندند جمله‌ای یا کلمه‌ای از زبان خود به کار می‌بردند. مدتی پس از این، آرامی نویسی به کلی متروک شد و به جای آن نوشتن به پهلوی اشکانی و فارسی میانه رایج گشت. اما کاتبان واژه‌هایی را از آرامی در نوشته خود به کار می‌بردند. این واژه‌ها به پهلوی اشکانی و فارسی میانه خوانده می‌شدند. این‌گونه واژه‌ها را هزوارش نامیده‌اند.

الفبایی که برای نوشتن پهلوی اشکانی به کار رفت به تدریج با الفبایی که برای نوشتن فارسی میانه به کار برده شد اختلاف پیدا کرد. اختلاف طوری است که هر یک از دو الفبا را باید آموخت. الفبای

فارسی میانه، که کتیبه‌های شاهان و رجال ساسانی بدان نوشته شده به تدریج تحول پیدا کرد و از آن الفبای فارسی میانه مسیحی و فارسی میانهٔ زردشتی به وجود آمد. از این دو الفبای اخیر است که در سدهٔ ششم میلادی الفبای اوستایی اقتباس گردیده است.

مانی برای نوشتن آثار خود، خط تدمری را به کار گرفت. در الفبای مانوی هزوارش به کار نرفته است. الفبای تدمری از الفبای آرامی گرفته شده است، تدمر در نزدیکی حمص سوریه قرار داشته و ویرانه‌های آن شهر اکنون بر جای است.

همهٔ الفباهایی که ایرانی میانهٔ غربی بدان‌ها نوشته شده، از راست به چپ و حرف‌های هر یک از الفباها، جز الفبای فارسی میانهٔ زردشتی، جدا از هم نوشته شده‌اند.

برابرهای قراردادی حرف‌ها*	الفبای ناری میانۀ زردشتی	الفبای فارسی میانۀ مسیحی	الفبای فارسی میانۀ کتیبه‌ای	الفبای پهلوی اشکانی کتیبه‌ای
۰	𐭠	𐭠	𐭠	𐭠
𐭡	𐭡	𐭡	𐭡	𐭡
g	𐭢 (g)	𐭢	𐭢	𐭢
d	𐭣 (z) (d)	𐭣	𐭣	𐭣
-h	𐭤 (h)	𐭤	𐭤	𐭤
𐭥	𐭥	𐭥	𐭥	𐭥
k	𐭦	𐭦	𐭦	𐭦
h, 𐭧	𐭧	𐭧	𐭧	𐭧
T	-	-	-	-
(-j) 𐭨	𐭨 (j, 𐭩) d	𐭨	𐭨	𐭨
k	𐭩	𐭩	𐭩	𐭩
𐭪	𐭪 (b)	𐭪	𐭪	𐭪
m	𐭫	𐭫	𐭫	𐭫
n	𐭬	𐭬	𐭬	𐭬
s	𐭭, 𐭮	𐭭	𐭭	𐭭
𐭯	𐭯	𐭯	𐭯	𐭯
f	𐭰	𐭰	𐭰	𐭰
c, 𐭱	𐭱	𐭱	𐭱	𐭱
𐭲	𐭲	𐭲	𐭲	𐭲
𐭳	𐭳	𐭳	𐭳	𐭳
𐭴	𐭴	𐭴	𐭴	𐭴
𐭵	𐭵	𐭵	𐭵	𐭵
t	𐭶	𐭶, 𐭷	𐭶	𐭶

\* هزارش‌ها را با حرف بزرگ می‌نویسند

الفباهای:

پهلوی اشکانی کتیبه‌ای،

فارسی میانۀ کتیبه‌ای،

فارسی میانۀ مسیحی،

فارسی میانۀ زردشتی.

\* تصویر بالا از ص ۱۲۹ کتاب زیر است:

الفبای مانوی

𐭪 = j	𐭬 = h	𐭮 = p
𐭫 = b	𐭭 = t	𐭯 = f
𐭴 = β	• = γ	𐭰 = c
𐭮 = g	𐭮 = k	𐭱 = z
𐭮 = r	𐭮 = x	𐭲 = q
𐭮 = d	𐭮 = l	𐭳 = r
𐭮 = h	𐭮 = δ	𐭴 = ē
𐭮 = v	𐭮 = m	𐭵 = ō
𐭮 = u	𐭮 = n	𐭶 = t
𐭮 = z	𐭮 = s	
𐭮 = ž	𐭮 = c	

\* تصویر بالا از ص ۶۶ ج ۳ کتاب زیر است:

## ساخت زبان‌های ایرانی میانه غربی

فونم‌های ایرانی باستان، به‌طور خلاصه، در ایرانی میانه غربی به صورت‌های زیر درآمده‌اند:

فارسی میانه	پهلوی اشکانی	ایرانی باستان
a	a	a
ā	ā	ā
u	u	u
ū	ū	ū
i	i	i
ī	ī	ī
ē	ē	ai
ō	ō	au
.	.	āi
		āu
i/y	i/y	ī
u/w	u/w	ū
i/ur	i/ur	ī
p/b	p/b	p
b/w	b/w	b
t/d	t/d	t
d/y	d/δ	d
k/g	k/g	k
g/y	g/γ	g
č/z	č/ž	č
s		ç
š/z	š/ž	š
f	f	f

h	h	θ
s	s	s
š	š	š
x	x	x
h	h	h
m	m	m
n	n	n
r	r	r
xw/x <sup>v</sup>	ux	x <sup>v</sup>
w	w	w
y/Ĵ	y	y
r/l	rz/d	rz/d
nn, nd	nd	nd
st	št	št
ē	ē	aya
ō	ō	awa
š	š	xš
š	š	rš
āy	āw	āwaya

اسم در ایرانی میانه غربی، به خلاف ایرانی باستان، حالت و جنس و شمار مثنی نداشته است.

ضمیر در ایرانی میانه غربی، به خلاف ایرانی باستان، حالت و جنس و شمار مثنی نداشته است. در ایرانی میانه غربی فعل از ماده و شناسه ساخته می شده است. فعل در ایرانی میانه غربی چهار وجه اخباری، امری، التزامی و تمنایی، داشته است. وجه انشایی ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی نرسیده است. هر یک از وجه‌ها از ماده و شناسه

خاص هر یک از وجه‌ها ساخته می‌شده است. فعل در ایرانی میانه غربی از دو ماده، یکی ماضی و دیگری مضارع ساخته می‌شده است.

### نمونه‌هایی از زبان‌های ایرانی میانه غربی

#### کتیبه اردشیر در نقش رستم

یکی از صحنه‌های نقش رستم، واقع در نزدیکی تخت جمشید، صحنه‌ای است، که دو نفر را بر اسب نشان می‌دهد. یکی از آن دو نفر اهورامزدا است که نشانه پادشاهی را، که حلقه‌ای است به دیگری، که اردشیر است، می‌دهد. بر اسب اردشیر کتیبه‌ای به زبان‌های یونانی و فارسی میانه و پهلوی اشکانی نوشته شده است.

۱  $\text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹}$   
 ۱'  $\text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹}$

۲  $\text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹}$   
 ۲'  $\text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹}$

۳  $\text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹}$   
 $\text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹} \quad \text{𐎧𐎡𐎴𐎠𐎹}$

اردشیر و اهورامزدا در نقش رستم



صورت مکتوب کتیبه

الفبای پهلوی اشکانی و فارسی میانه کتیبه‌ای از راست به چپ نوشته می‌شده است و حرف‌ها جدا از هم نوشته می‌شده‌اند. در نوشتن صورت مکتوب به الفبای لاتینی هزوارش‌ها را با حرف بزرگ می‌نویسند.



1. ptkly ZNH mzdysn bgy ʔrthštr
1. ptkly ZNH mzdysn ʔLHʔ ʔrthštr
2. MLKʔn MLKʔ ʔyrʔn MNW ctry
2. MLKYN MLKʔ ʔryʔn MNW šyhr
3. MN yzdʔn BRH bgy pʔpky MLKʔ
3. MN yʔztn (3)BRY ʔLHʔ pʔpk MLKʔ

### صورت ملفوظ کتیبہ

1. paykar ēn mazdyasn bay ardaxšīr
1. padkar im mazdyasn bay ardaxšīr
2. šāhān šāh ērān kē čīhr
2. šāhān šāh aryān kē čīhr
3. az yazdān pus bay pāpak šāh
3. až yaztān (3) puhhr bay pāpak šāh

### شرح واژه‌ها

padkar = paykar : فارسی دری: «پیکر».

ēn: فارسی دری: «این». در پهلوی اشکانی im آمده است که به معنی «این» است. در فارسی به صورت «ام» در «امروز»، «امشب» و «امسال» باقی مانده است.

mazdyas/zn در اوستا mazda-yasna آمده به معنی مزداپرست.

mazda نام خدای زردشت است. yasna به معنی ستایش است و در فارسی دری «جشن» شده است.

bay/y: این کلمه به فارسی دری نرسیده است. جزء نخست «بغداد» به معنی «خداداد» و «فغفور» که صورتی از «بغپور» است و به معنی «پسر خدا» است بازمانده bay/y است. y در

صورت مکتوب واژهٔ bgy و در ctry زاید است. این y ظاهراً  
واژه جداکن بوده است چون ۸ و < در الفبای فارسی باستان.  
ardaxšīr: در فارسی دری به صورت «اردشیر» آمده است.  
šāhān šhāh: در فارسی دری «شاهنشاه» شده است.  
ēran: در پهلوی اشکانی aryān . ērān، فارسی دری:  
«ایران».

kē: که، موصول است.

čihr: فارسی دری: «چهر».

az، در پهلوی اشکانی až فارسی دری: «از».

yazdān، در پهلوی اشکانی: yaztān، جمع yazd است به معنی  
«ایزد». و آن به معنی «فرشته» است، «یزدان» در فارسی مفرد به شمار  
آمده و در ترجمهٔ «الله» عربی به کار رفته است.

pus: فارسی دری: «پس» و «پسر». phur پهلوی اشکانی در فارسی  
دری «پور» شده است.

pāpak: فارسی دری: «پاپک» و «بابک».

### ترجمهٔ کتیبه

این پیکر خداوندگار مزدیسن اردشیر، شاهنشاه ایران، ک[ش] چهارز  
ایزدان، پور خداوندگار، بابک‌شاه [است].



لاتینی هزوارش‌ها را با حرف‌های بزرگ می‌نویسند.

mltwm kt<sup>o</sup>l plhwtl. ZK Y <sup>o</sup>wn<sup>o</sup>stl. MNW <sup>o</sup>wn<sup>o</sup>stl. ZK MNW  
PWN d<sup>o</sup>t Y yzd<sup>o</sup>n l<sup>o</sup>sttl YK<sup>c</sup>YMWNYt W MN d<sup>o</sup>t Y ŠDY<sup>oo</sup>n' wyš  
p<sup>o</sup>hlycyt.

kt<sup>o</sup>l d<sup>o</sup>t y yzd<sup>o</sup>n W kt<sup>o</sup>l d<sup>o</sup>t Y ŠDY<sup>oo</sup>n'. d<sup>o</sup>t Y yzd<sup>o</sup>n wyhyh W  
d<sup>o</sup>t Y ŠDY<sup>oo</sup>n' SLYtlyh.

MH wyhyh W MH SLYtlyh.

wyhyh hwmt W hwht W hwwišt' W SLYtlyh dwšmt W  
dwšhwht W dwšhwwišt.

## صورت ملفوظ

mardum kadār farruxtar. ān i awināhtar. kē awināhtar. ān  
kē pad dād i yazdān rāsttar ēstēd ud az dād i dēwān wēš  
pahrezēd.

kadār dād i yazdān ud kadār dād i dēwān. dād i yazdān  
wihīh ud dad i dēwan wattarih.

čē wihīh ud čē wattarih. wihīh humat ud hūxt ud huwaršt  
ud wattarih dušmat ud dušhūxt ud dušhuwaršt.

## شرح واژه‌ها

mardum: مردم. واژهٔ mardum از martya tauhma ایرانی  
باستان آمده است. martya در فارسی میانهٔ زردشتی mard  
شده است، فارسی دری: مرد. tauhma در فارسی میانهٔ  
زردشتی tuxm شده است، فارسی دری: تخم. روی هم

martya tauhma به معنی «از تخمهٔ مرد»: «آدمی» است.

kadār: کدام. این واژه به فارسی دری نرسیده است.

farruxtar: فرخ‌تر.

ān: آن.

i: ازhya\_ فارسی باستان آمده است. -hya در فارسی باستان موصول است به معنی «که». i در فارسی میانهٔ زردشتی موصول است و کسرهٔ اضافه. در فارسی دری کسرهٔ اضافه بازماندهٔ i است.

awināhtar: بی‌گناه‌تر -a پیشوند نفی است، به فارسی دری نرسیده است. «نا» فارسی دری بازماندهٔ anā پهلوی اشکانی ترفانی و آن در پهلوی اشکانی ترفانی پیشوند نفی است. wināh در فارسی دری «گناه» شده است. -tar پسوند صفت تفضیلی است، فارسی دری: «-تر».

kē: موصول و ضمیر پرسشی است، فارسی دری: «که».

pad: این واژه در فارسی دری «به»، حرف اضافه، شده است.

پیش از «این»، «او»، «ایشان» و «آن» به صورت «بد» آمده است.

dād: صورت این واژه در فارسی باستان -dāta است به معنی

«قانون». dād در فارسی میانه به معنی «قانون» و «عدالت» هر دو به کار

رفته است. در فارسی دری «داد» که بازماندهٔ dād فارسی میانه است

به معنی «عدالت» به کار رفته است.

yazdān: جمع yazd است به معنی «فرشته». صورت اوستایی

این واژه yazata است به معنی «ستودنی». هر مزد، خدای زردشت،

دستیارانی داشته به نام «امشاسپندان»، به معنی «پاکان بی‌مرگ»، و این

«پاکان بی‌مرگ» دستیارانی داشته‌اند به نام «ایزدان». در فارسی دری،

که زبان اسلام است، «ایزدان» مفرد به‌شمار آمده و در ترجمهٔ «الله»

به کار رفته است.

راست‌تر: rāsttar.

ēstēd: کتابت واژه YK<sup>c</sup>YMWNyt است. YK<sup>c</sup>YMWN هزوارش است و ēst خوانده می‌شود. yt-، که ēd- خوانده می‌شود، هزوارش نیست. روی هم ēstēd فعل مضارع سوم‌شخص مفرد است، فارسی دری: «ایستد».

ud: این واژه حرف ربط است و در فارسی دری «و» شده است. «و» فارسی دری دو منشأ دارد، یکی همین ud که در فارسی دری u شده و امروزه o تلفظ می‌شود و دیگر «و» عربی است.

šDY<sup>o</sup>n': در این واژه šDY<sup>o</sup> هزوارش است برای dēw و 'n<sup>o</sup>، که ān- خوانده می‌شود، نشانهٔ جمع است، فارسی دری: «ان» «ا» که در بالای n قرار گرفته، زاید است. این حرف، که در پایان واژه‌های زیادی از فارسی میانهٔ زردشتی آمده، ظاهراً در اصل واژه جداکن بوده است، چون فارسی باستان و y در فارسی میانهٔ کتیبه‌ای.

dēw: فارسی دری: «دیو»، بازماندهٔ daēva اوستایی است. «دیوان» و «اهوره‌ها» خدایان ایرانیان باستانی بوده‌اند. زردشت «دیوان» را به «شیاطین» بدل کرد. نزد زردشت «اهریمن» آفرینندهٔ بدی‌ها، دستیارانی دارد که در برابر «امشاسپندان» هرمز هستند به نام «کماریگان دیوان»، یعنی «دیوان بزرگ». این دیوان بزرگ دستیارانی دارند که «دیو» نامیده شده‌اند و این دیوان در برابر «ایزدان» اند. «دیو دروغ» در برابر «ایزد راستی» است. برای اطلاع از «سپاه خوبی» و «سپاه بدی» رجوع شود به کتاب‌های زیر.  
بندهش، ترجمهٔ مهرداد بهار، تهران ۱۳۶۹.

Jackson, A. V. W., *Zoroastrian Studies*, New York, 1965, P.

wēš: بیش.

pahrēzēd فعل مضارع سوم شخص مفرد است از pahrēz که با قلب hr به rh فارسی دری «پرهیز» شده است.

wihih: بهی، ih- پسوندی است که از صفت اسم می ساخته است. ih- در فارسی «ی» شده که به آن «یای مصدری» گویند.

wattarih: «بدتری»، «بتری» در صورت مکتوب این واژه wat به صورت هزوارش SLY نوشته شده است و tarih آن به صورت غیرهزوارش.

čē: فارسی دری: «چی» و «چه».

humat: اندیشه نیک. صورت اوستایی این واژه humatay است. hu، که صورت دیگر آن hao است، پیشوند است به معنی «نیک» و «خوب». این پیشوند به فارسی دری نرسیده است. xُ در «خسرو» که صورت اوستایی آن haosravah است به معنی «نیک‌نام»، بازمانده hu است. matay اسم است به معنی «اندیشه».

hūxt: گفتار نیک. صورت اوستایی این واژه hūxtay است از پیشوند hu و uxtay. uxtay اسم است به معنی گفتار.

huwaršt: کردار نیک. صورت اوستایی این واژه hvarštay است. صورت اصلی hvarštay، huvarštay است، از پیشوند hu و varštay. varštay اسم است به معنی «کردار»؛ «اندیشه نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک» رازردستی باید به کار بندد و از «اندیشه بد»، «گفتار بد» و «کردار بد» پرهیز نماید.

dušmat: اندیشه بد. از پیشوند duš و mat ← humat. duš پیشوند است به معنی «بد». از duš در فارسی دری «دش-» و «دژ» آمده‌اند، در «دشنام» و «دژخیم». «دش» و «دژ» در فارسی دری نیم مرده یا کم استعمال‌اند.

dušhūxt: گفتار بد. از duš ← dušmat و hūxt به معنی «گفتار نیک». hūxt در بالا شرح شد.

dušhuwaršt: کردار بد. از پیشوند duš و huwaršt هر دو در بالا شرح داده شده‌اند.

### ترجمهٔ متن

کدام مردم فرخ‌تر [است]. آن که بی‌گناه‌تر [است]. که بی‌گناه‌تر [است]. آن که به داد ایزدان راست‌تر ایستد (یعنی اقدام و قیام کند) و از داد دیوان بیش پرهیزد.

کدام داد ایزدان و کدام داد دیوان. داد ایزدان بهی و داد دیوان بدتری [است].

چه بهی و چه بدتری [است]. بهی هومت و هوخت و هوورشت و بدتری دشمت و دش‌هوخت و دش‌هوورشت [است].

آنچه در میان [ ] آمده برای ترجمهٔ فارسی افزوده شده است و این بدان معنی نیست که زبان فارسی میانه نقصی داشته است. در فارسی میانه فعل «است» حذف شده است. در فارسی دری هم ممکن است «است» را حذف کرد.

متن از یادگار بزرگمهر است. یادگار در این مورد به معنی «وصیت» و «میثاق» است که در عربی «عهد» گفته می‌شود. «یادگار بزرگمهر» را فردوسی در شاهنامه آورده است.<sup>۱</sup>

---

۱. ماهیار نوایی یکی از منابع پهلوی شاهنامه از مجموعهٔ سخنرانی‌های اولین و دومین هفتهٔ فردوسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی. یادگار بزرگمهر را ابن مسکویه در جاویدان خرد به عربی ترجمه کرده است، ابوعلی احمدبن مسکویه، *الحکمة الخالدة*، حقه و قدمه، عبدالرحمن بدوی، دانشگاه تهران ۱۳۵۸، ص ۲۹ و پس از آن.





## صورت ملفوظ

pursīd dānāg ō mēnōg i xrad ku kadām ān šādīh i az  
dušrāmīh wattar.

mēnōg i xrad pasux kard ku kē xwāstag az bazag handōxt  
ēstēd uš padīš šād bawēd ēgiš ān šādīh az dušrāmīh wattar.

## شرح واژه‌ها

pursīd: پرسید.

ō: حرف اضافه است، معادل با «را» و «به» است.

mēnōg: مینو.

i: ۱. کسرهٔ اضافه ۲. موصول.

xrad: خرد.

mēnōg i xrad: نام کتابی است به فارسی میانه از اواخر دورهٔ ساسانی. کتاب به صورت پرسش و پاسخ نوشته شده است. «دانا» پرسش‌هایی دربارهٔ مسائل مختلف از مینوی خرد (: روح خرد) می‌کند و او به پرسش‌ها پاسخ می‌دهد. مینوی خرد را دکتر احمد تفضلی به فارسی ترجمه کرده و برای آن واژه‌نامه ترتیب داده است. واژه‌نامهٔ مینوی خرد در سال ۱۳۴۸ و ترجمهٔ مینوی خرد در سال ۱۳۵۴ منتشر شده است.

ku: که (حرف ربط).

kadām: کدام.

ān: آن.

šādīh: شادی.

az: از.

dušrāmīh: مرکب است از dušrām و īh. īh پسوند است

که در فارسی دری «-ی» شده است و به آن «ی مصدری» می‌گویند. پیشوند *dušrām*: *dušrām* مرکب است از *duš* و *rām*. *duš* است و در فارسی «دش» بازمانده آن است. ناشادی. *rām* به معنی «آرامش» است.

*wattar*: بدتر.

*pasux kard*: پاسخ کرد.

*kē*: که (موصول).

*xwāstag*: خواسته.

*bazag*: بزه.

*handōxt*: اندوخت.

*ēstēd*: ایستد. *ēstādan* در فارسی میانه، علاوه بر معنی «ایستادن»، فعل کمکی هم هست برای ساختن ماضی نقلی و بعید. مضارع آن برای ساختن ماضی نقلی و ماضی آن برای ساختن ماضی بعید به کار می‌رفته است.

*handōx ēstēd*: اندوخته شده است.

*uš*: *u* به جای *ud*: و، پیش از ضمائر متصل، *š*: ضمیر متصل سوم شخص مفرد.

*pad*: *padiš* حرف اضافه است ← فارسی به، بد، پیش از «او»، «آن»، «این»، «ایشان». *š*: ضمیر متصل سوم شخص مفرد. ابرای سهولت تلفظ میان دو صامت آمده است.

*padiš*، هم به معنی «به او» به کار رفته است و هم به عنوان پسواژه به معنی «به». در این جا پسواژه است.

*šād*: شاد.

*bawēd*: بوَد.

*ēg*: *ēgiš*: پس، *š*: ضمیر متصل سوم شخص مفرد، ابرای سهولت تلفظ میان دو صامت آمده است.

ترجمه

پرسید دانا مینوی خرد را که کدام [است] آن شادی که از ناشادی بدتر [است].

مینوی خرد پاسخ کرد: [کسی را] که خواسته از بزه اندوخته شده [است]، و بدان شاد بود، پس آن شادیش از ناشادی بدتر [است].

پازند پرسش شانزدهم مینوی خرد

ن د ا م ی و س ز س د ی و س ز ر د ی ر  
 س س ل و و د و س و س د ی ر و س و س و پ ر  
 ا م ن و د و س د س د پ م ا د م ی س ل ا .  
 م د ر ز ر د ی ر س س ل و ن س د و د م ی  
 و س ل و و د و ا س س د م ی ا م ن ر د م ن و د  
 م د س و ر ی م ی م ا م ی م ی م ی م ی م ی م ی  
 م د س د م ی م ی م ی م ی م ی م ی م ی م ی م ی م ی  
 ا م ن و د و س ل س د پ م ا د م ی س ل ا .

بازنویسی به الفبای قراردادی

pursiṭ dānā ō mainyō i xard ku kadam aṅ šādī i aṣ dušrāmī vaṭtar.



آمده است، t: ضمیر متصل دوم شخص مفرد.  
ابخشایش: abaxšāyišn.

umit : u: به جای ud: و، پیش از ضمائر متصل آمده، m: ضمیر  
متصل اول شخص مفرد، i: برای سهولت تلفظ میان دو صامت آمده  
است. t: ضمیر متصل دوم شخص مفرد.  
اندرز: andarz.

āmōz: فعل امر دوم شخص مفرد: آموز.

bandangit : bandag: بنده، i: برای سهولت تلفظ میان دو  
صامت آمده است، t: ضمیر متصل دوم شخص مفرد.  
hēm: فعل مضارع اول شخص مفرد از h: بودن.  
āgāhim : āgāh: آگاه، i: برای سهولت تلفظ میان دو صامت آمده  
است، m: ضمیر متصل اول شخص مفرد.

### ترجمه

کن با بندهات چونت بخشایش (یعنی با بندهات مطابق رحم و  
مروت خود رفتار کن) و مرا اندرزت آموز (یعنی اندرزت را به من  
بیاموز) بندهات هستم، آگاهم کن.<sup>۱</sup>

---

۱. متن از اثر زیر است:

از نوشته‌های مانی به فارسی میانه

(متن از جلد ۹؛ ص ۲۹. اکتا ایرانیکاست)

𐭩𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥  
 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥  
 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥  
 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥  
 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥  
 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥  
 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥  
 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥 𐭮𐭥

صورت مکتوب

dyn ʿyg mn wcyd ʿc ʾbʾrygʾn dyn ʿy pyšyngʾn pd dh xyr  
 frʾy ʾwd wyhdr ʾst... dyn ʿy ʾhyngʾn pd yk šhr ʾwd yk ʿzwʾn  
 bwd, ʾyg dyn ʿy mn ʾʾd kw pd hrw šhr ʾwd wysp ʿzwʾn pydʾg  
 bwʾd ʾwd pd šhrʾn dwrʾʾn qyšyhʾd.

صورت ملفوظ

dēn ig man wizīd az abārīgan dēn i pēšēnagān pad dah xīr  
 frāy ud wihtar ast... dēn i ahēnagān pad yak šahr ud yak  
 izwān būd ēg dēn i man ād ku pad harw šahr ud wīsp izwān  
 paydāg bawād ud pad šahrān dūrān kēšihād.

## شرح واژه‌ها

dēn: دین.

ig صورت دیگر آن i است. (g) بازمانده hya- فارسی باستان است. hya- در فارسی باستان موصول است، (g) i در فارسی میانه ترفانی هم موصول است و هم کسره اضافه. کسره اضافه فارسی بازمانده i است.

man: من. man حالت غیرفاعلی است، حالت فاعلی ضمیر اول شخص مفرد در فارسی میانه ترفانی an و در فارسی میانه زردشتی az است.

wizīd: گزید. man wizīd: گزیده شده به وسیله من.

az: از.

abāriḡān جمع abāriḡ به معنی «دیگر». abāriḡ به فارسی دری نرسیده است.

pēšēnagān جمع pēšēnag است که در فارسی دری «پیشینه» شده است.

pad: این واژه در فارسی دری «به»، حرف اضافه، شده است و پیش از «این»، «آن»، «او» و «ایشان» به صورت «بد» آمده است.

dah: ده.

xīr: چیز. این واژه به فارسی دری نرسیده است.

frāy: برتر. این واژه به فارسی دری نرسیده است.

wihdar: بهتر. wih در فارسی دری «به» شده است. dar در فارسی

میانه زردشتی tar آمده است، هر دو پسوند صفت تفضیلی اند. پسوند «تر» فارسی دری بازمانده tar است.

ast: است.



ahēnagān جمع ahēnag است به معنی «پیشین». ahēnag به فارسی دری نرسیده است.  
yak: یک.

šahr: در فارسی میانه به معنی «کشور» و «مدینه» است، در فارسی دری هم به هر دو معنی به کار رفته است. šahr بازماندهٔ xsaθra اوستایی است به معنی «کشور».  
izwān: زبان.  
būd: بود.

ēg: آن‌گاه، این واژه به فارسی دری نرسیده است.  
ād: چنان، این واژه به فارسی دری نرسیده است.  
ku: که (حرف ربط).

harw: هر. در فارسی میانهٔ زردشتی har آمده، فارسی دری: «هر».  
wīsp: همه، این واژه به فارسی دری نرسیده است.  
paydāg: پیدا.

bawād: فعل مضارع التزامی سوم شخص مفرد است از -baw مادهٔ مضارع būd. فعل مضارع التزامی در فارسی میانه ساخته می‌شده است از مادهٔ مضارع و شناسه‌های خاص فعل مضارع التزامی. این روش در فارسی دری متروک شده است و فعل مضارع اخباری به جای فعل مضارع التزامی به کار رفته است. فعل مضارع التزامی در فارسی میانه در معنی آینده هم به کار می‌رفته است. فعل مضارع التزامی سوم شخص مفرد در فارسی برای بیان دعا به کار گرفته شده است: آمرزاد، رحمت کناد.

dūrān: جمع dūr است، فارسی دری: «دور». dūrān صفت šahrān است و با آن مطابقت کرده است.

kēšihād: فعل مضارع التزامی سوم شخص مفرد است از -kēših. kēših مادهٔ مجهول است از kēš به معنی «آموختن»، «کیش» فارسی

دری با آن هم‌ریشه است. *ih* نشانه‌ای بوده است که برای ساختن ماده مجهول به کار می‌رفته است. روش مجهول ساختن با *ih* به فارسی دری نرسیده است.

### ترجمه

دینی که من گزیدم از دیگر دین پیشینیان به ده چیز برتر و بهتر است... دین پیشینیان به یک شهر و یک زبان بود، پس دین من چنان [است] که به هر شهر و همه زبان پیدا خواهد بود و به شهرهای دور آموخته خواهد شد.

### شعر در ایرانی میانه غربی

بخشی از نوشته‌های بازمانده از ایرانی میانه غربی شعر است. درباره نوع نظم اشعار ایرانی میانه غربی دو نوع نظر ابراز شده است:

۱. برخی شعرهای ایرانی میانه غربی را هجایی دانسته‌اند. در این نوع نظم تنها شمار هجاها در هر مصراع اساس است، کوتاهی و بلندی هجاها و نظم قرار گرفتن آنها اهمیت ندارد.
۲. برخی شعرهای ایرانی میانه غربی را ضربی دانسته‌اند. در این نوع نظم تنها شمار تکیه‌های هر مصراع اساس است، تعداد هجاها و کوتاهی و بلندی و نظم قرار گرفتن آنها اهمیت ندارد. اشعار ایرانی میانه غربی قافیه ندارند.

چند بیت از یکی از منظومه‌های پهلوی اشکانی ترفانی<sup>۱</sup>:

āsāh tu gyān

ud mas ma tirsāh

maran kaft ahāz

ud yōbahr abnaft

---

۱. متن از ص ۱۶۶ جلد ۹ Acta Iranica است.

ud absist padmān  
 čē rōžān āyōštag  
 ud gad ispāw  
 pad mēyān ādurēn

### شرح واژه‌ها

**āsāh**: فعل مضارع التزامی دوم شخص مفرد است از **ās** به معنی آمدن. فعل مضارع التزامی در پهلوی اشکانی برای بیان امر هم به کار رفته است. از **ās** در فارسی دری «آسیدن» آمده است:  
 زبان پهلوی هر کو شناسد خراسان آن بود کز وی خور آسد  
 خورآسان را بود معنی خورآیان کجا از وی خور آید سوی ایران  
 (ویس و رامین، چاپ مینوی، ۱۳۱۴، ص ۱۷۱)

tu: تو.

**gyān**: روح انسانی انسان که در اصطلاحات صوفیه «دل» نامیده می‌شود. صورت دیگر **gyān** در فارسی میانه **jān** است، فارسی دری: «جان».

ud: و.

**mas**: دیگر. برابر این واژه در فارسی میانه **mih** است، فارسی دری: «مه».

**ma**: نشانهٔ نهی است، فارسی دری: «مَ»، «مه».

**tirsāh**: فعل مضارع التزامی دوم شخص مفرد از **tirs**. برابر **tirs** در فارسی میانهٔ زردشتی **tars** آمده است، فارسی دری: «ترس».  
**tirsāh** در معنی امر به کار بر رفته است.

**maran**: مرگ. این واژه به فارسی دری نرسیده است.

**kaft**: مادهٔ مضارع آن **kaf** است به معنی «افتادن».

ahāz: صورت اصلی آن ahād است و آن ماده ماضی جعلی است از ah- به معنی بودن. kaft ahāz به معنی «سرنگون شد» است.  
 yōbahr: بیماری. این واژه به فارسی دری نرسیده است.  
 abnaft: رفت، گریخت. abnaft به فارسی دری نرسیده است.  
 absist: پایان یافت. absist به فارسی دری نرسیده است.  
 padmān: دوره. برابر padmān در فارسی میانه ترفانی paymān است، فارسی دری: «پیمان».  
 čē: معادل کسره اضافه است.  
 rōžān: روزها. جمع rōž است، برابر آن در فارسی میانه rōz است، فارسی دری: «روز».  
 āyōštag: آشفته. āyōštag به فارسی دری نرسیده است.  
 gad: شد. ماده مضارع آن ās است که در بالا آمده است. gad از ریشه gam آمده است. «آمدن» فارسی دری از ریشه gam و پیشوند ā گرفته شده است. ās از صورت باستانی āisa آمده است از پیشوند ā و ریشه i و sa برای ساختن فعل آغازی. آی - فارسی دری از āya باستانی آمده است و آن از پیشوند ā و ریشه i و a نشانه‌ای، که برای ساختن ماده مضارع از ریشه به کار می‌رفته، ساخته شده است.  
 ispāw: ترس. این واژه به فارسی دری نرسیده است.  
 mēyām: جمع mēy است، فارسی دری: «میغ».  
 ādurēn: آذرین، آتشین.

## ترجمه

بیا تو ای دل  
 و دیگر مترس  
 مرگ سرنگون شد

و بیماری گریخت  
و پایان یافت دوره  
روزهای آشفته  
و ترس شد  
به میخ‌های آذرین

کتابنامه

۱. تاریخ ایران میانه:

۱. اینوستراتسفس، کنستانتین، تحقیقاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، تهران ۱۳۵۱.
  ۲. تقی‌زاده، سیدحسن، مانی و دین او، تهران ۱۳۳۵.
  ۳. دیاکونوف، م. م. تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران ۱۳۴۶.
  ۴. سامی، علی تمدن ساسانی، ج ۱ شیراز ۱۳۴۲، ج ۲ شیراز ۱۳۴۴.
  ۵. شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ج ۱ و ۲، تهران ۱۳۴۶.
  ۶. فرای، ریچارد، ن، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران ۱۳۵۸.
  ۷. کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۳۲.
  ۸. گیرشمن، ر.، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، تهران ۱۳۶۶.
  ۹. نفیسی، سعید مسیحیت در ایران، تهران ۱۳۴۳.
1. Conze, E., *Buddhism*, London 1951.
  2. Ringgren, H., et A. V., Strom, *Les religions du monde*, Paris 1966.
  3. Widengren, G., *Les religions de l'Iran*, Paris 1968.
  4. Yarshater, E., (ed), *The Cambridge History of Iran, Vol 3; The Seleucid, Parthian and Sassanian Periods*, Cambridge 1983.

۲. زبان‌های ایرانی میانه:

۱. ارانسکی، ای. م. مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸.
۲. تاوادیا، ج، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه س نجم‌آبادی، تهران ۱۳۴۸.
۳. خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۱-۳، تهران ۱۳۶۶.
۴. درسدن، مارک، ج، زبان‌های ایرانی میانه ترجمه احمد تفضلی، ضمیمه مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۶، سال نهم.
۵. بخش ۱ و ۲ Iranistik از جمله Handbuch der Orientalistik بخش ۱ لیدن-کلن ۱۹۵۸، بخش ۲ لیدن-کلن ۱۹۶۸.

۳. الفبا در ایران میانه:

۱. ارانسکی، ای. م.، مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸

۲. بخش ۱ Iranistik از جمله:

*Handbuch der Orientalistik*, Leiden-Köln 1958.

۳. خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ۱-۳، تهران ۱۳۶۶.

زبان‌های ایرانی میانه از جمله

*Osnovy irankogo yazykoznanija*, Moskva 1981.

۴. مقاله «آرامی» در *دایرةالمعارف ایریکا*.

Bailey, H. W., *Zoroastrian Problems in Ninth-Century Books*, Oxford 1971.

۴. ساخت زبان‌های ایرانی میانه غربی

۱. ابوالقاسمی، محسن، پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، کتاب‌سرای بابل ۱۳۶۷.

۲. راستارگویا، و. س.، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه دکتر ولی‌الله شادان، تهران

۱۳۴۷.

1. Back, Michael, *Die Sassanidischen Staatsinschriften*, *Acta Iranica* 18, Belgium 1978.

2. Brunner, Christopher J., *A Syntax of Western Middle Iranian*, USA 1977.

3. Ghilain, A., *Essai sur la langue Parthe*, Louvain 1966.

4. Henning, W. B., *Das Verbum des Mittepersischen der Tufanfragmente*, in *Acta Iranica* 14, Belgium 1977.

5. Tedesco, P., *Dialektologie der Westiranischen Tufantexte*, M. O. V. 15, 1921.

۵. شعر در ایرانی میانه غربی:

۱. ابوالقاسمی، محسن، شعر در ایران پیش از اسلام، تهران ۱۳۷۴.

۲. بهار، ملک‌الشعراء، شعر در ایران قدیم، تهران ۱۳۳۳.

۳. خانلری، پرویز، وزن شعر فارسی، تهران ۱۳۴۵.

۴. کریستن سن، آرتور، عباس اقبال آشتیانی، شعر و موسیقی در ایران، تهران، ۱۳۶۶.

۵. ماهیار نوابی، یحیی، درخت آسوریک، تهران ۱۳۴۶.

1. Boyce, M., *The Manichaean Hymn-Cycles in Parthian*, Oxford 1954.

2. Henning, W. B., *A Pahlavi Poem*, in *Acta Iranica* 15, Belgium 1977.

3. Lazard, G., *La Métrique de la poésie Parthe*, in *Acta Iranica* 25, Belgium 1985.

4. Mirza, H. K., *Poetic Lines in The Denkart VII*, in *Acta Iranica* 25, Belgium 1985.

5. Shaked, S., *Specimens of Middle Persian Verse*, in W. B. Henning Memorial Volume, London 1970.



## بخش سوم

### زبان فارسی در دوره جدید

در سال ۳۱ هجری یزدگرد سوم، پادشاه ساسانی، به قتل رسید. با قتل او دولت ساسانی سرنگون شد و ایران جزئی از کشور اسلام گردید.

در سال ۲۵۴ هجری یعقوب لیث صفار دولت مستقل ایران را در شهر زرنج سیستان تأسیس نمود و زبان فارسی دری را زبان رسمی ایران کرد. این رسمیت تاکنون ادامه دارد.

در فاصله میان سقوط ساسانیان و تأسیس دولت صفاری زبان علمی زردشتیان، فارسی میانه زردشتی، و زبان علمی مانویان فارسی میانه مانوی و زبان علمی ایرانیان مسلمان عربی بود. رواج عربی در ایران سبب شد که لغات زیادی از عربی به فارسی وارد شود.

در سال ۲۶۱ هجری نصر بن احمد سامانی دولت سامانی را تأسیس نمود. در دولت سامانی، که مرکز آن بخارا بود، زبان فارسی دری زبان رسمی بود و پادشاهان سامانی به گسترش زبان فارسی علاقه مند بودند.

در سال ۳۵۱ دولت غزنوی را البتگین در غزنه تأسیس کرد.



سبکتگین، غلام و داماد البتگین، قلمرو دولت غزنوی را گسترش داد. محمود غزنوی، پسر سبکتگین، بخشی از هندوستان را ضمیمه حکومت خود کرد. در دولت غزنویان زبان فارسی دری به هندوستان راه پیدا کرد.

در سال ۹۳۲ هجری بابر که به پنج واسطه نسبش به تیمورلنگ می‌رسید، بر لاهور مسلط شد و دولت مغولی هند را، که تا ۱۲۷۵ هجری دوام داشت و در این سال انگلستان آن را سرنگون کرد، تأسیس نمود. زبان فارسی دری زبان دولت مغولی هند بود.

سید محمد علی داعی الاسلام، فرهنگ نظام را، که از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۵۸ هجری قمری چاپ شده است، به نام نظام دکن تألیف نموده است.

اقبال لاهوری (م. ۱۹۳۸)، که از نظر فکری مؤسس پاکستان به‌شمار می‌آید، از شاعران بزرگ فارسی است. هم‌اکنون کم نیستند شاعرانی از هند و پاکستان که به فارسی دری شعر می‌گویند. اشعار این شاعران را می‌توان در شماره‌های مختلف فصلنامه دانش، که به وسیله رایزنی فرهنگی ایران در اسلام‌آباد منتشر می‌شود، خواند.

رواج فارسی دری در هند سبب شد زبانی به وجود آید به نام زبان اردو که اکنون زبان رسمی پاکستان است.

در سال ۴۲۹ هجری جعفری بیک و برادرش، طغرل بیک، دولت سلجوقی را تأسیس کردند. سلجوقیان بر منطقه وسیعی از آسیا از جمله آسیای صغیر تسلط یافتند. این امر سبب شد که فارسی دری در آسیای صغیر رواج پیدا کند.

در سال ۶۹۹ هجری عثمان، دولت عثمانی را در آسیای صغیر تشکیل داد. فرزندان عثمان به تدریج بر بخش‌های مهمی از اروپا و

آسیا و آفریقا تسلط یافتند. در دولت عثمانی، که تا سال ۱۳۴۲ هجری قمری دوام داشت، زبان فارسی دری رایج بود. برخی از سلاطین عثمانی چون سلطان محمد فاتح و سلیم اول، به فارسی شعر سروده‌اند.

سلطان محمد فاتح (لوئیس، برنارد، استانبول، ترجمه ماه‌ملک بهار، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۳، ریاحی، محمدامین، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۴۳) پس از فتح قسطنطنیه به دیدار کلیسای ایاصوفی پرداخت و هنگام دیدار بیت زیر را زمزمه می‌کرده است:

پرده‌داری می‌کند بر قصر قیصر عنکبوت

بوم نوبت می‌زند بر گنبد افراسیاب

پرنس ارفع در ایران دیروز (ص ۴۳۹ و ۴۴۶، چاپ وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۵) آورده است:

سلطان محمد خامس [م. ۱۹۱۸ میلادی] در تمام مدت خانه‌نشینی، وقتش را به خواندن کتاب‌های فارسی و اشعار گذرانده... سلطان محمد خامس که آن وقت اولین دفعه شام رسمی به سفرا (کور دیپلوماتیک) داده بود، چون من مقدم‌السفرا بودم مرا در سر شام دست راست خود قرار داده بود... چون سلطان محمد خیلی به زبان فارسی علاقه داشت، تمام صحبتش به زبان فارسی با من بود... اغلب صحبت سلطان راجع به سیاست نبود، از گلستان سعدی بود و مخصوصاً معلوم شد که اوایل کتاب را خیلی خوانده و حفظ داشت.

در دوره غزنویان و سلجوقیان واژه‌های زیادی از ترکی به زبان فارسی دری راه یافت.

حدود سال ۴۷۰ هجری انوشترگین، دولت خوارزمشاهی را تأسیس کرد. این دولت را مغول در سال ۶۲۸ هجری برانداخت.

در دوره تسلط چنگیزخان و اقباب او و تیمورلنگ و اقباب او که از سال ۶۲۸ هجری تا ۹۰۷ هجری، سال تأسیس دولت صفوی، دوام داشت، تعدادی زیاد واژه مغولی وارد زبان فارسی دری شد.

در دوره صفویان، که از سال ۹۰۷ هجری تا سال ۱۱۴۸ هجری دوام یافت، به زبان فارسی دری در ایران توجهی نمی‌شد، در عوض در عثمانی و هند، خصوصاً در هند، بدان توجه می‌شد. در زمان صفویان و افشاریان و قاجاریان، زبان ترکی در ایران گسترش یافت.

در زمان قاجاریان، که از ۱۱۹۳ هجری قمری تا سال ۱۳۴۴ هجری قمری بر ایران حکومت کردند، ایرانیان با فرانسویان و دیگر اروپاییان ارتباط فرهنگی پیدا کردند. این امر سبب شد واژه‌های زیادی از زبان‌های اروپایی، خصوصاً زبان فرانسوی، وارد زبان فارسی شود.

احمدشاه درانی، از سرداران نادرشاه افشار، افغانستان را در سال ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷ میلادی) تأسیس کرد. افغانستان تا سال ۱۹۱۹ میلادی، به علت دخالت‌های بریتانیا و روسیه، که هر یک قصد تسلط بر آن را داشتند، دولت مستقلی به شمار نمی‌آمد.

در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی روسیه بر بخشی از آسیای میانه مسلط شد و ترکستان روس را تأسیس کرد. پس از انقلاب بلشویکی، در سال ۱۹۲۹ میلادی، فارسی‌زبانان ترکستان روس، کشور جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان را، به عنوان یکی از ۱۵ جمهوری مؤسس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تأسیس کردند.

رابطهٔ زبانی و فرهنگی میان ایران و فارسی‌بانان آسیای میانه از زمان صفویان به علت دشمنی میان شیبانیان سنی حاکم بر آسیای میانه و صفویان شیعهٔ حاکم بر ایران کم شد و از زمان تأسیس اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۲ به کلی قطع گردید. امروزه، با فروپاشی اتحاد شوروی، رابطهٔ فرهنگی میان ایرانیان و مردم آسیای میانه، به‌ویژه فارسی‌زبانان، از نو برقرار گردیده است.<sup>۱</sup>

### زبان‌های ایرانی جدید

در دورهٔ جدید که از ۲۵۴، سال تأسیس دولت صفاری، آغاز می‌شود، از زبان‌های متعددی اطلاع داریم که مهم‌ترین آن‌ها پشتو، کردی، آسی، بلوچی و فارسی دری است.

زبان پشتو یکی از زبان‌های رسمی افغانستان است. این زبان به الفبای فارسی نوشته می‌شود و قدیم‌ترین اثر بازمانده از آن از سدهٔ شانزدهم میلادی است. از پشتو در دورهٔ باستان و میانه اثری به جای نمانده است.

زبان‌های کردی در کردستان ایران و عراق و ترکیه و سوریه و در ارمنستان رواج دارند. برای نوشتن زبان‌های کردی، در ایران و عراق الفبای فارسی و عربی، در سوریه الفبای لاتینی و در ارمنستان الفبای روسی به کار برده می‌شود، از زبان‌های کردی در دورهٔ باستان و میانه اثری به جای نمانده است.

زبان آسی بازماندهٔ زبان سکاهای غرب است. زبان آسی که به الفبای روسی نوشته می‌شود، در شمال قفقاز رایج است. سرزمین

---

۱. میرزایف، عبدالغنی، روابط ادبی ایران و ماوراءالنهر در سده‌های ۱۶ و ۱۷ در مجموعهٔ مقالات تحقیقی خاورشناسی، تهران ۱۳۴۲، ص ۷۴ و پس از آن.

آس‌ها به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده است. بخش شمالی آن جزء فدراسیون روسیه است و بخش جنوبی آن جزء جمهوری گرجستان. گویندگان آسی حدود ۵۰۰ هزار نفرند.<sup>۱</sup>

زبان بلوچی در بلوچستان ایران و پاکستان و در افغانستان رایج است. این زبان به الفبای فارسی نوشته می‌شود. از زبان بلوچی در دوره باستان و میانه اثری به جای نمانده است.

زبان فارسی دری (دری یعنی رسمی) دنباله فارسی میانه زردشتی است. این زبان، که از زمان یعقوب لیث صفار زبان رسمی ایرانیان مسلمان شده، به تدریج جانشین دیگر زبان‌های ایرانی، یعنی سغدی، خوارزمی و بلخی، گردید و در منطقه وسیعی از هندوستان تا اروپا و از دریای خوارزم تا خلیج فارس رایج شد.

سید اسماعیل جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی (چاپ سعیدی سیرجانی، ص ۱)، که در سال ۵۰۴ به نام قطب‌الدین محمد بن نوشتگین، نخستین پادشاه خوارزمشاهی، تألیف کرده، گفته است: این کتاب را ذخیره خوارزمشاهی نام کرد... و به پارسی ساخت، تا به برکات دولت او، منفعت این کتاب به هر کسی برسد و خاص و عام را بهره باشد.

ابن بطوطه (سفرنامه)، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، تهران

---

۱. آسی را در انگلیسی Osset و در فرانسوی Ossètes و در روسی Osetin می‌گویند. در رسانه‌های گروهی ایران به جای به کار بردن آسی واژه‌های انگلیسی و فرانسوی و روسی را به الفبای فارسی برمی‌گردانند. این کار، کار درستی نیست. آس‌ها، چون اجداد خود سکاها، قومی جنگجو هستند. از میان شمار کم این قوم، به روایت دنسترویل در خاطرات خود (یادداشت‌های ژنرال ماژوردنسترویل، ترجمه حسین انصاری، با مقدمه دکتر حسین ابوترابی‌ان، تهران ۱۳۵۷ ص ۳۲ و ۲۰۰) تعدادی در نیروی قزاق، بهترین نیروی نظامی روسیه تزاری، به فرماندهی رسیده بودند.

۱۳۵۹، ج ۲، ص ۷۵۰) از رواج شعر فارسی در نیمه اول سده هشتم هجری در چین خبر داده است.

تسلط استعمار بر کشورهای شرق سبب شد که از رواج فارسی کاسته شود. فارسی دری امروزه در افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان هم رایج است. در هر چهار کشور ایران و افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان از اوایل سده بیستم مسیحی وضعی برای فارسی پیش آمده، که فارسی رایج در هر یک از آن کشورها، به راهی افتاده که به تدریج آن‌ها را از هم جدا کرده است. در فارسی رایج در تاجیکستان و ازبکستان، که به الفبای روسی نوشته می‌شود، واژه‌های زیادی از روسی وارد شده و یا از آن زبان ترجمه تحت‌اللفظ شده است. در فارسی رایج در افغانستان واژه‌های زیادی از پشتو وارد گردیده است و در فارس رایج در ایران لغات زیادی از فرانسه به عاریت گرفته شده و لغات جعلی زیادی هم ساخته شده است.<sup>۱</sup>

---

۱. درباره زبان‌های ایرانی جدید به کتاب‌های زیر مراجعه شود:

- ابوالقاسمی، محسن، درباره زبان آسی، تهران ۱۳۴۸.
- ارانسکی، ای. م. مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸.
- جعفری، علی‌اکبر، ادبیات بلوچ، در مجله سخن دوره ۱۵.
- جعفری، علی‌اکبر، پشتو، در مجله سخن دوره ۱۷.
- خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، تهران ۱۳۶۶.
- یارشاطر، احسان، زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی، در شماره ۴۰ لغت‌نامه دهخدا، ص ۹ و پس از آن.

— Elfenbein, J. H., *The Baluchi Language*, London 1966.

— Jahani, C., *Standardization and Orthography in the Baluchi Language*, Uppsala 1989.

— Mackenzie, D. N., *Kurdish Dialect Studies*, I-II, London 1961-2.

احسان طبری از قول الغزاده، نمایشنامه‌نویس تاجیک (کژراهه، تهران ۱۳۶۶، ص

## ساخت فارسی دری

فونم‌های فارسی میانه، به‌طور خلاصه، در فارسی دری به صورت‌های زیر درآمده‌اند:

فارسی دری	فارسی میانه
فتحه	a
آ	ā
ضمه	u
واو معروف	ū
کسره	i
یای معروف	ī
یای مجهول	ē
واو مجهول	ō
ب	b
پ	p
ت	t
ج	ǰ
چ	č
خ	x
خو	xʷ
د	d

→ (۱۴۴) آورده است:

«ما حالا (در دوران برژنف) سعی می‌کنیم زبان تاجیکی را رواج دهیم ولی کوشش ما پس از دو سه نسل به هیچ‌مبدل می‌شود. خط عربی را که به خط روسی مبدل کردیم. مدارس به‌طور عمده به روسی تدریس می‌کنند. در اثر سرریز ملت‌های غیرتاجیک در تاجیکستان، ازدواج‌ها غالباً منجر به آن می‌شود که جفت جدید جز زبان روسی وسیله ارتباطی ندارند. نوه‌های خود من همه‌شان به روسی صحبت می‌کنند.»

فارسی دری	فارسی میانه
ذ	δ
ر	r
ز	z
ژ	ž (پهلوی اشکانی)
س	s
ش	š
غ	γ (پهلوی اشکانی)
ف	f
ک	k
گ	g
ل	l
م	m
ن	n
و	w
ه	h
ی	y

در فارسی امروز ایران واو مجهول و یای مجهول فارسی دری به ترتیب بدل به واو معروف و یای معروف گردیده‌اند. در فارسی دری رابطه کسره با یای معروف، ضمه با واو معروف و فتحه با آ رابطه کمی بوده است، یعنی نحوه ادای کسره با یای معروف، ضمه با واو معروف و فتحه با آ یکی بوده است، اختلاف آن‌ها در مدت ادای آن‌ها بوده است، در فارسی امروز ایران نحوه ادای کسره با یای معروف، ضمه با واو معروف و فتحه با آ تفاوت دارد، اختلاف آن‌ها کیفی است.

w فارسی دری در فارسی امروز ایران v شده است. x<sup>v</sup> و δ فارسی دری در فارسی امروز ایران باقی نمانده‌اند.



ع و همزه از فونم‌های زبان عربی هستند، در فارسی دری هر دو را همزه تلفظ می‌کنند و همزه یکی از فونم‌های زبان فارسی دری شده است.

در کتابت فارسی رسم شده است که واژه‌های عربی را همان‌طور بنویسند که در عربی نوشته می‌شوند. از این‌رو در الفبای فارسی حرف‌های ث، ح، ص، ض، ط و ظ هم هست. فارسی‌زبانان ث و ص را س، ح را ه، ض و ظ را ز و ط را ت تلفظ می‌کنند. در کتابت اسم‌های خاص فارسی از حرف‌های خاص عربی استفاده شده است. مثلاً تهران و تبرستان و توس را با ط نوشته‌اند. به نظر می‌رسد نوشتن واژه‌های فارسی به حرف‌های خاص عربی به منظور تصحیف نشدن آن‌ها بوده است.

فعل در فارسی دری، چون فارسی میانه، از دو ماده مضارع و ماضی ساخته می‌شود. در فارسی میانه فعل ماضی به دو طریق ساخته می‌شده است. فعل ماضی متعدی یک صیغه داشته و آن ماده ماضی بوده است. شخص و شمار فعل ماضی متعدی را کننده آن مشخص می‌کرده است. فعل ماضی لازم به صورت ترکیبی ساخته می‌شده است. بدین ترتیب که ماده ماضی فعل لازم با صورت‌های مختلف ـn (بودن) به کار می‌رفته است. شخص و شمار فعل ماضی لازم را صورت‌های مختلف ـn معین می‌کرده‌اند. در فارسی میانه فعل مضارع ساخته می‌شده است از ماده مضارع به اضافه شناسه‌ها. در فارسی دری فعل ماضی و مضارع به یک طریق ساخته می‌شوند. روش ساخت فعل ماضی و مضارع در فارسی بدین ترتیب است که فعل ماضی از ماده ماضی و شناسه و فعل مضارع از ماده مضارع و شناسه ساخته می‌شود. در فارسی دری روش ساخت فعل مضارع فارسی میانه برای ساخت فعل ماضی به کار رفته است. این تفاوت عمده‌ای است میان ساخت فعل در فارسی میانه و فارسی دری.

در زبان‌های باستانی ایران اسم و صفت جنس دارند و شمار مثنی. در فارسی میانه اسم و صفت جنس و شمار مثنی ندارند. زیر نفوذ عربی شمار مثنی برای اسم‌ها و صفت‌های عربی رایج در فارسی دری رواج یافته است:

طرفین، نیران، فرقدین.

در فارسی دری گاهی برای اسم‌های مؤنث عربی صفت مؤنث آورده می‌شود:

علوم ادبیّه، علوم شرعیّه.

در زبان عربی اسم به دو روش به صورت جمع درمی‌آید:

۱. با تغییر صورت مفرد که به آن جمع مکسر می‌گویند ۲. با

پیوستن «ات» «ین» و «ون» به صورت مفرد. این نوع جمع را جمع سالم می‌گویند: هر دو روش جمع بستن مفرد، در فارسی دری رایج شده است.

مفرد	جمع
رجل	رجال
شرعیة	شرعیات
معلم	معلمین
روحانی	روحانیون

### الفبای فارسی دری

هنگام ظهور اسلام، عرب از دو الفبا، که هر دو از اصل آرامی گرفته شده بودند، استفاده می‌کرد. یکی از دو شیوه، که در مکه و مدینه رواج داشت نسخی یا نسخ نامیده می‌شد و دیگری که در حیره رایج بود بعدها، چون کوفه جای حیره را گرفت، به الفبای کوفی مشهور شد.

الفبای کوفی در سده‌های نخستین اسلامی الفبای رسمی بود، اما

در سده چهارم هجری، الفبای نسخ جای آن را گرفت. بعدها الفباهای دیگری چون تعلیق و رقاع و ثلث از الفبای نسخ گرفته شد. در دوره تیموری (۷۷۱-۹۱۲) از نسخ و تعلیق الفبای نستعلیق به وجود آمد<sup>۱</sup> و در سده یازدهم هجری الفبای شکسته از نستعلیق ساخته شد.

اکنون در ایران الفبای نسخ برای چاپ کتاب‌ها و مجله‌ها و روزنامه‌ها به کار می‌رود و الفبای شکسته را، کسانی که نوشتن آن را می‌دانند، برای نوشتن نامه‌های خصوصی به کار می‌برند. الفبای نستعلیق، هم در چاپ کتاب و روزنامه و مجله به کار برده می‌شود و هم الفبای تحریر است.

در زبان‌های اروپایی از شیوه‌ای از حرف‌های لاتینی، که در ایتالیا اختراع شده و رواج یافته و به همین مناسبت «ایتالیک» نامیده می‌شود، برای تأکید و نشان دادن واژه‌های بیگانه، استفاده می‌کنند. اخیراً در ایران به پیروی از شیوه ایتالیک، شیوه ایرانیک و ایتالیک اختراع گردیده و رایج شده است. در شیوه ایرانیک حرف‌های نسخ متمایل به چپ و در شیوه ایتالیک حرف‌های نسخ متمایل به راست نوشته می‌شوند.

---

۱. سلطان‌علی مشهدی (م. ۹۲۶) ملقب به سلطان الخطاطین گفته است که نستعلیق را خواجه میرعلی تبریزی (م. ۸۵۰) ساخته است.

نسخ و تعلیق اگر خفی و جلی است	واضع اصل خواجه میرعلی است
تا که بوده است عالم و آدم	هرگز این خط نبوده در عالم
وضع فرمود او به ذهن دقیق	از خط نسخ و وز خط تعلیق
نی کلکش از آن شکرریز است	کاصلش از خاک پاک تبریز است

(بیانی، مهدی، احوال و آثار خوش‌نویسان، نستعلیق‌نویسان، بخش دوم، تهران ۱۳۴۶، ص ۴۴۱. حبیبی، عبدالحی، تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان، کابل ۱۳۵۰، ص ۱۱۰، رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم، خط و خطاطان، تهران ۱۳۴۵، ص

نمونه‌ای از نسخ، نستعلیق، شکسته، ایرانیک، ایتالیک.

<p>درخت دوستی نشان که کام دل مبارز آرد          نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد</p>	نسخ
<p>درخت دوستی نشان که کام دل مبارز آرد          نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد</p>	نستعلیق
<p>درخت دوستی نشان که کام دل مبارز آرد          نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد</p>	شکسته
<p>درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد          نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد</p>	ایرانیک
<p>درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد          نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد</p>	ایتالیک

از سده سیزدهم هجری عده‌ای به فکر اصلاح و تغییر الفبا افتاده‌اند. از جمله آنان میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم خان، پرنس ارفع، سید محمد داعی الاسلام و سیداحمد کسروی تبریزی را می‌توان نام برد. کسانی هم چون سید حسن تقی‌زاده بوده‌اند که نخست به تغییر الفبا معتقد بوده اما بعد مخالف آن شده‌اند.

آخوندزاده از همه بیشتر برای اصلاح و تغییر الفبا کوشش کرده است. وی نخست معتقد به اصلاح الفبا بود، اما بعد به تغییر الفبا

معتقد شد و الفبایی برای نوشتن زبان‌های اسلامی، فارسی و عربی و ترکی، از الفبای لاتینی و روسی ترتیب داد. آخوندزاده برای جلب موافقت دولت‌های ایران و عثمانی با نظرات خود نامه‌های زیادی به رجال هر دولت نوشت و مسافرتی هم به استانبول نمود، اما موفق نشد دولت‌های ایران و عثمانی را وادارد تا با نظریات او موافقت کنند.

پس از آخوندزاده، سعید نفیسی (م. ۱۳۴۵) بیش از همه در تغییر الفبا کوشش نمود. وی برای این کار در سال ۱۳۳۸ انجمنی ترتیب داد و مسئله تغییر الفبا را مدت‌ها موضوع بحث مطبوعات قرار داد. دولت ترکیه، که پس از جنگ جهانی اول جانشین امپراتوری عثمانی گردید، در سال ۱۹۲۹ الفبای لاتینی را برای نوشتن زبان ترکی به کار گرفت. در همان سال ۱۹۲۹ تاجیکان، فارسی‌زبانان آسیای میانه، الفبای لاتینی را برای نوشتن فارسی به کار بردند. تاجیکان در سال ۱۹۴۱ الفبای لاتینی را رها کردند و الفبای روسی را برای نوشتن فارسی به کار بردند. اکنون گفت‌وگو از این است که الفبای روسی را رها کنند و الفبای کهن را برای نوشتن فارسی به کار گیرند.<sup>۱</sup> از عرب‌ها هم

۱. رجوع شود به کتاب‌های زیر:

- آخوندوف، میرزا فتحعلی، *الفبای جدید و مکتوبات*، باکو ۱۹۶۳.
- ارفع، رضا، *ایران دیروز*، چاپ وزارت فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۴۵، ص ۶۹.
- برجیان، حبیب، *تاجیکستان و خط فارسی*، در مجله آینده، سال هجدهم، شماره ۷-۱۲، مهر اسفند ۱۳۷۱، ص ۳۰۶ و پس از آن.
- پورداوود، ابراهیم، *آناهیتا*، به کوشش مرتضی گرجی، تهران ۱۳۴۳، ص ۳۶ و پس از آن.
- خانلری، پرویز، *زبان‌شناسی و زبان فارسی*، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۹۳ و پس از آن.
- مینوی، مجتبی، *اصلاح یا تغییر خط فارسی*، از انتشارات مجله یغما، تهران ۱۳۴۴.
- نفیسی، سعید، *خط لاتین برای زبان فارسی*، در مجله نور جهان ج ۲ و ۳.

کسانی بوده و هستند که به اصلاح و تغییر الفبای عربی اعتقاد پیدا کرده‌اند. از جمله آنان ترکی عطیه عبودالجبوری مؤلف الخط العربی الاسلامی (چاپ بغداد ۱۳۹۵) است. وی در تألیف خود (ص ۲۲۹ و پس از آن) شرحی از تلاش‌هایی، که برای اصلاح و تغییر الفبای عربی شده، آورده و پس از آن الفبای اصلاح شده خود را شرح می‌دهد.

## واژگان فارسی

در واژگان اوستایی واژه بیگانه وجود ندارد. در واژگان اوستایی، به سبب ثنویت دینی، واژه‌هایی هستند که خاص جهان نیکی هستند و واژه‌هایی که خاص جهان پلیدی. واژه‌های نوع اول واژه‌های اهورایی و واژه‌های نوع دوم واژه‌هایی دیوی یا واژه‌های اهریمنی نامیده می‌شوند.

واژه دیوی	واژه اهورایی	فارسی
gav	zasta	دست
jahikā	nāirikā	زن
hunav	puθra	پور
karəna	uš	گوش

→ یزدانیان حسین، نوشته‌های کسروی در زمینه زبان فارسی، تهران ۱۳۵۷، ص ۴۵۱ و پس از آن.

به روایت *مرامنامه انجمن ایران جوان*، که در فروردین ۱۳۰۰ چاپ شده، یکی از هدف‌های انجمن مزبور تغییر خط فارسی بوده است. — آرین پور، *یحیی از صبا تا نیما*، ج ۲، تهران ۱۳۵۷، ص ۳۰۴ ح ۱.

ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای (م. ۱۳۲۵) گروهی به نام «طرفداران الفبای آسان» تشکیل داده بود تا الفبای لاتینی را جانشین الفبای فارسی کند. وی طرحی تهیه کرده بود، تا به دوره پانزدهم مجلس شورای ملی ارائه دهد، اما پیش از گشوده شدن مجلس از دنیا رفت (صدرهاشمی، محمد، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ج اول، اصفهان ۱۳۶۳، ص ۱۴۳).

در واژگان فارسی باستان از زبان‌های بیگانه واژه‌هایی وارد شده است. «دب» در «دبیر» و «دبستان» و «دیو» در «دیوان» بازمانده‌های dipī- فارسی باستان‌اند. dipī، که به معنی نوشته است، از زبان سومری به فارسی باستان راه یافته است. واژگان ایرانی میانه غربی چون واژگان اوستایی دارای واژه‌هایی اهورایی است و واژه‌هایی اهریمنی:

فارسی	فارسی میانه زردشتی
گفتن	واژه اهورایی guftan
سر	واژه دیوی kamāl
فرزند	drāyistan sar frazand

تعدادی از واژه‌های واژگان زبان‌های ایرانی میانه غربی از زبان‌های دیگر است:

یونانی: diadēma ← پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانه ترفانی: dēdēm ← فارسی دری: دیهیم.

سنسکریت: śramna ← پهلوی اشکانی ترفانی: šaman فارسی دری: شمن.

سریانی: šypwr<sup>2</sup>: پهلوی اشکانی ترفانی: šayfur فارسی دری: شیپور.

در ایرانی میانه غربی واژه‌هایی از واژه‌های بیگانه ترجمه تحت‌اللفظ شده‌اند. در یونانی logos در اصل به معنی لغت است. logos در یونانی به مجاز به معنی «روح» به کار رفته است. در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانه ترفانی wāxš که در اصل به معنی کلمه است به مجاز در معنی «روح» به کار برده شده است. زیر نفوذ logos یونانی «کلمه» در عربی و «سخن» در فارسی دری به مجاز به معنی

روح به کار رفته‌اند. در قرآن کریم عیسی روح الله «کلمه خدا» هم نامیده شده است. (آیه ۱۷۱ سوره ۴):

«انما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته»

ناصر خسرو (دیوان، چاپ مینوی و محقق، ص ۱۳، تهران ۱۳۵۷)

گفته است:

هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند

وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا

نام قضا خرد کن و نام قدر سخن

یاد است این سخن ز یکی نامور مرا

در سریانی  $\text{BNY}^{\text{N}} \text{Y}^{\text{N}} \text{MYN}^{\text{N}}$  به معنی «فرزندان [دست] راست» و

به مجاز به معنی «نیکوکاران» به کار رفته است. در فارسی

میانه ترفانی  $\text{dašnēzādegān}$  لغة «فرزندان [دست] راست»

معنی می‌دهد و به مجاز به معنی «نیکوکاران» به کار برده شده

است. در عربی هم «اصحاب الیمینه» و «اصحاب الیمین» لغة

«صاحبان [دست] راست» معنی می‌دهند و به مجاز به معنی

«نیکوکاران» به کار رفته‌اند. در قرآن کریم (آیه‌های ۲۷-۳۳ سوره ۵۶)

آمده است:

«و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر مخضود و طلح

منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة لامقطوعة و لا

ممنوعة...».

فارسی دری، زبان اسلام است و اسلامی دینی است توحیدی. از

این رو این زبان نیازی به واژه‌های اهریمنی ندارد. برخی از واژه‌های

اهریمنی متروک شده‌اند و برخی با تغییر معنی به فارسی دری راه

یافته‌اند.  $\text{drāyīdan}$  در فارسی میانه زردشتی، واژه‌ای است اهریمنی

به معنی «گفتن» واژه مزبور در فارسی دری به معنی «یاوه گفتن» به کار

رفته است. فرخی.



کسی که ژاژ دراید به درگهش نشود

که چرب‌گویان آن‌جا شوند کندزبان

ābgānag در فارسی میانه ترفانی واژه‌ای است اهریمنی به معنی «فرزند». در فارسی دری «آفگانه» که بازمانده ābgānag است به معنی «بچه آدمی یا حیوان دیگر که نارسیده از شکم مادر بیفتد» به کار رفته است.

zafar در فارسی میانه ترفانی واژه‌ای است اهریمنی به معنی «دهان». «زفر» که بازمانده zafar فارسی میانه ترفانی است به معنی «دهان» آمده است.<sup>۱</sup>

چون فارسی دری به تدریج جانشین دیگر زبان‌های ایرانی گردید از دیگر زبان‌های ایرانی، واژه‌هایی به فارسی دری راه یافته است.<sup>۲</sup>

از پهلوی اشکانی: انجام، انجمن، پنج، دژ، ژاژ.  
از سغدی: آغاز، الفغدن، پساک، چرخشت، زندوواف.  
از خوارزمی: ده (= بزن).

با رواج دین اسلام در ایران تعدادی زیاد واژه عربی، که برخی دینی و بدان‌ها نیاز بوده و برخی دیگر غیردینی و بدان‌ها نیاز نبوده،

۱. رجوع شود به:

— ابوالقاسمی، محسن، واژه‌های دیوی، در مجله مدرس دوره اول، شماره ۴، تابستان ۱۳۷۰.

— پورداوود، ابراهیم، لغات ایزدی و اهریمنی در اوستا، در جلد اول یسنا، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۳۳ و پس از آن.

۲. رجوع شود به:

- Henning, W. B., *Sogdian Loan-Word in New Persian*, in *Acta Iranica* 14, Belgium 1977.

- Lentz, W., *Die Nordiranischen Elemente in der Neuersischen Literatursprache bei Firdosi* (In Zll, Vol. 4, P. 251-316). Leipzig 1926.

راه یافته است. از فارسی دری واژه‌های زیادی به زبان عربی وارد شده است. برخی از واژه‌های فارسی دخیل در عربی با صورت عربی به فارسی وارد شده‌اند:

فارسی	←	عربی	←	فارسی
جوهر		جوهر		گوهر
جاه		جاه		گاه
دهقان		دهقان		دهگان

واژه‌هایی از یونانی از طریق زبان عربی به فارسی دری وارد شده‌اند<sup>۱</sup>:

اسطرباب، اسطقس، فلسفه، قولنج.

از دوره غزنویان تا دوره قاجاریان که خاندان‌های ترک‌زبان بر ایران حکومت می‌کردند، واژه‌های زیادی از زبان ترکی به زبان فارسی دری راه یافتند و در دوره مغولان هم تعدادی لغت مغولی<sup>۲</sup>:

ترکی: اتابک، ترخان، تغار، یرغو، یزک

مغولی: ایلچی، تومان، جرگه، یاسا.

بر اثر روابط دیرین فرهنگی میان ایرانیان و هندیان که به پیش از اسلام بازمی‌گردد، واژه‌هایی از زبان‌های مختلف هندی به فارسی دری راه یافته‌اند. از زبان سنسکریت<sup>۳</sup>:

۱. واژه‌های یونانی و سریانی دخیل در فارسی دری در فرهنگ‌های زیر شرح شده‌اند:  
- Steingass, F., *A Comprehensive Persian-English Dictionary*.  
- Vullers, L. A., *Lexicon Persico-Latinum Etymologicum*, I-11, Bonn 1855-1864.
۲. واژه‌های ترکی و مغولی در اثر زیر شرح شده‌اند:  
- Doerfer, G., *Türkische und Mongolische Elemente in Neupersischen*, Bd. 1, Wiesbaden 1963, Bd. 2, Wiesbaden 1965, Bd. 3, Wiesbaden 1967, Bd. 4, Wiesbaden 1975.
۳. داراشکوه، محمد، *اوپانیشاد*، به سعی و اهتمام دکتر تاراچند و جلالی نائینی، ←

چنانچه آتشی که خوب روشن شده باشد از آن آتش هزاران شراره که برمی خیزد همه به روشنی و رنگ آن آتش می باشد، همچنین ای نیکوخو، از آن اچهر [یعنی آن ذات بی نقصان] همه جیوآتماها [یعنی جانها] ظاهر می شوند و در همان ذات آتما فرو می روند.

از دوره قاجار تاکنون واژه‌های زیادی از زبان‌های اروپایی، به ویژه فرانسوی، به فارسی راه یافته است:

فرانسوی: اتوموبیل، تلویزیون، کمیته، میسیون  
روسی: استکان، اسکناس، چتکه.

بر فارسی دری امروز تاجیکستان که تاجیکی نامیده و به الفبای روسی نوشته می شود، زبان روسی تأثیر زیادی، از نظر صرفی و نحوی و لغوی، گذاشته است. از واژه‌های روسی دخیل در تاجیکی: آفیکس، واریانت، سکتور، فوند، رایون، گراماتیکه.

به فارسی دری امروز افغانستان، که دری نامیده می شود، علاوه بر واژه‌های اروپایی که بیشتر انگلیسی اند، واژه‌ها و ترکیبات زیادی هم از پشتو راه یافته است.

از واژه‌های انگلیسی دخیل در دری: جنوری، مارچ، وایسرای، (نایب السلطنه) جنرال.

از واژه‌ها و ترکیبات پشتو دخیل در دری:

پوهاند (= استاد)، پوهنتون (= دانشگاه)، افغانستان اکادیمی، رئیس تاریخ او ادب تولنه (= رئیس انجمن تاریخ و ادب).

در واژگان فارسی دری واژه‌هایی زند و پازند و زند و وستا نامیده شده‌اند. این واژه‌ها را مؤلف فرهنگ جهانگیری، میرجمال‌الدین

حسین بن فخرالدین حسن انجو شیرازی، وارد واژگان فارسی دری کرده است. وی ذیل کلمه «آذر» می‌گوید:

فقیر حقیر که راقم این حروفم، پیری از پارسیان را که در دین زردشت بود دیدم، که جزوی چند از کتاب زند و وستا داشت چون مرارغب و شعف تمام، به جمع لغات فرس بود، و در فرس از زند و وستا کتابی معتبرتر نیست، به جهت تحقیق لغات با او صحبت می‌داشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه کتاب از زند و وستا نقل شده، تقریر آن زردشتی است.

زردشتیان بخشی از نوشته‌های فارسی میانه زردشتی را به فارسی دری درآورده‌اند. زردشتیان هزوارش‌ها را هم واژه فارسی گرفته و آن‌ها را هم به الفبای فارسی برگردانده‌اند. واژه‌هایی که پیر زردشتی به میرجمال‌الدین داده و او در فرهنگ خود آورده فارسی‌نویسی شده و واژه‌های فارسی میانه زردشتی هستند.

شادروان دکتر محمد معین در حواشی برهان قاطع و مرحوم دکتر رحیم عقیفی در حواشی فرهنگ جهانگیری، واژه‌های «زند و پازند» و «زند و وستا» را شرح کرده‌اند.

در واژگان فارسی دری واژه‌هایی دساتیری نامیده شده‌اند. دساتیری بر واژه‌هایی اطلاق شده که مأخذ آن‌ها کتاب دساتیر است. در زمان اکبرشاه هندی (۹۶۳-۱۰۱۴ هجری قمری) شخصی از زردشتیان شیراز به نام آذر کیوان دینی می‌سازد. وی جعلیاتی در تاریخ می‌کند و برای نوشتن جعلیات خود، زبانی هم می‌سازد. وی مدعی می‌شود که دین ساختگی وی به زبان قدیم نازل شده و دین قدیم خود را به زبان فارسی که لغات جعلی در آن فراوان به کار می‌برد شرح می‌دهد و شرح خود را به ساسان پنجم منسوب می‌دارد و ساسان پنجم را پیغمبری معرفی می‌کند که در زمان ساسانیان می‌زیسته است. گفته‌های آذر کیوان در کتابی به نام دساتیر گردآوری

شده است. کتاب دساتیر را ملافیروز، از زردشتیان هند، در سال ۱۲۳۴ هجری قمری در بمبئی چاپ کرده است. شعرا و نویسندگان دوره قاجار، چون رضاقلی خان هدایت، ادیب‌الممالک فراهانی و لسان‌الملک سپهر، از مطالب و واژه‌های ساختگی دساتیر در گفته‌ها و نوشته‌های خود استفاده کرده‌اند. پیش از شاعران و نویسندگان دوره قاجار مؤلف برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، واژه‌های دساتیری را در تألیف خود، که در ۱۰۶۲ هجری قمری آن را به پایان برده، آورده بوده است. شادروان دکتر محمد معین در خواشی برهان قاطع واژه‌های دساتیری را معرفی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در زمان قاجاریان، شاعران و نویسندگانی پیدا شدند که علاقه داشتند به «فارسی سره» یعنی فارسی خالص از واژه‌های بیگانه، شعر بگویند و کتاب بنویسند. جلال‌الدین میرزا (م ۱۲۸۹)، پسر پنجاه‌وهشتم فتحعلی شاه قاجار، نامه خسروان را به فارسی سره نوشته است. وی از مطالب دساتیر در نامه خسروان استفاده کرده است. جلال‌الدین میرزا از دوستان میرزا ملکم خان بوده و عضو تشکیلات فراماسونری او. وی با مانکجی صاحب زردشتی هم دوست بوده است. این مانکجی از زردشتیان هند بوده که به ایران آمده و برای پیشرفت زردشتیان تلاش می‌نموده است. گرایش جلال‌الدین میرزا به ایران باستان سبب شد که وی را متهم کنند از اسلام برگشته و زردشتی شده است.<sup>۲</sup> ظاهراً دوستی وی با مانکجی صاحب زردشتی در این امر بی‌تأثیر نبوده است.<sup>۳</sup>

۱. پوردوود، ابراهیم، دساتیر، در شماره ۴۰ لغت‌نامه دهخدا، ص ۴۴.

۲. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج ۱، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۵۴.

۳. آخوندوف، میرزا فتحعلی، القباوی جدید و مکتوبات باکو ۱۹۶۳، ص ۳۷۴.

از واژه‌های نادرستی که به واژگان فارسی دری افزوده شده، واژه‌هایی هستند، که مؤلف فرهنگ شعوری، چاپ استانبول ۱۱۱۵، در فرهنگ خود آورده است. مرحوم دهخدا (مقدمه برهان قاطع، چاپ مرحوم دکتر معین، صفحه شصت و دو) گفته است:

من گمان می‌کنم که عده‌ای از کسبه یا تجار ایرانی، که در آن وقت در استانبول بوده و اشتغال شعوری را به لغت نوشتن فارسی می‌دانسته‌اند، این عده لغت مصنوع و مجعول را به او داده و فی‌المجلس نیز برای بعضی آن‌ها اشعاری بی‌وزن و بی‌معنی و بی‌قافیه ساخته‌اند و او نیز با کمال سادگی به اطمینان این‌که آنان اهل زبانند، همه را پذیرفته و در کتاب خویش آورده است و متأسفانه همین لغات است که سپس به... آنندراج و فرنودسار مرحوم ناظم‌الاطباء و فرهنگ نظام... رسیده.

از لغات جعلی فرهنگ شعوری:

پرواک: حارس.

پروژ: مدفون

پلوچ: سست‌اندام شدن

از آغاز سده چهاردهم هجری شمسی افراد و گروه‌هایی کوشیده‌اند تا واژه‌های بیگانه را از زبان فارسی طرد کنند و برای اصطلاحات علمی بیگانه اصطلاحات فارسی بسازند.

رضاخان سردار سپه در روز ۱۶ دی‌ماه ۱۳۰۰ در ماده ۵ «حکم عمومی شماره یک» خود برای تشکیل ارتش جدید ایران می‌گوید:

تبدیل اسامی و لغات ذیل را به موجب این حکم متحدالمال به

تمام دوائر قشونی امر می دهم و باید فوراً مورد تلفظ و اطلاق قرار دهند<sup>۱</sup>:

قشون	اسم عمومی (برای نیروهای نظامی)
نظامی	اسم سرباز
لشکر	به جای دیویزیون
تیپ	به جای بریگاد
فوج	به جای رژیمان
گردان	به جای باطالیون
آتش بار	به جای باطری
بهادران	به جای اسکادران
مسلح	به جای مترالیوز

در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی در وزارت جنگ انجمنی برای وضع اصطلاحات جدید تشکیل گردید. این انجمن اصطلاحاتی در برابر اصطلاحات فرانسوی وضع کرد که هنوز هم آن اصطلاحات در زبان فارسی به کار برده می شوند، از جمله<sup>۲</sup>:

فرانسوی	فارسی
avion	هوایما
aéroport	فرودگاه
pilote	خلبان

در سال ۱۳۱۱ در دارالمعلمین عالی (دانشگاه تربیت معلم) «انجمن وضع لغات و اصطلاحات علمی» تأسیس گردید. این انجمن

۱. صفایی، ابراهیم، کودتای ۱۲۹۹، تهران، ۱۳۵۳، ص ۵۴.

۲. صدیق، عیسی. توضیح در تاریخچه فرهنگستان، در شماره ۴۰ لغت نامه دهخدا، ص

تا سال ۱۳۱۹ فعال بوده است. از ساخته‌های این انجمن است<sup>۱</sup>:

فرانسوی	فارسی
calorimètre	گرماسنج
adiabatique	بی‌دررو
gravitation	گرانش

در سال ۱۳۱۴ دولت «فرهنگستان ایران» را تأسیس کرد. از وظایف عمده این فرهنگستان وضع اصطلاحات جدید بود<sup>۲</sup>. این فرهنگستان، که به فرهنگستان اول معروف شده، تا سال ۱۳۲۰ فعال بود و پس از آن از فعالیت آن کاسته شد و سرانجام در سال ۱۳۳۲ تعطیل گردید<sup>۳</sup>. فرهنگستان اول در سال ۱۳۱۹ در کتابی واژه‌های

۱. همان‌جا، ص ۱۰۵. ۲. همان‌جا، ص ۱۰۶.

۳. گل‌گلاب، حسین و صادق‌کیا، صادق، فرهنگستان ایران و فرهنگستان زبان ایران، تهران ۱۳۵۵، ص ۱۲. دکتر گل‌گلاب در صفحه ۹ کتاب مزبور آورده است:

«واژه‌هایی که در هر جلسه بررسی شده بود در همان روز با امضای رئیس فرهنگستان به دفتر مخصوص شاهنشاهی فرستاده می‌شد تا از شرف عرض بگذرد. پاسخ‌نامه فرهنگستان یک یا دو رزو بعد داده می‌شد و صورتی از واژه‌های تصویب شده را به دفتر ریاست وزرا می‌فرستادند تا دستور به کار بردن آن‌ها به ادارات دولتی ابلاغ شود... رضاشاه... مراقبت داشتند در پیشگاهشان کسی واژه‌های رد شده را بر زبان نراند... دومین رئیس فرهنگستان [حسن وثوق، وثوق‌الدوله معروف] روزی به هنگام یکی از شرفیابی‌ها که گفت‌وگو درباره تغییر وضع تعلیمات دبیرستانی بود در ضمن عرایض خود چنین گفته بود «پروگرام مدارس متناسب با اوضاع فعلی جهان نیست.» اعلیحضرت نظری با تعجب به او انداخته فرموده بودند «شما چرا؟» رئیس فرهنگستان متوجه شده بود که چند روز پیش به جای «پروگرام» برنامه و به جای «مدرسه» آموزشگاه را به عرض رسانده و مورد تصویب قرار گرفته است و باید آن‌ها را به کار برده باشد.»

احمد مقبل، از وزیران رژیم گذشته، برای ابراهیم صفایی (رضاشاه در آئینه خاطرات، تهران ۱۳۵۵، ص ۳۵۹ روایت کرده که روزی در سال ۱۳۱۹ به دیدار رضاشاه رفته



نوی را که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده بود، منتشر کرد. از جمله آن واژه‌هاست:

فرانسوی	فارسی
ampermètre	آمپرسنج
filtration	پالایش
radiologie	پرتوشناسی

ترکیبات عربی	فارسی
ایاب و ذهاب	رفت و آمد
هذه السنه	امسال
بیع و شری	خرید و فروش

در سال ۱۳۴۹ فرهنگستان زبان ایران تأسیس شد. از وظایف فرهنگستان زبان ایران وضع اصطلاحات علمی بود. این فرهنگستان در سال ۱۳۶۰ با ۱۱ مؤسسه دیگر ادغام شد و از ادغام آن‌ها «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» به وجود آمد.<sup>۱</sup> از وظایف مؤسسه

---

→ بودند. رضاشاه از دکتر سیاسی رئیس دانشگاه تهران می‌پرسد تدین کجاست و او پاسخ می‌دهد «مریض است» رضاشاه پاسخ می‌گوید «بیمار است».

ملک الشعراء بهار در تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (جلد اول، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۸۴) گفته است: «داستان‌هایی از تعصب ضد لغات نیز از سردار سپه نقل می‌کنند که شنیدنی است، من جمله گویند: یکی از رؤسای ادارات دولتی خوزستان تلگرافی به دولت مخابره کرده بود که لفظ فوت، واحد مقیاس انگلیسی، در آن تلگراف دیده می‌شد. به امر شاه آن مرد را از کارش منفصل کردند و رنود درباره‌اش گفتند که: فلان رئیس اداره به فوتی از بین رفت.

یک روز یکی از رجال در حضور شاه از انفلوانزا نام برده و شاه به آن مرد گفته بود که چرا کلمه چایمان یا چایش را استعمال نمی‌کنی.»

۱. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی اخیراً تغییر نام داده و «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی» نامیده می‌شود.

مطالعات و تحقیقات فرهنگی «واژه‌گزینی» یعنی انتخاب واژه‌های فارسی برای اصطلاحات علمی بیگانه است. از ساخته‌های فرهنگستان زبان ایران است: رایانه، گردهمایی، همایش، رسانه‌های گروهی در سال ۱۳۶۸ «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» تأسیس شد. از وظایف این فرهنگستان واژه‌گزینی و واژه‌سازی است. از ساخته‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی است<sup>۱</sup>. اسکی (روی برف): برف‌سری، اسکی (روی آب): آب‌سری، پاتیناژ: یخ‌سری، اسکیت: چرخ‌سری، کفش اسکی روی برف: برف‌سرک، پیست اسکی: برف‌سره، اسکی‌باز: برف‌سر. در سال ۱۳۲۹ دانشگاه تهران «انجمن اصطلاحات علمی» را تأسیس کرد. این انجمن کلیه الفاظ و لغاتی را، که تا آن زمان در کتب مختلف فارسی به کار رفته بود، گردآوری کرد و در دو مجلد زیر عنوان «مجموعه اصطلاحات علمی» یکی را در سال ۱۳۳۳ و دیگری را در سال ۱۳۳۵ منتشر نمود.

در سال ۱۳۴۲ «انجمن واژه‌های پزشکی» در دانشکده پزشکی تهران تشکیل گردید. این انجمن در سال ۱۳۴۶ جزوه‌ای به نام «واژه‌های پزشکی پارسی، که انجمن واژه‌های پزشکی به کار بستن آن‌ها را پیشنهاد می‌کند» منتشر نمود. انجمن واژه‌های پزشکی در سال ۱۳۴۷ تعطیل شد و در سال ۱۳۴۸ انجمن از نو در «سازمان نظام پزشکی ایران» به کار پرداخت. انجمن واژه‌های پزشکی علاوه بر جزوه یاد شده دو دفتر به نام «واژه‌های پیشنهادی انجمن بررسی واژه‌های پزشکی نظام پزشکی ایران» منتشر کرد<sup>۲</sup>.

---

۱. مجله نشر دانش، سال سیزدهم، شماره ششم، مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۸۵.  
۲. هیچ‌یک از دو جزوه، تاریخ انتشار ندارند. تاریخ انتشار آن‌ها میان سال‌های ۵۰-۵۷.

در سال ۱۳۵۹ مرکز نشر دانشگاهی تأسیس شد. در این مرکز گروه‌هایی به واژه‌گزینی برای اصطلاحات بیگانه می‌پردازند. گروه‌های واژه‌گزین مرکز نشر دانشگاهی تاکنون واژه‌نامه‌های متعددی برای رشته‌های مختلف علمی، چون برق و فیزیک و شیمی، منتشر کرده‌اند.

کسروی تبریزی (م. ۱۳۲۴) از جمله افرادی است که به ساخت لغت برای لغات و اصطلاحات بیگانه پرداخته‌اند. کسروی علاوه بر لغت‌سازی به قواعد دستوری زبان هم پرداخته است. زبانی که کسروی ساخته، قواعد واژه‌سازی و دستوری منظم و مرتبی دارد و خود از قواعد مزبور در نوشته‌هایش پیروی نموده است. کسروی زبان آراسته و پیراسته خود را زبان پاک نامیده است. از ساخته‌های کسروی است<sup>۱</sup>:

آموزاک: تعلیمات

پادکار: عکس‌العمل

جداسر: مستقل

نیابیدن: با فروتنی و پاسداری در برابر کسی ایستادن و سخن گفتن.

وقایع تاریخی، پیدایش ادیان و مذاهب دینی و مکاتب فلسفی و پیشرفت‌های علمی سبب می‌شوند که واژه‌ها و ترکیبات جدیدی، اصیل و دخیل، به واژگان زبان افزوده شوند، واژه‌ها و ترکیباتی از

→ به نظر می‌آید.

۱. یزدانیان، حسین، نوشته‌های کسروی در زمینه زبان فارسی، تهران ۱۳۵۷، ص ۵۸۹ و پس از آن.

ارباب کیخسرو شاهرخ زردشتی (م. ۱۳۱۹ ه. ش.) هم از کسانی بوده که «جهد و کوششی بلیغ در وضع کلمات فارسی و توسعه زبان خالص ایرانی به عمل آورده» (حکمت، علی‌اصغر، سی‌خاطره، تهران ۱۳۵۵، ص ۲۳۹).

رواج بیفتند و واژه‌هایی هم معنی جدید به خود بگیرند.

از ساخته‌های مانی و مانویان است:

dēn-sārār: خلیفه مانی.

xrōh-xwān: ذاکر، واعظ

rōšnān xwārist: حبیب‌الانوار، نام یکی از ایزدان آیین مانی

است.

واژه‌ها و ترکیباتی که در فارسی میانه مانویان یک معنی و در

فارسی میانه زردشتیان معنی دیگر می‌دهند:

zindag در فارسی میانه زردشتی به معنی ذیروح است در

فارسی میانه مانوی علاوه بر معنی ذیروح به معنی «عارف» هم هست.

ōhrmizd در فارسی میانه زردشتی به نام آفریدگار نیکی است. در

فارسی میانه مانوی نام ایزدی است.

amarhraspandān در فارسی میانه زردشتی بر «اردیبهشت» و

«خرداد» و «مرداد» و «شهریور» و «دی» و «بهمن» و اسفندارمذ»

اطلاق شده است. در فارسی میانه مانوی بر پنج عنصری که

جهان‌نیکی از آن‌ها تشکیل یافته، یعنی «فروهر (به معنی اثیر)» و «باد»

و «روشنی» و «آب» و «آذر»، دلالت می‌کند.

مسلمانان ایران، فارسی را «فارسی دری» نامیدند و آن را با الفبای

اسلامی نوشتند. مسلمانان برخی از واژه‌های بازمانده از فارسی میانه

را در معنی جدید به کار بردند و واژه‌ها و ترکیباتی هم برای بیان

مفاهیم دینی خود ساختند. در فارسی میانه nibēg به معنی کتاب

است، بازمانده آن در فارسی دری «نبی» بر «قرآن» اطلاق شده است.

در فارسی میانه xwadāy به معنی «مولی» است. در فارسی دری

«خدای» که بازمانده xwadāy است در ترجمه «الله» به کار رفت است.

در فارسی میانه yazdān جمع yazd است و آن نامی است که بر ارباب

انواع اطلاق می شده است. «یزدان در فارسی دری مفرد به شمار آمده و در ترجمه «الله» به کار رفته است. ahraman در فارسی میانه زردشتی نامی است که بر آفریدگار پلیدی اطلاق می شده است. اهریمن که بازمانده ahraman است، در معنی ابلیس به کار برده شده است.

از ساخته‌های مسلمانان است برای بیان مفاهیم اسلامی:

بانگ نماز، نماز بامداد، نماز پیشین، نماز دیگر، نماز شام، نماز

خفتن.

عارفان واژه‌ها و ترکیباتی ساخته و واژه‌ها و ترکیباتی را هم بر مفاهیم خاص خود اطلاق کرده‌اند.<sup>۱</sup> هاتف اصفهانی (م. ۱۱۹۸) گفته است:

هاتف ارباب معرفت که گهی	مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب	وز مغ و دینر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراریست	که به ایما کنند گاه اظهار

انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی واژه‌ها و ترکیبات جدیدی به واژگان فارسی افزودند و در معنی واژه‌هایی دگرگونی به وجود آوردند. از واژه‌ها و ترکیباتی که انقلاب مشروطه به واژگان فارسی افزوده:

۱. در کتاب‌های متعددی شرح اصطلاحات عرفا آمده است. از جمله آن‌ها کتاب‌های زیر را می‌توان نام برد:

— اشرف‌زاده، رضا، فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات و تعبیرات عطار نیشابوری، مشهد ۱۳۶۷.

— رجایی بخارایی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، تهران ۱۳۶۴.

— سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ۱-۴، تهران ۱۳۵۷-۱۳۶۳.

— کی‌منش، عباس، پرتو عرفان، تهران ۱۳۶۶.

— گوهرین، صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران ۱۳۶۷؛ فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، تهران ۱۳۶۲.

مشروطه، قانون اساسی، مجلس شورای ملی، مجلس سنا، مجلس مؤسسان، هیئت دولت.

از واژه‌ها و ترکیباتی که انقلاب اسلامی به واژگان فارسی افزوده:

بدن‌سازی، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان قانون اساسی.

از واژه‌هایی که انقلاب اسلامی معنی جدید به آن‌ها داده است:

آزاده، جانباز، رهبر

واژه‌های زیر بر اثر پیشرفت‌های علمی به وجود آمده‌اند:

خودرو، خودنویس، خودکار، راه‌آهن

واژه‌های زیر بر اثر پیشرفت‌های علمی، معنی جدید به خود

گرفته‌اند:

یخچال، برق، تیر، رکاب (ماشین)، فرمان، سوار، قطار

در زبان فارسی، زیر نفوذ زبان‌های بیگانه واژه‌ها و ترکیباتی

به وجود آمده و واژه‌هایی تحول معنی پیدا کرده‌اند. از جمله<sup>۱</sup>

آن‌هاست.

فارسی	انگلیسی
آسمان‌خراش	sky-scraper
ابر قدرت	superpower
بلندگو	loud-speaker

۱. رجوع شود به:

— طباطبایی، محمد، نکات و پیشنهاداتی در مورد ترجمه واژه‌های پزشکی، در جلد اول فرهنگ اصطلاحات پزشکی، تهران ۱۳۵۱، ص ۴۴۷ و پس از آن.

— فرشیدورد، خسرو، نکاتی چند درباره تأثیر زبان فرانسوی در فارسی، مجله وحید، ج ۱، واژه‌ها و عباراتی که از زبان فرانسوی و انگلیسی ترجمه شده‌اند، مجله وحید،

ج ۲.

— فرشیدورد، خسرو، تأثیر ترجمه در زبان فارسی، مجله فرهنگ و زندگی، شماره ۲۳.

indifferent

بی تفاوت

floating

شناور (ارز)

برخی از واژه‌سازان در برابر هر واژه بیگانه واژه‌ای فارسی می‌گذارند. این روشی بوده که فرهنگستان اول و مترجمان و مؤلفان کتاب‌های علمی به کار برده‌اند.

برخی از واژه‌سازان ماده‌ای فارسی را در برابر ماده‌ای بیگانه قرار می‌دهند و همه مشتقاتی که لازم است از آن ماده در برابر مشتقات بیگانه قرار می‌دهند. این روشی بوده که ظاهراً نخست کسروی تبریزی وضع کرده و دیگران از او پیروی کرده‌اند. از پیروی‌کنندگان این روش، مؤلفان فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی و فرهنگ اصطلاحات علمی و اعضای انجمن بررسی واژه‌های پزشکی را می‌توان نام برد.<sup>۱</sup> از فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی است آن‌چه در زیر می‌آید:

انگلیسی

فارسی

hydration

آبش

hydrate

آبیدن

۱. رجوع شود به:

- آرام، احمد (و دیگران)، فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی، تهران ۱۳۳۸.
- آرام، احمد (و دیگران)، فرهنگ اصطلاحات علمی، تهران ۱۳۴۹.
- خانلری، پرویز، درباره لغت‌سازی، مجله سخن، دوره ۲۹.
- طباطبایی، محمد، نکات و پیشنهاداتی در مورد ترجمه واژه‌های پزشکی، ج اول، فرهنگ اصطلاحات پزشکی، تهران ۱۳۵۱، ص ۴۴۷، و پس از آن.
- فرشیدورد، خسرو شیوه وضع و ترجمه اصطلاحات علمی و فنی، در مسائل نشر فارسی، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۳ و پس از آن.
- کسروی تبریزی، احمد، در پیرامون زبان، در نوشته‌های کسروی در زمینه زبان فارسی، به کوشش حسین یزدانیان، تهران ۱۳۵۷، ص ۴۶۳ و پس از آن.
- واژه‌های پیشنهادی انجمن بررسی واژه‌های پزشکی نظام پزشکی ایران، دفتر اول و دوم، از انتشارات سازمان مرکزی نظام پزشکی ایران، بی‌تاریخ.

hydrated

آبیده

برخی از واژه‌سازان کوشش کرده‌اند که واژه‌ای که می‌سازند تا آن‌جا که ممکن است ایرانی باشد، از واژگان فارسی دری یا یکی از زبان‌های ایرانی، باستانی میانه و نوین. این روشی بوده که کسروی تبریزی، واژه‌سازان فرهنگستان زبان ایران و انجمن بررسی واژه‌های پزشکی از آن پیروی کرده‌اند.

دیگر واژه‌سازان از هر واژه‌ای که در فارسی به کار رفته، خواه منشأ ایرانی داشته باشد و یا نه، استفاده می‌کنند و گاه واژه بیگانه را می‌پذیرند. از ساخته‌های مؤلفان فرهنگ اصطلاحات علمی است:

انگلیسی

فارسی

ion

یون

ionisation

یونش

ionised

یونیده

oxide

اکسید

oxidation

اکسایش

در آنچه گذشت از تأثیر زبان‌های بیگانه بر فارسی دری گفت‌وگو شد. لازم است یادآوری شود که پهلوی اشکانی بر زبان ارمنی و فارسی دری بر زبان عربی، زبان‌های مختلف کردی، زبان‌های مختلف ترکی، زبان پشتو، زبان بلوچی، زبان‌های مختلف رایج در هند و پاکستان چون اردو تأثیری پایدار گذاشته است. واژگان زبان‌های یاد شده از واژه‌های فارسی دری انباشته شده است.<sup>۱</sup>

۱. رجوع شود به:

— آیوازیان، ماریا، وام‌های واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی، تهران ۱۳۷۰.

— امام شوشتری، محمدعلی، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران ۱۳۴۷.



→ - جوالیقی، ابو منصور، المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، به تحقیق احمد محمد شاکر، مصر ۱۹۶۹.

- خفاجی، شهاب‌الدین احمد، شفاء الغلیل، تصحیح و تعلیق و مراجعت محمد عبدالمنعم خفاجی، مصر ۱۹۵۲.

- شیر، ادی، کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة، بیروت ۱۹۰۸.

- کیا، صادق، واژه‌های معرف در صراح، تهران ۱۳۵۲، واژه‌های معرب در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع، تهران ۱۳۵۷، واژه‌های معرب در کنترل‌اللغات و منتخبات اللغات، تهران ۱۳۵۷، واژه‌های معرب در منتهی الارب، تهران ۱۳۵۲.

- نقوی، سید با حید شهریار، نفوذ زبان فارسی در زبان‌های هند و پاکستان در سخنرانی‌های نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی، تهران ۱۳۵۲.

- Ahmad, Mumtaz, *Baluchi Glossary*, Kensington, MD, 1985.
- Asbaghi, A., *Persische Lehnwörter Im Arabischen*, Wiesbaden 1988.
- Bellew, H. W., *Dictionary of the Pukhto or Pushto Language*, Lahore 1901, Reprint 1982.
- Hübschmann, H. *Armenische Grammatik*, Leipzig 1897.
- McCarus, E. N., *Kurdish English Dictionary*, Ann Arbor 1967.
- Sevortyan, E. V., *Etimologicheskij Slovar Tyurkskikh Yazykov*, Moskva 1974.

## فهرست واژه‌های فارسی<sup>۱</sup>

اندرز ۹۳	آذرین ۹۹
اندوخت ۹۰	آسیدن ۹۸
اورمزد ۴۷، ۳۷	آنگانه ۱۲۰
اهریمن ۱۳۲	آگاه ۹۳
اهورامزدا ۴۷	آمدن ۴۳
ایران ۸۱	آموز ۹۳
ایستادن ۹۰	آن ۸۹، ۸۴
ایستد ۸۵	از ۸۹، ۸۱، ۴۰
این ۸۰	اردشیر ۸۱
با ۹۲	اسب ۴۰
بابک ۸۱	اسپ ۴۰
باد ۵۳	اسپند ۴۷
بالیدن ۵۲	است ۹۵، ۵۴
بتری ۸۶	اسفند ۴۷
بخشایش ۹۳	اشو ۴۸
بد- ۹۵، ۹۰، ۸۴	ام- ۴۲، ۳۲

---

۱. در این فهرست واژه‌هایی آورده شده، که صورت‌های کهن آن‌ها در متن‌های برگزیده شده، به کار رفته‌اند.

جان ۹۸	بدتر ۹۰
جشن ۸۰	بدتری ۸۶
جم ۵۰	بزرگ ۳۷، ۳۲
جهان ۴۸	بزه ۹۰
جیهان ۴۸	بنج ۳۸
چه ۸۶	بغپور ۸۰
چهر ۸۱	بغداد ۸۰، ۳۸
چی ۸۶	بنده ۹۲
خدا ۱۳۱	بود ۹۶
خرد ۸۹	بوَد ۹۰
خسته ۴۸	بودن ۵۳
خسرو ۸۶	به ۹۵، ۹۰، ۸۴
خشت ۵۴	بہتر ۹۵
خواستہ ۹۰	بیدخت ۳۸
دارا ۳۸، ۳۲	بیش ۸۶
داراب ۳۸، ۳۲	پاپک ۸۱
داد ۸۴	پادن ۴۲
داد (مادۀ ماضی دادن) ۵۱	پارس ۴۰
دادار ۴۷	پرس ۴۷
دادن ۳۸	پرسید ۸۹
درآیدن ۱۱۹	پرهیز ۸۶
دروغ ۴۲	پُس ۸۱، ۳۲
دژ- ۴۲، ۸۶	پسر ۸۱، ۳۲
دست ۱۱۷	پور ۱۱۷، ۸۱
دش- ۴۲، ۸۶	پیدا ۹۶
دور ۹۶	پیشینه ۹۵
دہ ۹۵	پیکر ۸۰
دہ ۳۹، ۳۲	پیمان ۹۹
دین ۹۵، ۴۹	تجر ۳۳
دیو ۸۵	تزر ۳۳
دیه ۳۹، ۳۲	تخم ۸۳
دیہیم ۱۱۸	تر- ۹۵، ۸۴
راست تر ۸۵	ترس ۹۸
روز ۹۹	ترسیدن ۴۱

گناه ۸۴	زبان ۹۶
گیتی ۴۸	زردشت ۴۷
گیهان ۴۸	زرین ۵۴
م- ۹۸، ۴۲	زفر ۱۲۰
م- ۴۳	سخن ۳۹
مرد ۸۳، ۴۸، ۴۰	سر ۱۱۸
مردم ۸۳	ش- ۳۸
مرگ ۵۴	شاد ۹۰
مهست ۳۷	شادی ۸۹
مشی ۴۸	شاه ۳۸، ۳۲
من ۹۵، ۴۹، ۴۰	شاهنشاه ۸۱، ۳۲
مه (= م-) ۹۸، ۴۲	شمن ۱۱۸
مه ۹۸	شه ۳۸
میغ ۹۹	شهر ۹۶، ۳۹
مینو ۸۹، ۴۷	شیپور ۱۱۸
ز- ۵۱، ۴۱	فارس ۴۰
نبی ۱۳۱	فرخ‌تر ۸۴
نه ۵۱، ۱۴۱	فرزند ۱۱۸
نی ۵۱، ۴۱	فغ ۳۸
نیز ۴۱	فغور ۸۰
نیو ۴۰	کدام ۸۹
و ۹۸، ۸۵، ۴۱	کُن ۹۲، ۳۳
هخامنش ۳۲	كد (حرف ربط) ۹۶، ۸۹
هر ۹۶	که (موصول) ۹۰، ۸۴، ۸۱
هرمز ۴۷، ۳۷	که (پرسشی) ۸۴، ۴۸
هرمزد ۴۷، ۳۷	کیش ۹۶
هست ۵۴	کیهان ۴۸
هسته ۴۸	گرم ۵۳
ی- ۹۰	گزید ۹۵
یزدان ۸۴، ۸۱	گشتاسب ۳۲
یک ۹۶	گفتن ۱۱۸



A Short History of the  
**Persian  
Language**  
M. Abol-ghassemi



ISBN

10041500107015

۲۰۰۰ تومان